



سیری در معارف اسلام

معامله انسان با خداوند

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه هدایت - محرم - ۱۳۹۲ هـ ش



معامله انسان با خداوند

(سیری در معارف اسلامی)

www.erfan.ir

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: مشاک‌زاده
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاء‌الدین پورمحمودیان
- ❑ ایستوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: ویژگی‌های تجارت‌خانه دنیا ۱۱
- تجارت‌خانه بودن دنیا ۱۳
- خریدار بودن خداوند و فروشنده بودن مؤمن ۱۳
- جایگزین کردن خودسرانه کار خیر به جای قبول دعوت پیامبر ﷺ ۱۴
- جایگزین نداشتن ایمان، عمل صالح و اخلاق پاک ۱۵
- معامله خداوند فقط با انسان مؤمن است ۱۵
- حُسن فاعلی ۱۵
- حُسن فعلی ۱۶
- کثرت شبهات در زمان حاضر و وجود جواب آنها در قرآن ۱۶
- شبهه نیازمند نبودن خداوند به نماز و عبادت انسان ۱۶
- جواب شبهه ۱۷
- نماز واقعی و برقراری امنیت همه جانبه مالی و روحی جامعه (خروج از موضوع اصلی) ۱۸
- روایت امام باقر علیه السلام در رابطه با امنیت عمومی زمان ظهور ۱۸
- خبر داشتن امامان از وسایل جدید و امروزی تقلیه و... (خروج از روایت) ۱۸
- ادامه روایت ۱۹
- اهل نماز واقعی بودن مردم عصر ظهور ۱۹
- جواب خداوند نسبت به مشرکین و بت‌پرستان ۲۰
- حُسن فاعلی و حُسن فعلی، شرط خریدار بودن خداوند ۲۱
- خوشحالی ائمه علیهم السلام از مجالسی که امرشان زنده می‌شود (خروج از موضوع اصلی) ۲۳
- دعوت کردن دوستان و آشنایان به مجلس و ثواب هدایت دیگران ۲۳



کلید رحمت پروردگار

- ۲۴.....روضه حضرت علی اکبر علیه السلام
- ۲۴.....دعای انتهای سخنرانی
- ۲۵.....**جلسه دوم: معامله خدا با انسان در تجارت خانه دنیا**
- ۲۷.....تجارت خانه‌ای به نام دنیا
- ۲۷.....معرفی خریدار و فروشنده و جنس و قیمت در دنیا
- ۲۷.....خریدن جنسی که خودش مالک است توسط خریدار (پرودگار)
- ۲۸.....معامله با خداوند کریم و شرمسار شدن انسان
- ۲۹.....ملاحظه کردن لطف بسیار خداوند و وارد آمدن فشار عاطفی
- ۳۰.....داستان پرسش از یک عالم ربّانی در رابطه با عبارتی از دعای کمیل
- ۳۱.....درخواست حضرت موسی علیه السلام از خداوند جهت هلاکت فرعون (خروج از موضوع اصلی)
- ۳۲.....تأثیر احسان بر انسان و دیگر موجودات
- ۳۲.....خریدن به قیمت نامحدود توسط پروردگار
- ۳۳.....احسان خداوند نسبت به دشمن و مستجاب کردن دعایش (برگشت به موضوع اصلی)
- ۳۴.....بالاترین احسان خداوند نسبت به انسان
- ۳۴.....روضه وداع حضرت زینب کبری علیها السلام با پیکر امام حسین علیه السلام
- ۳۴.....دعای انتهای سخنرانی
- ۳۵.....**جلسه سوم: جنس مورد معامله انسان با خداوند سبحان**
- ۳۷.....شرح روایت امام عسکری علیه السلام در رابطه با بازار بودن دنیا
- ۳۷.....دو دسته کردن انسان‌ها و بیان ویژگی دسته دوم
- ۳۸.....ایمان، علت به بهشت رفتن
- ۳۸.....تأثیر ایمان به فرشتگان در زندگی انسان
- ۴۰.....آیه ۱۷۷ سوره بقره نشانگر اسلام کامل
- ۴۱.....بیان فروشنده و خریدار و جنس در بازار دنیا با توجه به آیات قرآن
- ۴۲.....چگونگی نجس شدن جنس انسان
- ۴۲.....الف: داستان بهلول و ساخت مسجد
- ۴۳.....ب: داستان آیت الله بروجردی و تعریف از خدمات ایشان



فهرست مطالب

- ج: غرق در حرام شدن و بت پرستی ۴۴
- روایت قدسی به حضرت عیسی علیه السلام در رابطه با چگونگی دعا کردن ۴۵
- روضه خرابه شام ۴۵
- دعای انتهای سخنرانی ۴۶
- جلسه چهارم: نعمت‌های الهی و سلوک انسان** ۴۷
- بازار دنیا، مجموعه نعمت‌های خداوندی ۴۹
- طی کردن مسیر به واسطه نعمت‌های الهی ۴۹
- الف: حضرت یوسف علیه السلام و رسیدن به قُرب الهی به واسطه کنترل غریزه جنسی ۵۰
- ب: کنترل غریزه جنسی و قرار گرفتن در سایه عرش ۵۱
- ج: داستان مرد تاجر و رسیدن به مقام قُرب به واسطه ثروت ۵۲
- ساختن مدرسه علمیه توسط تاجر و ثمرات آن ۵۳
- د: زندانی شدن حضرت یوسف علیه السلام و استفاده از زندان در مسیر قُرب الهی ۵۶
- زندان آزمایشگاه دوستان، ندامتگاه دشمنان (خروج از موضوع اصلی) ۵۷
- رسیدن به مقام بالا بر اثر تقوا و صبر (بازگشت به موضوع اصلی) ۵۷
- د: عزیز مصر شدن حضرت یوسف علیه السلام و مقابله با طاغوت سیاسی و اقتصادی ۵۸
- ضرورت آگاهی در برخورد با نعمت‌ها جهت قُرب الهی ۵۹
- روضه وداع حضرت زینب علیها السلام با پیکر ابی عبدالله علیه السلام ۵۹
- دعای انتهای سخنرانی ۶۰
- جلسه پنجم: کیفیت قرار داد خداوند در معامله با انسان** ۶۱
- بازار و تجارت‌خانه بودن دنیا (خلاصه مباحث گذشته) ۶۳
- پاک بودن همه اجزاء بازار ۶۳
- پاک بودن زمین در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله ۶۳
- پاک و پاک کننده بودن آب باران ۶۴
- منحصر بودن خریدار در خداوند متعال ۶۴
- تولیدات انسان، جنس مورد خرید ۶۵
- منظور از تولیدات انسان ۶۵
- شرط خرید خداوند از انسان ۶۵



کلید رحمت پروردگار

- ۶۶ تعیین محدوده تولید انسان
- ۶۶ داستان اطعام اهل بیت علیهم السلام و چگونگی خریداری خداوند
- ۶۷ خریدن به قیمت نامحدود
- ۶۷ یادى از زمان جوانی و استفاده از منبر علماء (خروج از موضوع اصلی)
- ۶۸ ماجرای بنده‌ای که با تکیه به عملش می‌خواست وارد بهشت شود (برگشت به موضوع اصلی)
- ۷۰ عدم خرید خداوند از انسان ناپاک
- ۷۱ قرارداد خداوند نسبت به طرف خریدار
- ۷۱ بیان ادامه شرایط خریدار بودن خداوند از انسان در آیه ۱۱۲ سوره توبه
- ۷۳ روزه شام غریبان
- ۷۵ **جلسه ششم: حالات قلب انسان**
- ۷۷ عناصر تجارت در تجارت‌خانه دنیا
- ۷۷ سرمایه حالات انسان
- ۷۷ الف: حالت رقت قلب
- ۷۷ قلب‌های سنگی
- ۷۸ رها شدن شهاب سنگ‌ها به جهت خشیت الهی
- ۷۹ آثار رقت قلب
- ۷۹ الف: زیر و رو شدن قلب بر اثر ذکر الهی
- ۷۹ ب: جاری شدن اشک بر اثر شناخت حق
- ۸۰ ج: گریه بر مصائب ابی عبدالله علیه السلام
- ۸۱ جمع‌آوری روایات گریه بر امام حسین علیه السلام در کتاب «البكاء للحسین» (خروج از موضوع اصلی) ...
- ۸۱ شرط قبولی روایات گریه بر امام حسین علیه السلام
- ۸۱ ب: حالت دل شکستگی (برگشت به موضوع اصلی حالات قلب)
- ۸۲ اشعاری از شیخ بهائی در سه بخش
- ۸۲ الف: گلایه از خود
- ۸۳ ب: نصیحت به دیگران
- ۸۳ ج: مناجات با خداوند
- ۸۳ روزه شهادت امام حسین علیه السلام



فهرست مطالب

- ۸۴.....دعای انتهایی سخنرانی.....
- جلسه هفتم: قرارداد خداوند با مؤمنان و عدم پذیرش اعمال غیر مؤمنان.....**
- ۸۷.....خلاصه مباحث گذشته در رابطه با تجارت‌خانه دنیا و خریدار و فروشنده.....
- ۸۷.....انحصار قرارداد خداوند با مؤمنان در تجارت‌خانه دنیا.....
- ۸۸.....باززش تر بودن ایمان افرادی که از روی کاغذ ایمان آوردند.....
- ۹۰.....ضعیف بودن ایمان و ادب اطرافیان پیامبر ﷺ.....
- ۹۱.....نمونه‌ای از بی‌ادبی اطرافیان پیامبر ﷺ نسبت به ایشان.....
- ۹۱.....عنایت خاصّ خداوند نسبت به مردم ایران.....
- ۹۲.....جواب شبهه عدم ورود افراد غیرمؤمن صاحب اختراع و خدمات به بهشت.....
- ۹۳.....ماجرای ملاقات یک لات و سخن از بخشش خداوند با آیت‌الله سید محمدباقر شفتی.....
- ۹۴.....بخش خداوند نسبت به لغزش افراد مؤمن.....
- ۹۵.....مطهر بودن ایمان و گریه بر ابی‌عبدالله ﷺ.....
- ۹۶.....چگونگی جان دادن حضرت آیت‌الله میلانی.....
- ۹۷.....خدمت‌گزاری مرحوم آیت‌الله اصفهانی در مجلس روضه.....
- ۹۸.....روضه قتلگاه.....
- ۹۹.....دعای انتهایی سخنرانی.....
- جلسه هشتم: کاسب بودن انسان در دنیا.....**
- ۱۰۱.....
- ۱۰۳.....مطرح شدن انسان به عنوان کاسب.....
- ۱۰۳.....روایت «الکاسبُ حیبُ الله» و ارتباط آن با بحث بازار دنیا.....
- ۱۰۴.....مقام‌الای رسول خدا ﷺ و عدم تقابل در عرض معنویت ایشان.....
- ۱۰۴.....درجات بهشت (خروج از موضوع اصلی).....
- ۱۰۵.....ملاک کبیره بودن یک گناه.....
- ۱۰۵.....تناسب طولی روایت «الکاسب حیب الله» (برگشت به موضوع اصلی).....
- ۱۰۶.....ضرورت توجه به رده‌بندی‌ها و مسائل طولی توسط سخنرانان (خروج از موضوع اصلی).....
- ۱۰۶.....روش برخورد با گناهکاران؛ بیان تهدید و امید دادن پس از تهدید.....
- ۱۰۷.....درجه بندی «الکاسب حیب الله» (برگشت به موضوع اصلی).....
- ۱۰۷.....بیان یک مورد از کسب‌های امیرالمؤمنین ﷺ.....



کلید رحمت پروردگار

- ۱۰۹..... قبول کردن ریزترین اعمال افراد مؤمن.....
- ۱۱۰..... قراردادن روزنه نجات برای افراد غیرمؤمن.....
- ۱۱۰..... داستان چگونگی برخورد پیامبر ﷺ با اسیران جنگی.....
- ۱۱۲..... روضه وداع حضرت زینب ﷺ با پیکر امام حسین ﷺ.....
- ۱۱۳..... خطاب حضرت زینب ﷺ به رسول خدا ﷺ در رثای سیدالشهداء.....
- ۱۱۳..... دعای انتهای سخنرانی.....
- جلسه نهم: اجناس مورد خرید خداوند از انسان.....**
- ۱۱۷..... خریدن اعمال صالح و اخلاق حسنه و تقوا از انسان.....
- ۱۱۷..... ترک گناهان کبیره و بخشش خداوند.....
- عدم وجود تضاد بین بخشش خداوند و محاسبه ریزترین اعمال بدن انسان (خروج از موضوع اصلی)
- ۱۱۸.....
- ۱۱۹..... ضرورت رجوع به متخصص جهت حل شبهات.....
- ۱۱۹..... رجوع مفضل به امام صادق ﷺ و حل شبهات توحیدی.....
- ۱۲۱..... کلام میرالمؤمنین ﷺ در رابطه با بخشش گناهان مؤمن.....
- ۱۲۱..... فراهم نمودن اجناس مورد خرید خداوند بر بخش‌های مختلف (بازگشت به موضوع اصلی)....
- ۱۲۲..... بخش حالات و تولید نیت پاک.....
- ۱۲۲..... الف: ارزش‌گذاری نیت در روایات.....
- ۱۲۲..... ب: ارزش‌گذاری نیت در قرآن کریم.....
- ۱۲۳..... پاداش دادن به نیت گسترده انسان مؤمن.....
- ۱۲۴..... داستان تقسیم مزد توسط امیرالمؤمنین ﷺ در پایان جنگ جمل و اهمیت دادن به نیت..
- ۱۲۶..... جابر بن عبدالله انصاری و امید به همراهی با امام حسین ﷺ در بهشت به واسطه نیت.....
- ۱۲۷..... حضور ائمه ﷺ بالای سر مؤمن محتضر (مقدمه روضه).....
- ۱۲۸..... روضه حضرت زینب ﷺ و حضور در گودال قتلگاه.....
- ۱۲۸..... دعای انتهای سخنرانی.....



جلسه اول

ویژگی های تجارت خانۀ دنیا

تجارت‌خانه بودن دنیا

سال گذشته در همین وقت و در دهه عاشوراء در یکی از جلسات شب و ده روز گذشته در جلسه صبح بحثی مطرح شد که این بحث به صورتی گسترده هم در آیات قرآن مجید و هم در روایات است. یک بحث بسیار مفید، پربار و پرمطلبی است و آن این است که جایی که ما زندگی می‌کنیم؛ قرآن مجید از آن تعبیر به دنیا می‌کند، از دیدگاه قرآن و پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرين علیهم‌السلام یک تجارت‌خانه است، یک بازار است.

خریدار بودن خداوند و فروشنده بودن مؤمن

در این بازار عده‌ای تاجر درستی هستند، تاجر آگاهی هستند، تاجری هستند که از طریق وحی و تعالیم ائمه طاهرين علیهم‌السلام موقعیت خودشان را به‌عنوان یک تاجر شناختند، تجارت‌خانه را خوب شناختند، درک هم کردند که در این بازار، در این تجارت‌خانه یک خریدار بیشتر نیست. علتش هم این است که فقط او قیمت اجناس این تاجر را دارد و قدرت پرداختش را دارد و آن قیمتی که او می‌پردازد با جنسی که فروشنده می‌فروشد، فرق دارد، اجناس فروشنده محدود است، ده سال، پانزده سال، چهل سال، شصت سال قدرت دارد جنس بفروشد، عمر فروشنده که تمام می‌شود دیگر فروش هم تمام می‌شود؛ اما خریدار قیمتی را که می‌پردازد یک قیمت ابدی است، یک قیمت همیشگی است. این گروه به‌خاطر این درکشان، به‌خاطر این علمشان، به‌خاطر این آگاهی‌شان که زمان انبیاء از زبان انبیاء به



دست آوردند، زمان ائمه از زبان ائمه بعد از غیبت امام دوازدهم هم از زبان عالمان ربانی، عالمان واجد شرایط، اینها به قول قرآن مجید اهل سود هستند و سودشان هم پایان ناپذیر است به قول قرآن مجید در سوره ابراهیم: ﴿عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٌ﴾، قیمت جنسی که به اینها پرداخت می‌شود این قیمت ابداً تمام‌شدنی نیست، خریدار پروردگار است، جنسی را که می‌خرد؛ تمام حرکات و فعالیت‌ها و حالات پاک انسان است و حتماً باید این فروشنده مؤمن باشد؛ چون اراده ازلیه او بر این تعلق گرفته [و این اراده] تغییرناپذیر هم هست که جنس را از کافر، مشرک، بی‌دین، مُفسد، فاسق نمی‌خرد. ممکن است اینها جنسشان جنس مثبتی هم باشد؛ اما چون خودشان مثبت نیستند؛ پروردگار جنسشان را نمی‌خرد.

جایگزین کردن خودسرانه کار خیر به جای قبول دعوت پیامبر ﷺ

نمونه‌ای را در این زمینه از سوره مبارکه توبه بگویم، پیغمبر اکرم ﷺ مردم مکه را مخصوصاً سران مردم مکه را دعوت به خداپرستی، دفع بت‌پرستی، دعوت به عبادت، دعوت به سلامت عمل، دعوت به سلامت اخلاق، دعوت به سلامت ارتباطات کرد، سران مکه قبول نکردند؛ چون این سران مکه کلیددار کعبه هم بودند، تمام برنامه‌های مسجدالحرام و کعبه دست اینها بود، از زمان پدرانشان هم کعبه و مسجدالحرام دست آنها بود، اینها با آن اندیشه غلط و فکر انحرافی گفتند: پیغمبر می‌گوید: من شما را به هر کار خوبی، به هر کار خیری دعوت می‌کنم. چه نیازی دارد که ما دعوت او را گوش بدهیم؟! به نظر خودشان بالاترین کار خیر این است که بیاییم مسجدالحرام را، کعبه را، اطرافش را پول بگذاریم، آباد کنیم، در و دیوارهای مسجد کهنه شده مثلاً کف‌سازی می‌خواهد، برطرف کردن عیوب بتایی را می‌خواهد، مسجدالحرام و کعبه را تعمیر می‌کنیم، آباد می‌کنیم. این کار خیر است و این کار خیرمان جایگزین آنچه که پیغمبر ما را به آنها دعوت می‌کند، چرا دست از بت‌هایمان برداریم؟! چرا دست از فرهنگ‌مان برداریم؟! چرا دست از عادات و رسوم‌مان برداریم!؟



جایگزین نداشتن ایمان، عمل صالح و اخلاق پاک

این فکر در طول تاریخ بوده، الآن هم است، بسیاری از مردم توجه ندارند که ایمان، عمل صالح، اخلاق پاک جایگزین ندارد، آنچه که انسان را مورد رضای خدا قرار می‌دهد و اهل بهشت جاویدان می‌کند؛ ایمان، عمل صالح، اخلاق است. یک اندیشه کاملاً غلطی بود که من ایمان را قبول نمی‌کنم، عمل صالح را قبول نمی‌کنم، اخلاقی که این پیغمبر می‌گوید، قبول نمی‌کنم، جان‌کندم، عرق ریختم، پول به دست آوردم با پولم مسجدالحرام را آباد می‌کنم، دستشان هم بود، کلیددار بودند، پیغمبر هم آن زمان که مکه بودند، نه نیرو داشتند و نه قدرت، در ظاهر امر کاری نمی‌توانستند بکنند.

معامله خداوند فقط با انسان مؤمن است

حالا ببینید؛ پروردگار عالم جواب اینها را چه داده؟ این دیگر یک قرارداد اُزلی است، به هیچ عنوان کاری نمی‌شود کرد، قرارداد گذاشته پیش خودش، در علم خودش که من از آدم مؤمن کوشش‌ها و اموالش را می‌خرم، آدم مؤمن، طرف معامله با من باید پاک باشد، پاکی هم به ایمان است، ایمان هم بنا به فرموده امام صادق علیه السلام وقتی از باطن قلب ظهور در ظاهر می‌کند؛ عمل صالح و اخلاق پاک می‌شود. ظاهر و باطن یک حقیقت دارد، ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه یک حقیقت است، این حقیقت یک جلوه باطنی دارد که همه ما داریم در حدّ خودمان؛ البته خدا به ما توفیق داده، از اول با منبرهای خوب عادت کردیم، با منبرهای عالمانه، اهل مطالعه بودیم، خدا، قیامت، انبیاء، ائمه را باور کردیم، مؤمن شدیم.

حُسن فاعلی

محققین به ما می‌گویند: دارای حُسن فاعلی، یک تعبیر خیلی جالبی است! خودمان خوب هستیم، خوبی ما چیست؟ همین باورهای ما، خوبی ما چیست؟ همین اعمالی که بر اساس آن باورها داریم انجام می‌دهیم، خوبی ما چیست؟ همین اخلاق‌های خوبی که به کار می‌گیریم. این اسمش حُسن فاعلی است.

حُسن فعلی

این اعمالی که انجام می‌دهیم با مؤمن بودن ما و این اخلاق‌های خوب که ما در باطن‌مان حسود، بخیل، حریص، کینه‌ورز، تنگ‌نظر نیستیم، در حدی دست به جیب هستیم، مهربان هستیم، باوقار هستیم، اهل آزار دادن به مردم نیستیم، این کارهای ما می‌شود حسن فعلی، فعل نیکو است فاعل هم نیکو است.

کثرت شبهات در زمان حاضر و وجود جواب آنها در قرآن

اگر عنایت بفرمایید، این دو جمله حفظتان شود؛ خیلی کاربرد دارد؛ چون روزگار ما به خاطر این ارتباطاتی که در جهان از طریق این ابزار الکترونیکی برقرار شده، روزگار ایراد است، روزگار اشکال است، روزگار وسوسه است، روزگار تخریب است، خیلی‌ها آماده هستند که از همه ما متدین‌ها مچ‌گیری کنند و به یک شکلی هم با زبان‌بازی ما را از جواب دادن متوقف کنند، نتوانیم جواب بدهیم، در حالیکه جواب همه این ایرادها و اشکال‌ها در قرآن داده شده، این وسوسه‌ها، این شک‌ها، این ایرادها، این اشکال‌ها جوان نیست، چند میلیون ساله است، از زمان شروع زندگی انسان در این کره زمین این ایرادها بوده، اشکال‌ها بوده و گاهی هم این ایرادها و اشکال‌ها را اتوکشی می‌کنند، یک قیافه زیبایی به آن می‌دهند که بتوانند با ایراد گرفتن طرف مقابل را از حُسن فعلی متوقف کنند و اگر آدم وارد به قرآن نباشد، وارد به روایات نباشد، با یک عالم ربّانی جواب بده آشنا نباشد؛ شکست می‌خورد.

شبهه نیازمند نبودن خداوند به نماز و عبادت انسان

مثلاً می‌نشینند می‌گویند: آقا! این خدایی که شما باور دارید، آیا نیازمند هم هست؟ یکی از افراد ما که حالا کم اطلاع از قرآن و روایات است؛ ولی یک کلیاتی را می‌داند می‌گوید: نه، خدا به هیچ‌کس نیاز ندارد، به هیچ‌چیز هم نیاز ندارد. شاید هم دوتا آیه بلد باشد برای طرف مقابل بخواند، بخواند: ﴿قَالَ اللَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ﴾^۱، نه هیچ نیاز ندارد، آیا به هیچ‌کس

۱. حدید: ۲۴.



نیاز ندارد؟ نه، پس معلوم شد که خدا به این هفت میلیارد انسان هیچ نیازی ندارد، بعد می‌گوید: آیا به چیزی هم نیاز دارد؟ نه، همین‌جوری که به آدم‌ها نیاز ندارد؛ به چیزی هم نیاز ندارد، سفره اشکالش را پهن تر می‌کند، می‌گویی: خدا به غذا احتیاج ندارد؟ نه، خدا که اهل خوردن و آشامیدن نیست. به لباس نیاز ندارد؟ نه، به تنفس نیاز ندارد؟ نه، دو، سه تا از این دست اندازه‌ها را درست می‌کنند بعد می‌گویند: شما می‌گویید: به هیچ چیز احتیاج ندارد، درست است؟ می‌گوید: بله. می‌گوید: چه نیازی دارد که ما نماز برایش بخوانیم و روزه بگیریم؟ برای چه داری حمّالی مفت می‌کنی؟ خدا که نیازی به نمازهای ما ندارد، ما برای چه داریم نماز می‌خوانیم؟ می‌خواهیم با نمازهایمان خلأی را از او جبران کنیم؟ اینجا فرد از ما ممکن است بماند و نتواند جواب بدهد.

جواب شبهه

درحالی‌که جوابش در قرآن هست که ما برای برقرار شدن یک نظم صحیح، برای برقرار شدن یک زندگی پاک، برای قطع رابطه ما با هر نوع ظلمی به دیگران، نیاز به عبادت داریم، این آثار عبادت در دنیاست، غیر از آثار عبادت در آخرت است، من اگر یک نمازخوان واقعی باشم، من نیاز به نماز دارم، نماز برای من ترمز است، برای من کمر بند است، برای من قید است، برای من قدرت پیشگیری است، به من گفتند: [اگر] واقعاً می‌خواهی نماز بخوانی، اگر اهل نماز هستی؛ این دو رکعت نمازی که می‌خواهی بخوانی، اگر یک میلیمتر، نیم میلیمتر نخ حرام به لباست باشد؛ نماز باطل است. اگر روی فرش حرام بایستی؛ نماز باطل است، نماز اصلاً وجود پیدا نمی‌کند، محقق نمی‌شود. اگر با آب حرام غسل کردی، با خاک تیمم غصبی غسل کردی؛ نماز محقق نمی‌شود. اگر مال حرام امروز خوردی تا زمانی که آثار حرام به صورت سلولی، پوستی، ناخنی، گوشتی مویی در وجودت است؛ نماز قبول نمی‌شود. اینها را هیچ مملکتی با کلانتری، با دادگستری، با ژاندارمری، با نیروی انتظامی نمی‌تواند درست کند؛ اسلحه، مأمور آدم‌ساز نیست. تقواساز نیست.

نماز واقعی و برقراری امنیت همه جانبه مالی و روحی جامعه (خروج از موضوع اصلی)

مردم یک مملکت اگر یک امنیت همه جانبه مالی و امنیت همه جانبه روحی و امنیت همه جانبه خانوادگی می‌خواهند؛ باید هر هفتاد میلیون نفرشان اهل نماز واقعی باشند. اگر قم، حکومت با پذیرش مردم، تمام علماء و تمام امراء وارد این مقوله بشوند؛ چون امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: سکوت علماء و بی‌قیدوشرط بودن امراء جامعه را دائم درگیر مشکلات نگه می‌دارد، حل نمی‌شود، اگر این دو طایفه طبق گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام علماء و امراء دست‌به‌دست هم بدهند و جامعه هم اهل قبول باشد؛ چون اگر آن دو تا دست‌به‌دست هم بدهند برای اصلاح‌گری؛ ولی بدنه عظیم جامعه قبول نکند؛ باز آن امنیت حاصل نمی‌شود، آرامش واقعی الهی در کل کشور و آرامش واقعی الهی در باطن مردم حاصل نمی‌شود.

روایت امام باقر علیه السلام در رابطه با امنیت عمومی زمان ظهور

یک روایت خیلی زیبایی را از امام باقر علیه السلام برایتان بگویم، شنیدنی است! خیلی جالب است! حضرت می‌فرماید: زمان دوازدهمی ما اگر یک دختری در سن هجده، بیست که در زیبایی کم نمونه باشد، دختر جوان، آراسته، زیبا، نمره بیست، این دختر تک و تنها بیاید در بازار بغداد، حالا امام یک بازار را مثل زدند، امام می‌خواهند امنیت زمان امام عصر را بگویند، یک امنیت عمومی، اگر این دختر در بازار بغداد یک شتری را [ببرد].

خبر داشتن امامان از وسایل جدید و امروزی نقلیه و... (خروج از روایت)

امام طبق یکی از آیات سوره مبارکه نحل کاملاً خبر داشت که یک روزگاری طیاره می‌آید، قطار می‌آید، ماشین می‌آید، موتور می‌آید؛ چون در آن آیه خدا می‌فرماید: «وَ الْخَيْلِ»؛ اسبان، «وَ الْبَعَالِ»؛ قاطرها «وَ الْحَمِيرِ»؛ الاغ‌ها، اینها «لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً»؛ هم برای جابجا کردن تان کار



می‌کنند و هم آرایش زندگیتان هستند، نباشد کارتان لنگ است، آن روزگاری که آیه نازل شد، وسایل حمل و نقل شتر، گاو، الاغ، قاطر بود، بعد آخر آیه خدا می‌گوید: ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْمَلُونَ﴾؛^۱ وسایل دیگری هم «يَخْلُقُ» [در] آینده می‌آید که شما امروز که من دارم این آیه را نازل می‌کنم؛ نمی‌دانید چیست، نمی‌دانستند چیست؟ اما ائمه که می‌دانستند چیست؟ ائمه اگر نمی‌دانستند این آیه را چیست؛ پس از کجا حضرت رضا علیه السلام [فرمودند] -روایت در کتاب‌های هزار سال پیشمان است، من دارم. - از کجا حضرت رضا گفته: سفر در آن روزگار از کره زمین از نقطه شرق تا نقطه غرب به ساعت نمی‌کشد، از کجا می‌دانست؟ الاغ که اینجوری نمی‌رود، شتر که اینجوری نمی‌رود، قاطر که اینجوری نمی‌رود، می‌دانستند. پیغمبر می‌دانست که فرمود: مردم در خانه‌هایشان نشستند در بسته، پنجره بسته، از غرب یکی حرف می‌زند؛ اینها در خانه‌شان می‌شنوند، رادیو و تلویزیون را می‌دانسته، اتفاقاً با لغت کنایه هم گفته، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «آخر الزمان رُويضة»^۲ با مردم حرف می‌زند. رُويضة در اصطلاح عرب یعنی جعبه‌ای که از آن صدا درمی‌آید، این تلویزیون و رادیوست.

ادامه روایت

اگر دختری در سن هجده و بیست دارای زیبایی و بسیار پرجاذبه از بازار بغداد شتری را؛ چون با طیاره که نمی‌شد، شتری را یک طرفش را طلا بار کند، یک طرفش را نقره بار کند، خودش تک و تنها، سوار بر این شتر بشود، شتر را براند ببرد بازار شام، یک چشم آن روزگار پیدا نمی‌شود با نظر بد به او نگاه کند، یک دست هم پیدا نمی‌شود که به بار طلا و نقره‌اش دست بزند.

اهل نماز واقعی بودن مردم عصر ظهور

مردم آن روزگار مگر چه مردمی هستند؟ مردمی هستند که کُلشان نماز واقعی می‌خوانند، هیچ‌چیز دیگر نیست، تعجبی ندارد از مردم آن روزگار، نماز مردم آن روزگار نمازِ ﴿إِنَّ

۱. نحل: ۸.

۲. بحار الأنوار ج ۶ ص ۳۰۶ - ۳۰۹.

الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ^۱ است، نمازشان نماز ترمزی است، می‌خواهند نماز بخوانند، نمازشان ترمز است، نمازگزار نمی‌تواند به مال مردم تجاوز کند، چه کار کند؟ یا باید بیاورد بخورد که حرام‌خور نمازش قبول نیست یا باید بیاورد بپوشد که در لباس حرام نماز قبول نیست یا باید فرش دستی و ماشینی بخرد زیر پایش بگذارد رویش نماز بخواند که نماز قبول نیست یا باید آب را از لوله آب بدزدد با آن آب وضو بگیرد که وضویش باطل است، مردم زمان امام زمان که در کره زمین در امنیت کامل به سر می‌برند چه کار می‌کنند که در امنیت کامل هستند؟ نماز درست و حسابی می‌خوانند، هیچ‌چیز. مردم خیلی‌ها فکر می‌کنند آنها غیر از دیگران هستند، نه! آنها هم آدمیزاد هستند، از یک زن و شوهر به دنیا آمدند؛ اما اهل نماز هستند، هم حُسن فاعلی دارند؛ هم مؤمن هستند و هم حُسن فعلی دارند.

جواب خداوند نسبت به مشرکین و بت پرستان

حالا جواب خدا را به مشرکین، به بت پرستان که گفتند: ما چه نیازی دارد دعوت پیغمبر را به ایمان و به اخلاق حسنه و به عمل صالح قبول کنیم؟ یک خُرده هم متکبر بودند می‌گفتند: این یتیم عبدالله است، نمی‌شود رئیس ما بشود، ما می‌آییم مسجدالحرام پول می‌گذاریم، جان می‌کنیم، در این گرمای پنجاه درجه بنایی، عملگی می‌کنیم، مصالح می‌آوریم، این به جای همه آن حرفهایی که پیغمبر می‌زند. کار اینها حُسن فعلی داشت، تعمیر مسجدالحرام کار بسیار بارزشی است، پول خرج کردن برای مسجدالحرام بسیار کار بارزشی است؛ اما خود کننده‌ها حُسن فاعلی نداشتند، در این بازار خودشان از نظر درون و فکر آلوده بودند؛ اما عملشان خوب بود، خدا در قرآن اعلام کرده: من خریدار جنس مؤمن هستم، ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾^۲ باید فروشنده دارای حُسن فاعلی باشد و دارای حُسن فعلی، اینها را [اگر] آدم برای طرف مقابل توضیح بدهد؛ قانع می‌شود،

۱. عنکبوت: ۴۵.

۲. توبه: ۱۱۱.



مثل توضیحی که من راجع به نماز دادم، نه خدا به نماز ما هیچ نیازی ندارد؛ ولی ما به نماز نیاز داریم که کشورمان در امنیت قرار بگیرد، خودمان در آرامش، این آثار دنیوی نماز است، ما به نماز احتیاج داریم که [اگر] همه نماز بخوانند، بازار زنا تعطیل می‌شود، بازار ربا تعطیل می‌شود، بازار چشم‌چرانی تعطیل می‌شود، بازار روابط نامشروع تعطیل می‌شود، بازار دزدی تعطیل می‌شود، بازار اختلاس تعطیل می‌شود، ما به نماز نیاز داریم. اینها هم نمی‌آیند به من ایراد بگیرند یا به امثال من و شما که وارد هستیم، می‌روند کسانی را پیدا می‌کنند که نتواند ایراد را جواب بدهد بعد هم قانع شود [و بگوید]: راست می‌گوید، این آلمان درس خوانده، انگلیس درس خوانده، از ما که بهتر می‌فهمد، خدا نیاز به نماز ما ندارد پس از امروز به بعد دیگر نماز نمی‌خوانیم، اشتباه کردیم نماز خواندیم.

حُسن فاعلی و حُسن فعلی، شرط خریدار بودن خداوند

حالا همین ایرادبگیر می‌آید، می‌گوید: آقا! یک میلیارد یک بیمارستان ساخته پنج میلیارد تومان، شما می‌گویید: خدا قبول نمی‌کند؟ جواب این است: اولاً شما چه کاره خدا هستی که می‌گویی قبول می‌کند یا نمی‌کند؟ خریدار خداست، آیا خریدار حق دارد قرارداد با مشتری ببندد یا نه؟ هر خریداری قرارداد می‌بندد، آقا جنست چیست؟ برنج است؟ من برنج آستانه را از تو می‌خواهم، من گندم شیراز از تو می‌خواهم، من چایی لاهیجان از تو می‌خواهم، من روغن صددرصد خالص کرمانشاهی از تو می‌خواهم، اصلاً خریدار حق قرارداد دارد یا ندارد؟ تمام دنیا می‌گویند: خریدار حق قرارداد دارد. پروردگار عالم که خریدار است دارد قرارداد با بندگانش می‌بندد، من خریدار جنست هستم به شرطی که مؤمن باشی، جنست هم پاک باشد، هم حُسن فاعلی داشته باشی، هم حُسن فعلی داشته باشی. به تو چه ربطی دارد که می‌گویی: خدا این بیمارستان پنج میلیارد تومانی را از او باما قبول نمی‌کند؟! این همه حقوقش را جمع کرده در هشت سال ریاست جمهوری کرده یک بیمارستان، شما مؤمن‌ها، مسجدی‌ها می‌گویید: نه! خدا قبول نمی‌کند، نه، اگر قبول نکند؛ کریم نیست. آدم ایرادبگیر نفهم! خریدار از اول قرارداد بسته که من جنس را از کسی



معامله انسان با خداوند

می خرم که دارای حُسن فاعلی باشد؛ مؤمن و دارای حسن فعلی؛ عملش هم پاک باشد، از کسی دیگر نمی خرم، حالا برو ده هزار تا بیمارستان بساز! اصلاً بیا تمام مسجدالحرام را خراب کن از اول بساز! «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ!»؛ کسانی که حسن فاعلی ندارند، بت پرست هستند، خدا را باور نمی کنند، قیامت را باور ندارند، فروشنده خودش نجس است، قرارداد خدا [این است] که خریدار این است که فروشنده و جنس هر دو باید پاک باشد! «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ»، نه تنها مسجدالحرام، راه بیفتید هر مسجدی در دنیا است، پول بگذارید و تبدیل بکنید به عالی ترین ساختمان، «شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ»، شما نجس هستید، من از ابتداء قرارم این است از پاکان جنس بخرم و جنس پاک هم بخرم، حالا اگر یکی جنسش را نجس کرد، خودش پاک است، خوب است، اما من جنس او را نمی خرم، مگر جنس را می شود نجس کرد؟ بله! من روز اول ماه است مثلاً روزه گرفتم، هیچکس هم خبر ندارد، دوست دارم من را بشناسند که من جزو کسانی هستم که روز اول ماه روزه می گیرم، می آیم بغل دو سه نفر می نشینم، آقا! ببخشید روز اول ماه روزه اش ثواب دارد؟ خیلی! آقا! خدا روشکر امروز من روزه گرفتم! بعد خوشش می آید می رود به شش تا دیگر می گوید: فلانی عجب آدم خوبی است! روزه نجس شد، با چه نجس شد؟ با ریا. آیا خود روزه بگیر حسن فاعلی دارد؟ بله! بنده خدا آدم مؤمنی است، آیا جنسش پاک است؟ نه! نجس شد، آیا جنس نجس را می خرد؟ قرارداد بسته که نمی خرد.

یک روایتی هم اینجا از مسیح نقل شده که خدا با او حرف زده، اینقدر این روایت پاکیزه و جالب است که یک مقدار توضیح می خواهد، حیفم می آید بخوانم و ترجمه کنم، در متن سخن فردا به خواست خدا از اول منبر وارد این روایتی می شوم که از مسیح نقل شده، بسیار روایت خوبی است درباره همین نجس بودن فروشنده و نجس بودن جنس، هر دویش که در این روایت اشاره شده، در واقع من دارم توضیح می دهم که هم فروشنده نجس است، هم جنس نجس است. حرفم تمام.

۱. «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ وَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» توبه: ۱۷.



خوشحالی ائمه علیهم‌السلام از مجالسی که امرشان زنده می‌شود (خروج از موضوع اصلی)

روزهای کاری است و ایام هم کشش دهه اول را ندارد، واقعاً زحمت می‌کشید، خودتان را از استراحت و خواب صبح محروم می‌کنید، می‌آیید، در حقیقت این آمدن شما، این نشستن شما، این گوش دادن به این مسائل عالی قرآنی و روایتی، یقین بدانید از در که دارید بیرون می‌روید؛ با شاد شدن دل امام زمان از در بیرون می‌روید، یقین بدانید! چون ائمه ما هم عاشق این نوع مجالس بودند، هم سفارش به تشکیل این نوع مجالس می‌کردند و می‌فرمودند: دور هم جمع شوید امر ما را، فرهنگ ما را، دین ما را احیاء کنید، در دلتان، در عمل‌تان، در کار، «أَحْيُوا أَمْرَنَا»، به ما امر کردند.

دعوت کردن دوستان و آشنایان به مجلس و ثواب هدایت دیگران

یک روایتی سنی و شیعه نقل کردند، این دیگر کار هم خود من است، هم شما برادران و خواهران، امیرالمؤمنین را حضرت ماموریت دادند بروید یمن برای تبلیغ دین، پیغمبر اکرم تا بیرون مدینه به بدرقه آمد و وقتی امیرالمؤمنین را داشت با او خداحافظی می‌کرد به او فرمود: «لَأَنَّ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ»؛ علی جان! فقط یک نفر اگر به دست تو، به دعوت تو، به دلالتی تو، به واسطه‌گری تو هدایت شود؛ در پرونده تو بهتر است از آن چه که آفتاب بر او می‌تابد و غروب می‌کند. برادران‌تان و خواهران‌تان را تشویق کنید به خصوص نسبت به همین بحث امروز که شنیدید؛ چون دنباله‌اش مسائل خیلی مهمی قرار دارد که حالا من به خواست خدا خرده

۱. «... قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عُبَيْدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ وَ أَنَا حَاضِرٌ: اتَّقُوا اللَّهَ، وَ كُونُوا إِخْوَةَ بَرِّهِ مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ، مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ، تَزَاوَرُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَذَاكَرُوا وَ أَحْيُوا أَمْرَنَا» (الأمالي (للطوسي)؛ النص؛ ص ۶۰.

۲. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السُّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى الْيَمَنِ وَ قَالَ لِي يَا عَلِيُّ لَا تُفَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ وَ أَيْمَ اللَّهُ لَأَنَّ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَكَ وَلَاؤُهُ يَا عَلِيُّ» (كافي (ط - الإسلامية)؛ ج ۵؛ ص ۲۸).

خرده می‌گوییم، آنها هم ببینند، گوش بدهند، همین تغییر حالی که پیدا می‌کنند و در صدد اصلاح خودشان و مالشان که برمی‌آیند در حقیقت شما کار امیرالمؤمنین علیه السلام را کردید، دلّال هدایت شدید، واسطه هدایت شدید، همان ثوابی که خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام در هدایت می‌دهد بی‌کم و زیاد به شما هم عنایت می‌کند. یک حمد و سوره برای کلّ اموات از زمان آدم تا الآن مخصوصاً پدران و مادران تان قرائت کنید!

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

آنهایی که داغ جوان دیدند، می‌دانند داغ جوان سخت است! خیلی سخت است! جالب است که هیچ پدر و مادر داغ‌دیده‌ای را نه قرآن و نه روایات از گریه کردن منع نکردند، گریه یک امر عاطفی است، مربوط به قلب است، دل می‌سوزد، اشک جاری می‌شود. امام حسین هم گریه داشت در این داغ‌هایی که دید، برای اصحاب گریه کرد، برای اهل بیتش، آنهایی که شهید شدند، گریه کرد، برای بچه حضرت زینب، برای بچه قمر بنی هاشم که اسمش محمّد بود، تازه من مدرکش را پیدا کردم که روز عاشورا این بچه را با خودش آورده بود، یک بچه دیگر داشت آن را پیش همسرش در مدینه گذاشته بود، اسمش محمد بود، به محمد گفت: عزیزم! من دلم می‌خواهد قبل از کشته شدن خودم داغ تو را در راه حسین ببینم! برای او گریه کرد، برای قمر بنی هاشم گریه کرد، برای همه گریه کرد، اما درباره داغ علی اکبر نوشتند: «بکی بکاء عالیاً»؛ داد می‌کشید و گریه می‌کرد، ناله می‌زد و گریه می‌کرد، حداقل من در چهار، پنج تا کتاب دیدم که حضرت سکینه می‌گوید: پدرم در برنامه برادرم عین آدم محتضر شده بود، دیگر نفس برایش نمانده بود، بالای بدن علی اکبر می‌گفت: پسرم! من بعد از تو دیگر با کسی حرف نمی‌زنم، بابا! دیگر طاقت حرف زدنم هم از دست رفت، اما اگر بنا باشد حرف بزنم؛ اولین حرفم علی علی گفتن است.

دعای انتهای سخنرانی

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علینا! اللهم اهلك اعدائنا و انصر مراجعنا و و فقهاءنا! آیّد و احفظ امام زماننا!»



جلسه دوم

معامله خدا با انسان در

تجارت خانه دنیا

تجارت‌خانه‌ای به نام دنیا

قرآن مجید در چند آیه دنیا را تجارت‌خانه می‌داند و با تعبیر بازار هم در روایات آمده است، «الدُّنْيَا سُوقٌ رِبْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ»؛ دنیا یک بازار است، در این بازار گروهی سود می‌کنند؛ گروهی دچار خسارت می‌شوند. به قول قرآن مجید: ﴿اولوالالباب﴾؛ صاحبان خرد و عقل از طریق انبیاء خدا و ائمه طاهرین آگاه به این حقیقت شدند که دنیا بازار است.

معرفی خریدار و فروشنده و جنس و قیمت در دنیا

یک خریدار هم بیشتر ندارد که پروردگار است، جنس مورد خرید عمل و کار و کوشش و اخلاق و مال است، قیمتش هم طبق قرآن مجید بهشت است، ولی مسئله این است که این خریدار از فروشنده پاک که جنس پاک بفروشد؛ جنس را می‌خرد.

خریدن جنسی که خودش مالک است توسط خریدار (پرودگار)

یک نکته‌ای که نباید فراموش شود و خیلی مهم است که از مجموعه‌ای از آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود، این است که خریدار جنسی را که از فروشنده می‌خرد، جنس برای خودش است، مال خودش را می‌خرد به قیمت بهشت، این یعنی چه؟ ببینید؛ قرآن مجید

۱. تحف العقول؛ النص؛ ص ۴۸۳.

۲. بقره: ۲۶۹.

معامله انسان با خداوند

تمام عالم هستی را و هر چه در او هست؛ مملوک خدا می‌داند، وجود همه موجودات را خودش آفریده و برای معیشت موجودات و نظام زندگی موجودات انواع نعمت‌ها را به آنها عنایت کرده است. همه مملوک می‌شوند، مملوک از لغتش پیداست، به معنای ملک دیگری، مملوک موجودی است که مالک دارد، کلّ مملوک هستند، یک نفر مالک است. ما چند لحظه فکر کنیم می‌یابیم که این جان ما، این بدن ما، این حیات ما، زندگی ما، نعمت‌های در اختیار ما ملک ما نیست؛ چون خودمان به وجود نیاوردیم. حالا عظمت کار اینجا معلوم می‌شود که می‌گوید: من خریدار هستم این جان شما، این اعمال شما، این حرکات شما و این مال شما را که مملوک خودم است و شما حقّ مالکیت ندارید، از شما می‌خرم. گران هم می‌خرم. ما دیگر خریدار این‌گونه نداریم در عالم که همه جنس‌ها برای خودش باشد بعد بگوید: در کنار آنچه که ملک من است؛ تو بشو فروشنده، من هم می‌شوم خریدار، قیمتی هم که به تو می‌دهم بهشت است.

معامله با خداوند کریم و شرمسار شدن انسان

این را البته بعد از سخنرانی حالا منزل تشریف می‌برید، مغازه می‌روید، سر کار دیگر می‌روید، روی آن فکر کنید! خیلی مهم است! کلی آدم را در این داد و ستد خجالت‌زده می‌کند، شرمنده می‌کند که کلّ جنسی را که در قرآن گفته: از شما می‌خرم و گران هم می‌خرم؛ چون قیمتی که به شما می‌دهم واقعاً قیمت جنستان نیست، جنس شما یک جنس محدودی است، نامحدود که نیست، جنس محدود است و کم هم هست، زیاد نیست، حدود جنس شما پنجاه، شصت سال است، این جنستان هم عبادت است و هم خدمت به بندگان است، پنجاه، شصت سال شما تولید جنس می‌کنید، هم خودتان مملوک من هستید، هم جنس شما، «العبدُ و ما فی یده کان لِمولاه»^۱، خودتان مملوک، جنس‌تان هم مملوک، تولیدتان هم کاملاً محدود، حالا یک نفر سر سی سالگی می‌میرد؛ پانزده سال

۱. این عبارت را علامه مجلسی در ذیل آیه ۱۱۱ سوره توبه در حاشیه کتاب شریف بحار فرموده‌اند. بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۸۸؛ ص ۱۵.



تولید جنس کرده، یکی پنجاه سالگی می‌میرد؛ سی و پنج سال تولید جنس کرده، همینطور به تناسب عمرها. خودتان که مملوک هستید، جنس‌تان هم که مملوک است، مدت تولیدتان هم که محدود است؛ اما من قیمت خریدی که به شما می‌دهم، هم جایش نامحدود است و از دستتان نمی‌رود و هم نعمت‌هایی که در آنجا هست، نامحدود است، از دستتان نمی‌رود. ﴿جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۱، هم خود ساختمان بهشت ابدی است و هم کل نعمت‌هایش ابدی است، این ساختمان ابدی و نعمت‌های ابدی برای جنسی که از شما خریدم، جنس هم برای خودم بوده، تولید شما هم محدود بوده.

ملاحظه کردن لطف بسیار خداوند و وارد آمدن فشار عاطفی

یک شخص بزرگواری به نام همام ابن شریح^۲ به وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام یک روز گفت: عاشقان خدا را برای من توصیف کن! معرفی کن! در نهج البلاغه هم نقل شده، آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام از ویژگی‌های عاشقان خدا گفت، دقیقاً صد و ده تا است، امام به ویژگی صد و دهمی که رسید؛ همام یک نعره زد و از دنیا رفت، کسی هم اعتراض کرد که چرا اینجوری صحبت کردی که این بنده خدا به کام مرگ بیفتد؟ امام جوابش را دادند، جواب دادند: این مسائل را اصلاً حالیت نمی‌شود. خیلی فشار می‌آید به آدم اگر آدم با انصافی باشد، خیلی فشار می‌آید! فشار عاطفی، نه فشار جریمه‌ای. این فشارهای عاطفی گاهی قلب را از کار می‌اندازد که من هر چی جنس دارم و خودم برای یک کسی دیگر است، تولید جنسم با زمان محدود است، او کل جنسی که برای خودش است از من می‌خرد، قیمتی که به من می‌دهد، قیمتش اصلاً تناسب با جنس و مدت تولید من ندارد. این اسمش کرم است، رحمت است، لطف است، فضل است، احسان است، آدم می‌ماند. هیچ خریداری هم نمی‌تواند مانند او بشود؛ چون هیچ چیز دستش نیست، نه مالک ماست، نه

۱. آل عمران: ۱۳۶.

۲. همّام از شیعیان امام علی علیه السلام بود که امام علی علیه السلام خطبه متقین را در پاسخ به درخواست او ایراد کرد. او با شنیدن اوصاف متقین از زبان امام علی علیه السلام بیهوش شده و درگذشت.

مالک جنس ماست، نه مالک زمان ماست و نه قیمت پرداخت جنس ما را دارد. آدم وقتی فکر می‌کند به این حقیقت که تمامش هم در قرآن است؛ واقعاً فشار عاطفی به آدم می‌آورد.

داستان پرسش از یک عالم ربّانی در رابطه با عبارتی از دعای کمیل

این داستان خیلی شنیدنی است؛ البته چون خیلی دقیق است، خیلی لطیف است؛ از این جهت می‌گوییم: شنیدنی است! یک بار یک ساعتی از اذان مغرب و عشاء گذشته بود، قم [بودم]، به قول آنهایی که در این وادی‌ها هستند پیش یکی از آن چشم‌دارها، یکی از آن اهل دل‌ها، یکی از آن باتقواها، یکی از آن زاهدان واقعی رفتم که از نظر علمی هم رده بالایی داشت، خیلی بالا. نشستم پیش او، دو سه نفر هم بودند، خصوصی هم من نمی‌خواستم بپرسم، گفتم: آقا! من فلان کس هستم، خیلی به قول شما تحویل گرفت و محبت کرد و احترام کرد و خیلی خوشامد گفت، به او گفتم: یک مطلبی در دعای کمیل است، حالا وقتی که من دارم کمیل می‌خوانم یا یک وقت این مطلب را یادم می‌آید، در ماشین است، در خانه است، خیلی به من فشار می‌آورد، آمدم خدمت شما که یک راهنمایی بکنید من در کنار این مطلب اینقدر تحت فشار قرار نگیرم، فشار خیلی عاطفی است! سنگین است! سخت است!

گفت: آن جمله را بخوان! گفتم: آنجایی که امیرالمؤمنین دیگر حرف‌ها را در دعای کمیل دارد می‌برد به اوج و دارد رفتار خدا را با انسان بیان می‌کند تا می‌رسد به اینجا: «گَمِّ مِنْ تَنَاءٍ جَمِيلٍ»، کلمات را دقت کنید! «گَمِّ مِنْ تَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشْرَتَهُ»، خیلی آدم را اذیت می‌کند، اذیت عاطفی نه خود آدم را اذیت کند، آدم در درون خودش و در چهارچوب زندگی خودش و فضای وجودی خودش خیلی اذیت می‌کشد، معنیش این است، «گَمِّ مِنْ تَنَاءٍ جَمِيلٍ»؛ چه بسیار تعریف‌ها و گفتگوهای جمیل، زیبا، مثبتی که من شایسته‌اش نبودم و تو به زبان مردم در حق من جاری کردی، من که خودم از خودم خبر دارم، از پرونده خودم خبر دارم، از این عبادات ضعیف و بی‌ارزش خودم خبر دارم، من که



گاهی زورکی بلند شدم نماز خواندم، گاهی آخرهای ماه رمضان دائم می‌گفتم: چه وقتی تمام می‌شود؟ عجب باری روی کول ما گذاشته خدا! من اینگونه هستم؛ ولی خدا اینقدر تعریف زیبا از من در جامعه پخش کرده که هر کسی من را نگاه می‌کند یا در حق من فکر می‌کند، آن نیست که من هستم، [در واقع] خدا من را دو تا کرده؛ یکی خودم در پیشگاه او هستم که آبرو ندارم، قیمت ندارم، ارزش ندارم، این یکی، این اصل کاریم است؛ اما وجود دوم که در قلب، فکر و چشم مردم ساخته، عجب آدم پاکی! عجب انسانی! خوش به حالش این وصل است! این پیش خدا خیلی قیمت دارد! من خودم می‌دانم که آن وجود دوم را من نیستم، ولی برای من دو تا وجود درست کرده؛ یکی خودم هستم پیش او که حالا آقای می‌کند، هیچ چیز به من نمی‌گوید، به رخم هم نمی‌کشد بین چطور نشانت دادم؛ اما تو چطور هستی. گفتم: آقا این را باید چه کار کرد؟ گفت: فکر می‌کنی این ثناء جمیلی که برای کلّ اولیائش و انبیائش در این عالم ساخت مطابق لیاقت آنها بوده؟! ثناء جمیل مطابق لیاقت هیچکس نیست، مطابق لیاقت خودش است، آن خیلی آقاست، تو چرا اذیت می‌کشی؟! در حقیقت می‌خواهی بگویی: من در این چهارچوب نباشم، آن وجود دومی که از من دارد نشان می‌دهد؛ این کار را نکند؟ گفتم: بله! من همین را می‌گویم. گفت: به تو هیچ ربطی ندارد، تو نمی‌توانی او را از آفایش پایین بیاوری، او اخلاقت این است، کسی که نمی‌تواند اخلاق او را تغییر بدهد.

درخواست حضرت موسی علیه السلام از خداوند جهت هلاکت فرعون (خروج از موضوع اصلی)

حتماً شنیدید؛ موسی به پروردگار گفت: مهلت فرعون را تمام کن، بیست و پنج سال است دارم می‌روم و می‌آیم، گوش نمی‌دهد، مسخره می‌کند، سرزنش می‌کند، برای چه دیگر نگاهش داشتی؟ خودت هم که می‌دانی این عوض بشو نیست، چرا نگاهش داشتی؟ روی دلسوزی به حال ملت می‌گفت، خطاب رسید: اگر پایان دادن به وضع او را بدهم دست خودت چه کارش می‌کنی که کارش تمام شود؟ گفت: جلوی همه نعمت‌ها را می‌گیرم، آب به او نرسد، غذا نرسد، میوه نرسد. خطاب رسید: موسی! من با هیچکس این کار را نمی‌کنم؛



چون من روزی دادن به زنده‌ها را بر خودم واجب کردم، او با من قطع رابطه کرده، من که از رزاقیتم قطع رابطه نمی‌کنم.

تأثیر احسان بر انسان و دیگر موجودات

ولی این نقطه و این نکته‌ای که من امروز برایتان عرض کردم، این فشار عاطفیش خیلی بیشتر است، یک مقدار که آدم فکر می‌کند غرق در حیاء و شرمندگی می‌شود، از قدیم هم می‌گفتند: احسان آدم را اسیر می‌کند، شرمنده می‌کند. سعدی^۱ در گلستان می‌گوید: من یک روز خودم دیدم یک کسی داشت می‌رفت، یک دانه گوسفند هم دنبالش بود، یک دانه، تند می‌رفت؛ گوسفند هم تند می‌رفت، کند می‌رفت؛ گوسفند هم کند می‌رفت، می‌پیچید؛ گوسفند هم می‌پیچید، می‌ایستاد؛ گوسفند هم می‌ایستاد، خیلی برایم جالب بود! آدمم به او گفتم: با این گوسفند چه کار کردی که مرتب خودش را به رنگ تو درمی‌آورد؟ کند می‌روی؛ کند می‌آید، تند می‌روی؛ تند می‌آید، می‌ایستی؛ می‌ایستند، طنابی هم که به گردنش نیست که یک سر طناب در دست تو باشد، افساری که به گردنش نیست، چه کارش کردی؟ گفت: به او احسان کردم.

خریدن به قیمت نامحدود توسط پرورگار

آدم در این داستان‌ها دلش هم برای خودش می‌سوزد که یک عمری به ما احسان کرده اما هر جوری خودمان دلمان می‌خواهد راه می‌رویم. آن شعله بالاترین احسانش همین است که ما مملوک هستیم، همه چیزمان ملک اوست، آمده به ما می‌گوید: من ملک خودم که جان، عمل، کار، کوشش، نماز، عبادت توست و تولید تو هم محدود است، من به

۱. مُصلح‌الدین سعدی شیرازی مشهور به سعدی (۶۰۶ - ۶۹۱ق) شاعر و نویسنده ایرانی قرن هفتم هجری قمری بود. سعدی را پیرو مذهب اهل سنت دانسته‌اند. او اشعاری در وصف امام علی علیه السلام سروده و در اشعارش به حضرت زهرا علیها السلام و فرزندانش توسل کرده است. سعدی تحصیلات مقدماتی را در شیراز فراگرفت سپس به مدرسه نظامیه بغداد رفت و در درس شیخ شهاب‌الدین سهروردی و دیگران شرکت کرد. سپس به شام، حجاز، بعلبک و ... سفر کرد و در سال ۶۵۴ق به شیراز بازگشت.



قیمت نامحدود می‌خرم، مال خودم را از تو می‌خرم. اصلاً درکش خیلی کشنده است! حالا کاری هم نمی‌شود کرد، او را از این اخلاقش که نمی‌شود برگرداند. آقا یک اخلاقی دارد که ما گاهی، خود من گاهی می‌ترسم بعضی از روایات را مطرح کنم؛ چون به ما هم اجازه گفتن هر چیزی را ائمه نمی‌دهند، می‌گویند: زمان را بپایید! اوضاع و مردم و ظرفیت‌ها را بپایید و بعد حرف‌های ما را منتقل کنید! گاهی اقتضا ندارد، چه خبر است؟

احسان خداوند نسبت به دشمن و مستجاب کردن دعایش (برگشت به موضوع اصلی)

زین‌العابدین علیه السلام می‌گوید: من در دعا کردن‌هایم اصلاً از تو ناامید نیستم، برای اینکه دشمن‌ترین دشمنانت دعا کرد؛ دعایش را مستجاب کردی، دشمن‌ترین دشمنان تو در قرآن هم گفتم: دعایش را مستجاب کردی، ابلیس را وقتی بیرون کردی و گفتم: از این جایگاه برو؛ اینجا جای تو نیست! شش هزار سال عبادتش هم به باد رفت، امر تو را هم اطاعت نکرد بعد هم با پرویی کامل برابرت ایستاد گفت: ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ^۱ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ^۲؛ کلّ را جهنّم می‌برم، فقط زورم به بندگان مخلص نمی‌رسد، اینها را داری خلق می‌کنی، خیالت راحت باشد من به جهنّم می‌کشم. دیگر دشمنی از این بالاتر؟! بعد زین‌العابدین علیه السلام می‌گوید: برگشت گفت: خدایا! حالا ما را که بیرون کردی، طرد شدیم، یک درخواست از تو دارم، درخواستم هم این است: ﴿أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْتُونَ﴾ ^۳؛ از نظر عمری من را تا روز برپا شدن قیامت مهلت بده! عمر من را کوتاه نکن! جانم را بگیر! اینجا جریمه‌ام نکن! در قرآن است که خطاب رسید: ﴿إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴾ ^۴، مهلتت دادم، زین‌العابدین علیه السلام می‌گوید: تو دعای این را مستجاب کردی، دعای من را مستجاب نمی‌کنی؟! تو به او احسان کردی، به من احسان نمی‌کنی؟!

۱. ص: ۸۲-۸۳.

۲. ص: ۷۹.

۳. ص: ۸۰.

بالاترین احسان خداوند نسبت به انسان

حالا در رده‌های احسان کردن، چه احسانی از این بالاتر، برادرن و خواهران که ما هیچ چیزمان برای خودمان نیست، آمده گفته: اینهایی که برای تو نیست، کلّ برای خودم است، تولیدش هم محدود است، از تو می‌خرم، این حرف‌ها آدم را بی‌طاقت می‌کند. ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾، این قیمت را هم می‌دهم.

من فکر می‌کنم اگر می‌شد با همه مردم دنیا این حرف‌ها را زد، غیر از معاندین بقیه برمی‌گشتند، توبه می‌کردند، در همین ایران خودمان، خیلی از این بی‌حجاب‌ها، بی‌دین‌ها، بی‌نمازها خدا را نمی‌شناسند، اگر اینگونه که امروز شما شنیدید، بشناسند؛ جانشان هم فدای خدا می‌کنند، نمی‌دانند. اینکه در روایات ما اصرار به معرفت الله شده، نکته‌اش همین است، آدم بشناسد خدا را، کارش را بشناسد، کرمش را بشناسد، آقایش را بشناسد؛ مثل آن گوسفند که دنبال صاحبش رنگ صاحبش را می‌گرفت؛ آدم رنگ او را می‌گیرد، حرفم تمام.

روضة وداع حضرت زینب کبری علیها السلام با پیکر امام حسین علیه السلام

ای کشته فتاده به خون در برابرم باور نمی‌کنم که تو باشی برادرم
کشته را باید با نشانه شناخت یا با سر، یا با لباس، یا با انگشتر، هیچکدام از این نشانه‌ها را که نداری باور نمی‌کنم که تو باشی برادرم.
دیشب چه کرده بود به دست تو ساریان تر گشته خاک قتلگه از اشک مادرم
بر دیده‌ام نشین و به خاک زمین مباش خاکم به سر مگر من از این خاک کمترم
هر گه نظر به سینه بشکفته‌ات کنم یاد آیدم ز سینه سوراخ مادرم

دعای انتهای سخنرانی

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حقّ علينا! اللهم اهلک أعدائنا! اللهم واحفظ مراجعنا و فقهاءنا! اللهم لاتسلط علينا من لا یرحمنا! اللهم اجعل عاقبه امرنا خیراً!»



جلسه سوم

جنس مورد معامله انسان با

خداوند سبحان

شرح روایت امام عسکری علیه السلام در رابطه با بازار بودن دنیا

وجود مبارک امام عسکری علیه السلام که امروز سالگرد تخریب حرم مطهر آن حضرت و پدر بزرگوارشان حضرت هادی علیه السلام است، درباره دنیا می‌فرماید: «الدُّنْيَا سُوقٌ»^۱، این دنیایی که مردم در آن زندگی می‌کنند فقط یک بازار است.

دو دسته کردن انسان‌ها و بیان ویژگی دسته دوم

انسانها در این بازار دو دسته هستند، بیشتر نیستند، از زمان شروع زندگی در کره زمین هم دو دسته شدند، «رَبِحَ فِيهَا قَوْمٌ»؛ یک دسته در این بازار در دوره عمرشان سود کردند، «و خَسِرَ آخِرُونَ»؛ گروه دیگر تمام سرمایه‌های وجودیشان تباه شد، آنچه را که این گروه دوم به دست آوردند چنانکه در آیات قرآن است، فقط همان‌هایی است که حیوانات زنده به دست آوردند، درباره محصول عمر حیوانات زنده قرآن مجید می‌فرماید: حیوانات اتصال به بیش از دو رشته برنامه پیدا نمی‌کنند، ساختمان خلقتشان این‌گونه است؛ یکی خوردن است که تعبیر قرآن مجید: «يَأْكُلُونَ»^۲ درباره حیوانات است و یکی هم لذت‌های جسمی است که باز تعبیر قرآن مجید است: «يَتَمَتَّعُونَ»^۳.

۱. تحف العقول؛ النص؛ ص ۴۸۳.

۲. «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» محمد: ۱۲.

۳. همان.



بعد خیلی جالب است! درباره این گروه دوم، گروه دوم را زندگیشان را همین اکل و تمتع می‌داند، ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾^۱، ببینید؛ کاملاً مثل می‌زند، تشبیه می‌کند، این کما کاف آن کاف تشبیه است، در ادبیات عرب، خیلی هم در قرآن این کاف تشبیه آمده است، در مسائل گوناگون چیزی را خداوند به چیز دیگر تشبیه می‌کند و عامل تشبیه هم همین کاف است، آیاتش هم زیاد است. «كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ»، آنهایی که یک عمری در این دنیا کارشان خوردن بوده و لذت‌های جسمی بوده، «كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ»؛ مانند حیوانات، عاقبت اینها آتش است، «فَالنَّارُ مَثْوَى لَهُمْ»، چرا آتش؟ چون آنچه که عامل نجات انسان است و کلید بازکننده درهای بهشت اینها ندارند، هیچ چیز در این عالم خلقت بی علت نمی‌شود، من می‌خواهم بروم بهشت باید علت برای بهشت رفتنم در خودم باشد!

ایمان، علت به بهشت رفتن

این علت را خدا نه تنها در قرآن در همه کتابهای آسمانی بیان کرده، دو چیز است: یکی ایمان است، ایمان به چه؟ ایمان همان باور است، در آیه ۱۷۷ سوره بقره^۲ می‌گوید که انسان چه را باور داشته باشد، خدا راه قیامت راه فرشتگان را - این یک نکته‌ای دارد فرشتگان را - انبیاء راه کتاب نازل شده راه، حالا فرشتگان را برای چه باور داشته باشیم؟

تأثیر ایمان به فرشتگان در زندگی انسان

یک دوستی من داشتم، فکر کنم سن من با آن دوستم پنجاه سال تفاوت داشت، او نزدیک سی سال است از دنیا رفته، من وقتی به وسیله کسی او را شناختم بیست سالم

۱. محمد: ۱۲.

۲. ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالتَّيْبِينَ وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾.



بود، او در آن وقت حدود ۵۲ سه سالش بود، خیلی چیزها من از او یاد گرفتم! خیلی! واقعاً برای من یک معلم بود؛ البته خودش را معلم نشان نمی‌داد، به من هم نمی‌گفت: این حالات راه، این اخلاق راه، این رفتار را از من یاد بگیر؛ چون همه حرکاتش درست بود، من طبیعتاً یاد می‌گرفتم. یک کارش این بود، ببینید؛ ایمان به فرشتگان چه اثری در انسان می‌گذارد؟ گاهی که می‌خواست یک مطلبی به من بگوید، می‌گفت: من می‌دانم، یقین دارم، این مطلبی که می‌خواهم برایت بگویم: «كِرَامًا كَاتِبِينَ» که در قرآن مجید معرفی شدند به تنظیم پرونده انسان، ﴿إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۱، خیلی آیات جالبی است! من بر شما محافظ گماشتم، «إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ»، نام گماشتگان من «كِرَامًا كَاتِبِينَ»؛ نویسندگان بسیار باارزشی هستند، پیش من خیلی ارزش دارند؛ چون قلم اینها نسبت به شما کمترین انحرافی ندارد، «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»؛ هر کاری که انجام بدهید در آئینه وجود آنها منعکس می‌شود. می‌گفت: من این مطلبی که می‌خواهم بگویم با توجه به اینکه در شروع گفتارم پایم می‌نویسند، می‌خواهم به تو بگویم. شما ببینید؛ اگر آدم فرشتگان الهی را در این بخش باور داشته باشد؛ زبان انسان باری بر انسان نیست، زبان انسان برای انسان تجارت می‌کند، زبان انسان برای انسان سود برمی‌گرداند، زبان انسان یار دین می‌شود، یار مردم می‌شود، حلال مشکل مردم می‌شود.

اما آن کسی که باور ندارد فرشتگان را، امیرالمؤمنین علیه السلام درباره زبان اینهایی که باور ندارند، بنا به نقل مرحوم فیض کاشانی^۲ تعبیر عجیبی دارند! می‌فرمایند: زبان در میان خیلی از دهان‌ها سگ هار است،^۳ اما زبان انسان‌های پاک، انسان‌های مؤمن، انسان‌هایی

۱. مطلقین: ۱۲-۱۰.

۲. ملا محمد بن مرتضی بن محمود کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ق) معروف به ملا محسن و ملقب به فیض کاشانی، حکیم، محدث، مفسر قرآن و فقیه شیعه در قرن یازدهم قمری است. او نزد عالمانی همچون ملاصدرا، شیخ بهایی، میرفندرسکی و میرداماد شاگردی کرد. فیض در موضوعات مختلف آثار بسیاری نگاشت که تفسیر صافی، الوافی، مفاتیح الشرایع، المحججه البیضاء و الکلمات المکنونه به ترتیب در تفسیر، حدیث، فقه، اخلاق و عرفان مهم‌ترین آثار او به شمار می‌آیند.

۳. «...فإن اللسان كلب عقور...» الوافی؛ ج ۲۶؛ ص ۲۳۶.

که حقایق را باور دارند، این زبان کار خدایی می‌کند، حرف خدایی می‌زند. این پنج حقیقت را هر کسی باور داشته باشد و اهل عمل هم باشد.

آیه ۱۷۷ سوره بقره نشانگر اسلام کامل

حالا پروردگار عالم در همین آیه ۱۷۷ ده مورد عمل و اخلاق را هم بیان می‌کند، پانزده تا می‌شود، این یک کلید پانزده دندانه است که به تمام درهای بهشت می‌خورد، یقین هم بدانید همه ما قدرت دارندگی این پانزده تا را داریم. خوب است اگر همین امروز هر وقت وقت کردید؛ این آیه ۱۷۷ را ببینید، یادداشت کنید! حالا در سوره بقره در جیتان باشد، در جیتان باشد، تابلوی منزل باشد، بسیار آیه فوق العاده‌ای است!

من یک وقتی نوشته‌های مرحوم علامه طباطبایی^۱ را می‌دیدم، دیدم به این آیه که رسیدند، فرمودند: این آیه نشان‌دهنده اسلام کامل است؛ چون هم موارد باور را دارد، هم موارد عمل را دارد، هم موارد اخلاق را، اسلام هم همین سه ترکیب است، همین سه عنصر است، که حالا دنباله‌اش هم این است، آن ده تا مطلب دیگری که باب عمل و اخلاق است بیان می‌کند: ﴿وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾^۲؛ اینها اسلام راستین دارند، ﴿وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^۳؛ اینها باتقوا هستند. پانزده مسئله است، پنج تائیسش مربوط به ایمان است، چند تائیسش مربوط به مال است، شش تائیسش، دو تائیسش نماز و زکات است، دو تائیسش هم امر اخلاقی است؛ وفاء به عهد، صبر و ایستادگی در کوران حوادث که آدم بایستد، رابطه‌اش را با خدا قطع نکند.

۱. سید محمدحسین طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ ش) مشهور به علامه طباطبایی مفسر، فلیسوف، اصولی، فقیه، عارف و اسلام‌شناس. وی از عالمان تأثیرگذار شیعه در فضای فکری و مذهبی ایران در قرن ۱۴ ش بود. او نویسنده تفسیر المیزان و کتاب‌های فلسفی بدایه الحکمه، نهایه الحکمه و اصول فلسفه و روش رئالیسم است.

۲. بقره: ۱۷۷.

۳. همان.



اگر کسی این پانزده تا را نداشته باشد، لخت و عور از این پانزده تا وارد قیامت شود؛ چه بهشتی را می‌خواهد به دست بیاورد؟! وسیله‌اش را ندارد، ابزارش را ندارد، کلیدش را ندارد، این دو گروه، «رِيحَ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ»^۱، حالا برویم سراغ توضیح بازار بودن دنیا.

بیان فروشنده و خریدار و جنس در بازار دنیا با توجه به آیات قرآن

در این بازار طبق آیات قرآن فروشنده انسان است، جنس مورد فروش جان است، کارهای بدنی است که عبارت از عبادت الله و خدمت به خلق الله است، خریدار در این بازار هم فقط پروردگار مهربان عالم است، گران‌ترین و نامحدودترین قیمت را به جنس انسان می‌دهد، در حالی که تولید جنس انسان محدود است، اندازه ایام تکلیفش است، ولی جنس را خیلی گران می‌خرد. حرّ ابن یزید ریاحی^۲ همین جدیداً احوالاتش را می‌دیدم از زمانی که برگشت تا شهید شد حدود سه ساعت طول کشید، تولیدش فقط سه ساعت بود؛ اما ببینید چطوری خریدند از او و می‌خرند به بالاترین قیمت، قیمت دائمی، ابدی، همیشگی.

اما این خریدار خودش پاک است، دنیایی را هم که ساخته و در اختیار گذاشته، (این بازار) سراسر نعمت است، نعمت صادر از حقّ است، نعمت هم پاک است، همه جای دنیا پاک است، ابرش، بارانش، دریاهاش، زمین‌هایش، کوه‌هایش، معدن‌هایش، باغ‌هایش، مرغزارهایش همه‌اش پاک است؛ چون نعمت است. شما ببینید؛ حتّی حیوانات را به عنوان نعمت به رخ ما می‌کشد، زمین را به عنوان نعمت به رخ ما می‌کشد، رویدنی‌ها را به عنوان نعمت به رخ ما می‌کشد، خدا پاک، این بازار هم صددرصد پاک، فروشنده هم باید پاک باشد! جنسش هم باید پاک باشد! پاکی فروشنده در حدّ خودش البته به ما سنگین

۱. تحف العقول؛ النص؛ ص ۴۸۳.

۲. حرّ بن یزید ریاحی، از فرماندهان نظامی کوفه که پیش از واقعه عاشورا مأموریت یافت با سپاه هزار نفری، مانع حرکت امام حسین علیه السلام به سوی کوفه و نیز بازگشت او شود. حر در روز عاشورا، به سپاه امام حسین علیه السلام پیوست و در دفاع از او جنگید و به شهادت رسید. حر به سبب توبه و پیوستنش به امام، نزد شیعیان احترام خاص دارد. شیعیان حر را نماد امید به قبولی توبه و رستگاری بعد از آن می‌دانند. آرامگاه حر اکنون در سمت غربی کربلا به فاصله حدود هفت کیلومتر واقع شده است.

نیاید، باری نیست، حال است نه بار، پاکی فروشنده به همین آیه ۱۷۷ سوره بقره است، جنسش هم باید پاک باشد! جنس پاک آن اعمال و اخلاق و عبادات و خدماتی است که انسان برای خدا انجام می‌دهد، پس خدای پاک در این بازار پاک، از انسان پاک جنس پاک می‌خرد، ﴿بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾^۱، چهار تا شد، یادمان هم نمی‌رود، خدای پاک، بازار پاک، فروشنده پاک، جنس پاک، قیمت: «بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ»، تا اینجا درست شد؟

چگونگی نجس شدن جنس انسان

ممکن است آدم پاک باشد، اهل ایمان و باور باشد ولی جنسش را نجس کند، جنس را چطوری می‌شود نجس کرد؟

الف: داستان بهلول و ساخت مسجد

می‌گویند: یک کسی در روزگارهای قدیم یک مسجد خیلی خوبی در بغداد ساخته بود، بالایش هم داده بود، گچبری با سنگ، بزرگ اسم خودش را زده بودند، مسجد هم تمام شده بود، در یک وقت خلوت و تاریکی بهلول یک تیشه آورد و این سنگی که اسم سازنده مسجد روی آن بود، این را خرد کرد و ریخت زمین، یک پارچه‌ای، صفحه‌ای چیزی نوشت: این ساختمان، این مسجد بانی آن، سازنده‌اش بهلول است، این را زد و بعد رفت یک گوشه‌ای پنهان شد، ببیند صاحب مسجد می‌آید چه عکس العملی نشان می‌دهد؟ صاحب مسجد آمد از در مسجد ردّ شود، دید مسجدی که خودش ساخته بهلول آمده به اسم خودش تابلو زده، داد و بیداد و فریاد، تابلو را رفت کند، دوباره یک تابلو به نام خودش زد، بهلول یک روز رفت پیش او گفت: اگر این کار را برای خدا کردی؛ حالا به نام من باشد یا به نام کسی دیگر یا بی‌نام باشد، اینکه تو نسبت به نام خودت حساسیت داری و من هم این حساسیت تو را با زدن اسم خودم کشف کردم، معلوم می‌شود این مسجد را ریاکارانه ساختی، این عمل پاک نیست، ممکن است خودت پاک باشی اما آلوده کردی، جنس آلوده را نمی‌خرند.



ب: داستان آیت الله بروجردی و تعریف از خدمات ایشان

حالا به این روایت بسیار ناب، عالی، دقت بفرمایید! لا اله الا الله! چقدر زندگی باریک و لطیف و چقدر کار دقیق است! در یک جلسه‌ای مرحوم آیت الله العظمی بروجردی^۱ نشسته بودند، هفت، هشت، ده تا از آن علمای بزرگ آن زمان هم خدمتشان بودند، بحث به خدمات ایشان کشیده شد که در اروپا مسجد ساختید، کتابهای مانده علمای بزرگ شیعه را چاپ کردید، این مسجد اعظم را ساختید، چقدر خدا به شما توفیق داده! هر کسی از یک کار، دو تا کار ایشان تعریف کرد، یک عالم شهرستانی آمده بود دیدن ایشان، آن ساکت بود، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی برگشتند به او فرمودند: شما حرفی ندارید؟ نه حالا درباره خودشان اصلا می‌خواستند ببینند چه کار دارد از شهرستان آمده، برنامه چه دارد؟ شما کاری ندارید؟ ایشان گفت: چرا اینها همه از کارهای شما تعریف کردند، من هم در رابطه با کار و خود شما اگر اجازه بدهید؛ یک مطلبی بگویم - در احوالاتشان هم دارد، کسی که در آن جلسه حاضر بوده نوشته که با من هم رفیق بود از دنیا رفته، زیاد با ایشان ارتباط داشت، خیلی چیزهای ایشان را برای من تعریف کرده بود، گفت: وقتی آقای بروجردی به او گفت: شما حرفی ندارید؟ گفت: چرا، فرمودند: بگو! وقتی گفت: آقای بروجردی به پهنای صورتشان اشک ریختند تا آرام شدند- این عالم شهرستانی پیرمرد فقط یک خطر شعر خواند، که حالا نیم بیت آن این است: «خَلَصَ الْعَمَلُ فَاِنَّ النَّاقدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ»؛ عملت را برای خدا انجام بده؛ چون پروردگار عالم وقتی عمل به او ارائه شود تا عمق عمل برایش روشن است که لله است یا للنفس است یا للناس است، خود عمل خودش را به

۱. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲ق-۱۳۸۰ق / ۱۲۵۴ش-۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. آیت الله بروجردی از شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع سه گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم‌ترین مرجع شیعیان بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می‌شد.

پروردگار نشان می‌دهد که کننده این کار برای خدا کرده یا برای دل خودش کرده یا برای جلب نظر مردم کرده.

ج: غرق در حرام شدن و بت‌پرستی

خداوند به مسیح می‌فرماید: «قُلْ لِّظَلْمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ به این بنی اسرائیلی‌های بی‌سر و پا و بدون مواظبت بگو، از قول من بگو: «لَا تَدْعُونِي»؛ دعا نکنید! در جلسه دعا شرکت نکنید! با من راز و نیاز نکنید! دردها و مشکلاتتان را با من در میان نگذارید، من بنای گوش دادن به دعاها، ناله‌ها و ضجه‌های شما را ندارم، برای این که دو تا عیب بزرگ در شما و کارت‌تان است. عیب اول: این تعبیر را من تا حالا در هیچ روایتی ندیدم، من خیلی روایت دیدم، با دقت هم روایات را نگاه می‌کنم، کلمات روایات را کاملاً دقیق می‌شوم که اینجا چرا این کلمه به کار گرفته شده، به اینها بگو: یک عیب بزرگ‌تان که شما را آلوده کرده است، کارت‌تان هم آلوده است، با این عیب دعایتان هم نجس است، اعمالتان هم نجس است، من نمی‌خرم، گوش نمی‌دهم، قبول نمی‌کنم، «وَالسُّحُتُ»، این کلمه در قرآن هم آمده، «وَالسُّحُتُ تَحْتَ أَحْضَانِكُمْ» - شما خیلی دقت بفرمایید! واقعاً گاهی حالات انسان وحشتناک است! - شما هر چه حرام است مانند مادری که بچه‌اش را در آغوش می‌گیرد و می‌فشارد، حرام را در آغوش گرفتید، مادرانه با حرام برخورد دارید ولی رها نمی‌کنید، می‌گوید: هیچ مادری بچه‌اش را رها نمی‌کند، معروف است می‌گویند: تمام مادران چه در انسان‌ها، چه در حیوانات کانون محبت هستند، شعله محبت هستند، شما بنی اسرائیل! حرام را مانند مادری که کودک در آغوشش است و همه جور مواظب این بچه است، اینجور حرام را در آغوش گرفتید، حالا توقع دارید دعا می‌کنید من دعایتان را مستجاب کنم؟! گلوی شما، زبان شما، صوت شما همه نجس است.

۱. «... يَا عِيسَى، قُلْ لِّظَلْمَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: لَا تَدْعُونِي وَالسُّحُتُ تَحْتَ أَحْضَانِكُمْ وَالْأَصْنَامُ فِي بُيُوتِكُمْ؛ فَإِنِّي آتِيْتُ أَنْ أُجِيبَ مَنْ دَعَانِي، وَأَنْ «۱۱» أَجْعَلَ إِبَابِي إِيَّاهُمْ لَعْنًا عَلَيْهِمْ حَتَّى يَتَفَرَّقُوا.» کافی (ط - دارالحدیث)؛ ج ۱۵؛ ص ۳۲۲.



«وَالْأَصْنَافُ فِي بُيُوتِكُمْ»؛ شما در ظاهر می‌گویید: ما خداپرست هستیم اما اعمالتان نشان می‌دهد؛ بت پرست هستید، دلیلش هم این است: اگر پای پول در میان بیاید و پای خواسته من که اگر بخواهید خواسته من را بپذیرید؛ باید از پول گذشت کنید، از خواسته من چشم می‌پوشید، سراغ پول می‌روید، شما بت پول را می‌پرستید ولی به ظاهر می‌گویید: ما تابع دین موسی هستیم کجایتان تابع دین موسی هستید؟! ببینید؛ در این روایت پروردگار دارد بیان می‌کند که فروشنده خودش نجس است، جنسش هم نجس است، این آدم نجس جنس نجس را می‌خواهد به من بفروشد، جنسش هم دعاست ولی من از اول قراردادم این بوده: پاک هستم، پاک می‌خرم و از آدم پاک هم می‌خرم.

روایت قدسی به حضرت عیسی عليه السلام در رابطه با چگونگی دعا کردن

بعد پروردگار به خود عیسی می‌گوید، می‌گوید: حالا عیسی مسئله دعا را برای مطرح کردم، گفتم: به این بنی اسرائیل بگو: دعا نکنید؛ چون دعایتان نمی‌ارزد، قیمت ندارد، نمی‌توانم بخرم، هم دعایتان نجس است، هم خودتان نجس هستید؛ اما عیسی! تو که آدم پاکی هستی - عیسی از پاکترین پاکان بود - تو می‌خواهی دعا بکنی، «يَا عِيسَى ادْعُنِي»؛ دعا کن اما حال دعایت این باشد؛ «دُعَاءَ الْغَرِيقِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُغِيثٌ»؛ مثل آدمی که دارد در دریا غرق می‌شود هیچ فریادرسی ندارد، او وسط دریاست، آدمیزادی پیدا نمی‌شود، شناگری پیدا نمی‌شود، کسی پیدا نمی‌شود، غریق نجاتی پیدا نمی‌شود، او در آن گردابی که افتاده، چطوری من را می‌خواند و به من امید دارد؟! آنجوری دعاکن! «ادْعُنِي دُعَاءَ الْغَرِيقِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُغِيثٌ»

روضه خرابه شام

همه ما به حضرت هادی و به حضرت عسکری عليه السلام عرض کنیم: در و دیوار حرم‌تان را خراب کردند، شما نبودید در دنیا، گنبدتان را ویران کردند، شما نبودید در دنیا، ضریح‌تان را

از بین بردند، شما نبودید در دنیا، ولی همین خراب کردن دیوار، خراب شدن گنبد، شکسته شدن ضریح برای دنیای شیعه یک مصیبت شد، یک رنج شد، یک ناراحتی شد، یک بار سنگین روحی شد، وقتی فیلم خراب بودن این قبر و ضریح و گنبدتان را دیدیم؛ واقعاً گریه کردیم، دلمان سوخت، ما که ندیدیم اما آنهايي که بودند و شاهد قضیه بودند و خودشان در دل داستان بودند در خرابه شام به آنها چه گذشت؟! آنها چه کار کردند؟!

عزیزترین خانواده را آوردند در یک خرابه جا دادند، من خیلی توان توضیح خرابه را ندارم، بعضی از گوشه‌های مطلب را می‌گویم، همه ما دختر داریم، حالا بعضی‌ها ندارند، پسر داریم، پسر سه ساله، چهار ساله، دختر سه ساله، فکر کنید اینها شبها در خرابه باید روی خاک می‌خوابیدند، صورتشان را روی خشت می‌گذاشتند، زیر انداز نمی‌دادند، روانداز نمی‌دادند، زین‌العابدین علیه السلام می‌فرماید: شبهای خرابه خنک بود، روزها آفتاب می‌تابید، این هوای سرد شب و گرمای روز کاری کرده بود که صورت بچه‌ها و زن‌ها پوست انداخته بود، مردم از دم در خرابه رد می‌شدند ما را انگشت‌نما می‌کردند، سرزنش می‌کردند، اگر زنها، بچه‌ها زانو بغل می‌گرفتند، می‌خواستند گریه کنند؛ با تازیانه ما را می‌زدند، نمی‌گذاشتند گریه کنیم.

دعای انتهای سخنرانی

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وحب له حق علينا! اللهم اهلك اعدائنا! اللهم آید مراجعنا و فقھائنا! اللهم اجعل عاقبه أمرنا خیراً! اللهم آید و انصر و احفظ امام زماننا!»



جلسه چهارم

نعمت های الهی و سلوک انسان

بازار دنیا، مجموعه نعمت‌های خداوندی

در این مسئله که دنیا از دیدگاه قرآن و روایات یک تجارت‌خانه و یک بازار است و از آیات و روایات استفاده می‌شود؛ ذاتاً برای انسان بازار آفریده شده، کلام به اینجا رسید که این بازار مجموعه‌ای از نعمت‌های پروردگار مهربان عالم است. این بازار طبق یکی از آیات سوره لقمان پر از نعمت‌های ظاهری و نعمت‌های باطنی است، آیه شریفه این است: «اسْبِغْ»؛ اسبغ در لغت عرب به معنای کامل، جامع، پر، بی‌نقص، بدون کمبود، ﴿أَسْبِغْ عَلَیْكُمْ﴾^۱، «عَلَيْكُمْ»؛ برای همه شما انسان‌ها.

طی کردن مسیر به واسطه نعمت‌های الهی

البته آنهایی که وارد به قرآن نیستند، گاهی نسبت به اموری احساس کمبود می‌کنند، در حالی که آن مسیری که پروردگار برای انسان ترسیم کرده است که با کمک همین نعمت‌ها آن مسیر را می‌شود طی کرد؛ کمبودی ندارد، بیشتر فکرها، گله‌ها، شکایت‌ها، بی‌مورد است، واقعیت ندارد، حقیقت ندارد. آنهایی که آگاه هستند؛ خیلی خوب برخورد می‌کنند با دنیا، با خودشان، با نعمت‌ها و با جریاناتی که پیش می‌آید که گاهی هم خیلی ظاهرش تلخ است؛ اما به خاطر آگاهی‌شان چه برخوردهای مهمی دارند!

۱. ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمِمَّا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ

عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ﴾ لقمان: ۲۰.

الف: حضرت یوسف علیه السلام و رسیدن به قرب الهی به واسطه کنترل غریزه جنسی

حالا یک نمونه‌اش را من برایتان از قرآن مجید بگویم. البته قرآن مسئله را خیلی توضیح نداده است، تفصیل نداده، باز نکرده، ولی بالأخره انسان وقتی به آیات مراجعه می‌کند؛ یک حقایقی را از آیات استنباط می‌کند که درست است. یوسف دوازده سال در کاخ عزیز مصر گرفتار آن زن شوهردار مصری بود، یک کاری که در این دوازده سال کرد که بعداً به یک شکل کلی به برادرهایش وقتی در سفر سوم او را شناختند، گفت، این بود که این غریزه جنسی پر قدرت پرفشار اوج جوانی را چون دوازده سالگی گیر آن زن افتاد تا بیست و چهار سالگی هم دچار بود، کم هم نیست دوازده سال که آدم دچار دو فشار بسیار شدید فکری و روحی شود؛ یکی از طرف آن زن با آن همه جلوه‌های تحریک‌آمیزی که ایجاد می‌کرد؛ یکی هم از طرف غریزه جنسی خودش.

اگر همان روزهای اول جواب آن زن را می‌داد؛ فشار دو طرفه از بین می‌رفت و تمام بود، یک زندگی خوشی در کاخ داشت؛ اما با گناه و معصیت که این را در ضمن یک کلمه به برادرانش گفت که در باطن آن کلمه هست که این انسان والا غریزه جنسی خودش را سکوی پرواز به سوی قرب حق قرار داد، از غریزه جنسی هم می‌شود آدم به مقام قرب برسد، این نمونه‌اش است، چرا نمی‌شود؟! یک روایتی را من دو جا دیدم؛ یکی مستدرک حاکم نیشابوری که از علمای حدیث اهل سنت است، معروف هم است، یک کتابی دارد مفصل دارد به نام مستدرک و یکی هم الان جلدش را یادم نیست، در کتاب بسیار پرارزش محجّه البیضاء مرحوم فیض کاشانی^۱ است، دو تا چهره بزرگ علمی و حدیثی هم

۱. ملا محمد بن مرتضی بن محمود کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ق) معروف به ملا محسن و ملقب به فیض کاشانی، حکیم، محدث، مفسر قرآن و فقیه شیعه در قرن یازدهم قمری است. او نزد عالمانی همچون ملاصدرا، شیخ بهایی، میرفندرسکی و میرداماد شاگردی کرد. فیض در موضوعات مختلف آثار بسیاری نگاشت که تفسیر صافی، الوافی، مفاتیح الشرایع، المحجّه البیضاء و الکلمات المکنونه به ترتیب در تفسیر، حدیث، فقه، اخلاق و عرفان مهم‌ترین آثار او به شمار می‌آیند.



از اهل سنت و هم از شیعه این روایت را نقل کردند، روایت در هفت بخش است، من همان بخش مربوط به این بحث را می‌گویم.

ب: کنترل غریزه جنسی و قرارگرفتن در سایه عرش

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: یک انسانی را - تعبیر حضرت به رجل است - یک مردی را که واقعاً هم مرد بوده، یک مردی را پروردگار عالم قیامت می‌آورد در سایه عرش خودش قرار می‌دهد، این عرش در اینجا به معنای قدرت فراگیر حقّ به تمام هستی است، تسلط حقّ به تمام هستی است، او را در سایه قدرت فراگیرش قرار می‌دهد که هر کسی زیر سایه این قدرت فراگیر قرار بگیرد؛ از اوضاع قیامت در کمال امنیت است؛ چون طبق آیات و روایت اصلاً قبل از اینکه مردم تقسیم به بهشت و جهنّم بشوند، آنهایی که شایسته بهشت هستند؛ در قیامت دغدغهای ندارند، نگرانی ندارند، به وضع خودشان عالم هستند، می‌دانند حالا که از قبر درآمدند بالأخره یک ساعت دیگر، دو ساعت دیگر، نصف روز دیگر بهشت می‌برندشان، آنهایی که اهل دوزخ هستند، در خود زمین محشر، قرآن می‌گوید: دچار بلاهای گوناگون هستند؛ یکی فشار فکری است که ما را دارند به جهنّم می‌برند؛ یکی فشار روانی که ما یاری نداریم، شفیی نداریم، کمک کاری نداریم و یکی هم اوضاع حاکم بر محشر که خود پیغمبر ﷺ می‌فرماید: یکی از آن اوضاع این است که آتش جهنّم می‌آید بیرون، دایره‌وار جاده را بر آنهایی که اهل نجات نیستند می‌بندد. هنوز هم اینها به جهنّم نرفتند. این مرد را خدا در سایه قدرت مستولی بر عالم هستی در آن روزگار قرار می‌دهد، به عبارت فارسی‌تر او را در یک امنیت صددرصد قرار می‌دهد. چرا؟ مگر کیست؟ چه کار کرده؟ خیلی کار مهمی کرده! خیلی!

«دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حَسَبٍ وَ جَمَالٍ»، این مرد را یک خانم زیبا دعوت به گناه کرد، به او گفت: خرجی هم برایت ندارد، من خودم خانه و پول و زندگی دارم، حالا تو را در اداره دیدم، در مغازه دیدم، جایی دیدم به شدّت به تو وابسته شدم، بیا با من ارتباط برقرار کن! فشار

غریزه جنسی که کم نیست به خصوص که آدم یک مال زیبایی به قول پیغمبر ﷺ به او بخورد، مفت هم تمام شود، آبروریزی هم نداشته باشد. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: این مرد به آن زن در دنیا جواب داده بود: «آئی أخاف الله!»؛ خانم! من از پروردگارم رودربایستی دارم، «أخاف الله» را اینجا معنی بکنیم به رودربایستی بهتر است، توانش را ندارم که خدا من را با تو در گناه ببیند، قدرتش را ندارم، اینقدر ایستادگی در مقابل حرام، حرام جنسی قیمت دارد که آدم را قیامت می‌برد زیر سایه عرش الله، قدرت مستولی خدا بر آفرینش. این سکوی پرواز.

ج: داستان مرد تاجر و رسیدن به مقام قرب به واسطه ثروت

یک عده‌ای با پول پرواز می‌کنند به مقام قرب می‌رسند، ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ﴾^۱. یک تاجری در اصفهان پول خوبی داشت، دویست و پنجاه سال پیش، آن وقت‌ها هم بانک نبود، پول‌ها اسکناسی هم نبود، پول‌ها همه یا نقره بود یا طلا بود، معمولاً درآمدهایشان را خانه می‌آوردند، در مغازه هم نمی‌گذاشتند، امنیت نداشت، حالا مردم زمان ما پولهایشان را نمی‌بینند، آن زمان خانه که می‌آمدند، زرق و برق این پول‌ها را در همان صندوق‌های قدیمی می‌دیدند. اینهایی که فکر درستی دارند، فکر قرآنی دارند، فکر انسانی دارند، در این تجارت‌خانه عجب تاجرهایی از آب درمی‌آیند که پروردگار می‌فرماید: سرمایه پر به کل دادم، ﴿أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۲، سرمایه هم همگانی است، پول تقسیم بین شش میلیارد است، میوه‌ها تقسیم بین شش میلیارد است، این که می‌گوید: پر، «علیکم»، نه تنهایی برای من. گفت: من این پول‌ها را برای چه نگه داشتیم؟ دخترها را که شوهر دادیم، پسرها هم که خودشان برای خودشان کاسب هستند، حالا واقعاً برای اینها ارث بگذاریم؟ چه کسی

۱. الخصال؛ ج ۲؛ ص ۳۴۳.

۲. بقره: ۲۶۱.

۳. لقمان: ۲۰.

گفته؟ برای خودمان ارث می‌گذاریم. چه جمله طلایی است، برای امیرالمؤمنین است، می‌فرماید: «كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ»؛ قبل از مردنت خودت وصی خودت شو! کارهایی که می‌خواهی بعد از مردنت برایت بکنند، خودت الآن زنده هستی، خودت بکن! برای چه کار را نسیه می‌گذاری؟! بعد هم این مال نسیه را تاریخ ثابت کرده ورثه می‌بلعند و می‌خورند و می‌برند، حالا کجاست در یک میلیون خانواده، دو تا پسر و یک دختر متدینی پیدا شوند، پول باقیمانده بابایشان را یک کاری برای بابایشان بکنند.

ساختن مدرسه علمیه توسط تاجر و ثمرات آن

آمد با این پولها یک تکه زمین خرید، پول زمین را داد، یک معماری هم خواست، گفت: نقشه برای این زمین بده! زمین هم بزرگ بود، معمار گفت: چه نقشه‌ای بدهم؟ گفت: نقشه مدرسه برای طلاب. معمار هم یک نقشه به او داد و با بقیه پول هم این مدرسه را ساخت، بعد هم از دنیا رفت، زمان خودش مدرسه هم طلبه پیدا کرد، هم استاد، یکی از بابرکت‌ترین مدارس شیعه در این هزار و پانصد سال آن مدرسه شد، اولاً مدرّسین آن مدرسه، شاگردهایی که در آن مدرسه درس خواندند، این مدرّس‌ها و این شاگردها تا الآن شرح حالشان بالای بیست جلد شده، مدرّسانی مثل مرحوم آیت الله العظمی آقا سیدمحمد باقر دُرچه‌ای^۱، این آدم کمی نبود، مدرّسانی مثل آخوند ملامحمد کاشانی^۲،

۱. «وَقَالَ ﷺ يَا ابْنَ آدَمَ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ وَ اعْمَلْ [فِي مَالِكَ] فِيهِ مَا تُؤْتِرُ أَنْ يُعْمَلَ [بِعْمَلٍ] فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ [مَنْ بَعْدَكَ]» نهج البلاغه (للصّحی صالح)؛ ص ۵۱۲.

۲. سید محمد باقر دُرچه‌ای (۱۲۶۴-۱۳۴۲ق)، از فقهای شیعه قرن سیزدهم و چهاردهم قمری و از اساتید حوزه علمیه اصفهان. او در نجف نزد میرزای شیرازی و میرزا حبیب الله رشتی و در اصفهان نزد محمد باقر خوانساری شاگردی کرد. از شاگردان وی می‌توان به سید ابوالحسن اصفهانی و حاج آقا حسین بروجردی اشاره کرد.

پس از درگذشت سید اسماعیل صدر برخی از مردم اصفهان و شهرهای دیگر از او تقلید می‌کردند. دُرچه‌ای در عملکرد سیاسی بسیار محتاط بود و در ماجرای نهضت مشروطه، همفکری او با شیخ فضل الله نوری گزارش شده است.

۳. آخوند ملا محمد کاشانی، معروف به آخوند کاشی (۱۲۴۹-۱۳۳۳ق) از مدرّسان و مروّجان فلسفه ملاصدرا در قرن سیزدهم قمری در اصفهان. آخوند کاشی نزد عالمانی چون آقامحمدرضا قمش‌های، ملاحسن نوری و

مثل جهانگیر خان قشقایی^۱، مثل مرحوم آیت الله آقا سید علی نجف‌آبادی که آن زمان می‌گفتند: از تمام مراجع ایران و عراق اعلم است و چه شاگردانی در این مدرسه تربیت شدند، درس خواندند، شهید مدرس^۲، آیت الله آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی^۳، آیت الله حاج آقا رحیم ارباب^۴، آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی^۵ اینها همه شاگردان این

→

ملا عبدالجواد خراسانی شاگردی کرد و خود نیز شاگردانی چون سید ابوالحسن اصفهانی، سید حسن مدرس و حاج آقا رحیم ارباب تربیت نمود. وی علاوه بر فلسفه در ریاضیات، نجوم، هیئت، فقه و عرفان نیز تبحر داشت. او فلسفه را با عرفان در می‌آمیخت و از وی کراماتی نیز گزارش شده است.

۱. میرزا جهانگیرخان قشقایی (۱۲۴۳-۱۳۲۸ق)، حکیم، فیلسوف، فقیه و عارف شیعه قرن سیزدهم قمری. وی با اینکه در میان سالی به کسب علم روی آورد، چندی نگذشت که از مدرّسان علوم عقلی و نقلی گردید. جهانگیرخان استاد علمای معروفی همچون حاج آقا رحیم ارباب، سید حسین طباطبائی بروجردی، سید حسن مدرس، حسنعلی نخودکی اصفهانی و میرزا حسین نائینی است.

۲. سید حسن مدرس (۱۲۴۹ش-۱۳۱۶ش) فقیه و سیاستمدار شیعی بود. مدرس از علمای اصفهان در دوران مشروطه بود که به حمایت از مشروطه‌خواهان پرداخت. وی در دوره دوم مجلس، از طرف فقها به عنوان یکی از مجتهدانی تعیین شد که طبق قانون اساسی مشروطه می‌بایست بر هماهنگی مصوبات مجلس با شرع اسلام نظارت داشته باشند. او از دوره سوم تا دوره ششم نیز برای چهار دوره نماینده مردم تهران در مجلس شورای ملی بود. در دوره جنگ جهانی اول، کمیته دفاع ملی را تشکیل داد و به قم مهاجرت کرد. سید حسن مدرس با اقدامات رضاخان مخالفت می‌کرد. رضاخان او را تبعید کرد و به شهادت رساند. در ایران دهم آذر، به مناسبت شهادت او، به نام «روز مجلس» نامگذاری شده است.

۳. سید جمال‌الدین گلپایگانی (۱۲۹۵-۱۳۷۷ق) فقیه شیعی قرن ۱۴ هجری قمری، از شاگردان میرزای نائینی بود و تقریرات دروس او را به رشته تحریر درآورد. همچنین با سید حسین بروجردی هم‌درس و هم مباحثه بود. در جریان جنگ جهانی اول و تهاجم به عراق در مقابله با مهاجمان فعالیت کرد. از وی آثاری بر جای مانده است.

۴. رحیم ارباب (۱۲۵۹ - ۱۳۵۵ش)، مشهور به حاج آقا رحیم ارباب، از فیلسوفان و فقیهان شیعه در اصفهان. او شاگرد آخوند ملا محمد کاشی و جهانگیرخان قشقایی بود و مانند استاد خود، عمامه بر سر نمی‌گذاشت. رحیم ارباب در فقه و اصول، هیئت و ریاضی، فلسفه و کلام، و عرفان تخصص داشت و در زمره آخرین دانشوران مکتب فلسفی اصفهان بود. وی نزدیک به یک قرن عمر کرد و شاگردان وی از علمای زمان خود بوده‌اند. رحیم ارباب در تخت فولاد اصفهان دفن شده است.

۵. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲ق-۱۳۸۰ق / ۱۲۵۴ش-۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعمیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. آیت الله بروجردی از شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از

←



مدرسه بودند. ببینید؛ پولش را در این تجارت‌خانه چه کار کرد؟ نعمت‌های خوردنی را می‌خورد، می‌رفت بازار، آدم بازار می‌رود، انرژی می‌خواهد دیگر، با ضعف با حالت مردگی که نمی‌شود کار کرد، تا آخر عمرش نعمت‌هایی که خورده حالا گوشت بوده، خربزه بوده، برایش پر بوده دیگر، ﴿أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۱، از این نعمت‌های ظاهری استفاده کرد، پول درآورد، پول را تبدیل به مدرسه کرد، مدرسه هم کسانی را ساخت که عظیم‌ترین آثار را در شیعه به وجود آوردند. بالأخره آثار وجود آقای بروجردی کم نبوده، مسجد اعظم، کتابخانه مسجد اعظم، مسجد هامبورگ، چاپ کتاب علمای بزرگ گذشته، فتواگرفتن از شیخ شلتوت^۲ بر حقانیت قطعی شیعه در دنیای تسننی که می‌گفتند: شیعه کافر است. تربیت کردن هزاران شاگرد در بروجرد و در شانزده سال مرجعیت در قم، مجموع اینها ریشه در همان درس‌هایی دارد که در آن مدرسه خوانده، مدرسه ریشه در پولهای آن تاجر دارد، تاجر هم برای اینکه چگونه پول‌ها را خرج کند با نعمت معنوی خدا گره خورده بوده که انبیاء و ائمه و قرآن باشد.

یک عده از پولشان به مقام قرب می‌رسند، مثل صاحب این مدرسه، یک عده‌ای از غریزه جنسی پرفشار زیر سایه عرش خدا قرار می‌گیرند، مثل این مردی که پیغمبر فرمود و مثل حضرت یوسف. در این بازار اگر آدم بلد باشد با جنس موجود چگونه برخورد کند و چگونه معامله کند؟ غریزه جنسی را چه کار کند که سکوی پرواز بشود؟

→

درگذشت عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع سه گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم‌ترین مرجع شیعیان بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می‌شد.

۱. لقمان: ۲۰

۲. محمود شلتوت (۱۳۱۰-۱۳۸۳ق) مشهور به شیخ شلتوت عالم و مفسر اهل سنت و از اساتید و رؤسای دانشگاه الازهر در مصر بود. او مدافع تقریب و از مؤسسان دارالتقریب بین المذاهب اسلامی بود و فتوای جواز عمل بر اساس مذهب شیعه را صادر کرد. کرسی تدریس فقه مقارن و ارتباط با علمای شیعه از دیگر اقدامات تقریبی او بود. حضور در انقلاب مردم مصر در سال ۱۹۱۹م، اعتراض به واقعه ۱۵ خرداد در ایران و مخالفت با اقدام دولت ایران در به رسمیت شناختن دولت اسرائیل در سال ۱۳۲۶ش، از موضع‌گیری‌های سیاسی وی به شمار می‌رود.

د: زندانی شدن حضرت یوسف علیه السلام و استفاده از زندان در مسیر قرب الهی

این برای دوازده سالش در کاخ عزیز مصر [بود]، دوازده سالگی وارد کاخ شد، بیست و چهار سالگی هم از کاخ گرفتند و انداختند زندان، زندان فراعنه مصر، دوازده سال هم در زندان بود، حالا شده سی و شش سالش، در زندان اینقدر زیبا با زندان برخورد کرد! اینقدر زیبا که قرآن می‌فرماید: وقتی در سلول زندان انداختند، اولین حرفی که زد - حالا از کاخ و روی آن فرش‌ها و پرده‌ها و سفره‌های درباری و احتراماتی که تمام سران کشور به عنوان فرزندخوانده عزیز مصر به او می‌گذاشتند، یک مرتبه همه اینها گرفته شد، افتاد در یک سلولی که یک گلیم پاره در آن نبود، باید روی زمین می‌خوابید، یک نان خشک به او می‌دادند، بیست و چهار ساعت باید با آن سر می‌کرد، دوازده سال در این زندان - روز اول به پروردگار اعلام کرد که موضع من در این زندان چیست، حالا من بودم، روز اول حالم به هم می‌ریخت، می‌گفتم: خدایا! ما که بد نکردیم، بیست سال منبر رفتیم، برای مردم حلال و حرام تو را گفتیم، دو تا کتاب نوشتیم، روضه خواندیم، گریاندیم، این دیگر چه وضعی است برای ما نوشتی؟ برای چه ما را زندان انداختند؟ اما همان روز اول مأمور که در را قفل کرد و رفت به پروردگار گفت: ﴿رَبِّ السُّجُنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ﴾؛ خدایا! ما در کاخ بودیم، ما را دعوت به زنا می‌کردند، اما این زندان الان برای من کاخ است، آن کاخ زندان بود، ما عجب جابجا شدیم چه جای خوبی به ما دادی! آنجا چه بود؟! پر از دیو و مار و عقرب، یک مشت شهوتران کثیف، ما آنجا چه گیری کرده بودیم؟! اما الان چقدر راحت هستیم، یکی نیست ما را دعوت به گناه کند، کاری هم که اینجا به ما نمی‌دهند، سرمان خلوت است، تو را عبادت می‌کنیم، بعد هم که در بند عمومی آوردند، گفت: خدایا! اینها همه کافرند، به من توفیق بده من دانه دانه اینها را معالجه کنم! زندان را تبدیل کرد به کلاس توحید و علاج



شرک. به زندانی‌ها می‌گفت: ﴿أَنْ تَابَ مُتَّفِرُونَ خَيْرٌ أَلَّا يَكْفُرُوا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^۱؛ شما زیر پرچم یک نفر باشید که آن یک نفر فریادرس است، کلیددار عالم است، روزی‌دهنده است، حلال مشکلات است، شما را ساخته، این بهتر است یا زیر سی تا پرچم بت‌های گوناگون باشید که یکی‌شان هیچ کاری از دستش برای شما بر نمی‌آید؟ روی دیوار زندان هم در اتاقش نوشته بود، تابلو درست کرده بود، به دیوار زندان این جمله را نوشته بود: آزمایشگاه دوستان، ندامتگاه دشمنان.

زندان آزمایشگاه دوستان، ندامتگاه دشمنان (خروج از موضوع اصلی)

آدم خوبی هستی، تو را بیندازند زندان، خدا آنجا دارد تو را تصفیه می‌کند، معالجه می‌کند، تعلقات اضافی‌ات را کم می‌کند، در زندان است که می‌فهمی همه کاره یک نفر است و همگان هیچ کاره هستند، آنجا هم جای تصفیه است.

رسیدن به مقام بالا بر اثر تقوا و صبر (بازگشت به موضوع اصلی)

تا آزاد شد، در سفر سوم برادرانش را که زمینه ساخت بشناسند، ماتشان برد که اینی که ما در سنّ دوازده سالگی در چاه انداختیم، ما که فکر می‌کردیم هشت تا کفن پوسانده، چطور الان سر از حکومت مصر درآورد؟ این داداش ماست؟ از کجا به این مقام رسید؟ قرآن می‌گوید: جواب داداش‌هایش را داد، گفت: ﴿إِنَّهُ مَن يَتَّقِ﴾^۲؛ من دوازده سال در برابر فشار شهوتم و در برابر فشار آن زن خودم را نگه داشتم، «يَتَّقِ»؛ خود حفظ کردم، ﴿وَيَصْبِرُ﴾^۳؛ در چاه که بودم، در زندان هم که دوازده سال افتادم، خودم را کنار خدا نگه داشتم، جدا نشوم، نه گله کردم، نه شکایت کردم، اینها سر جای خودش، آن نکته خیلی مهمی که می‌خواستم برایتان بگویم، مسئله برخوردارهاست که آگاهان چقدر زیبا برخورد می‌کنند!

۱. یوسف: ۳۹.

۲. یوسف: ۹۰.

۳. یوسف: ۹۰.

د: عزیز مصر شدن حضرت یوسف علیه السلام و مقابله با طاغوت سیاسی و اقتصادی

وقتی از زندان آزاد شد، بی گناهیش ثابت شد، علمش ثابت شد، دانشش فهمیده شد، دیدند این عجب منبع با عظمتی است! خود پادشاه مصر پیشنهاد به او داد، به او گفت: یوسف! تو پیش ما الآن جایگاه بسیار والایی داری! بسیار والا! من تو را آزاد می گذارم؛ آنچه که در این مملکت خودت می خواهی انتخاب کنی؛ انتخاب کن! حالا از شما می پرسم: یوسف با عاطفه، با محبت، پاک نهاد، پاکدل، پاک فکر، چند سال است از پدر و مادر جداست؟ بیست و چهار سال، وقتی پادشاه مصر گفت: هر چه خودت دلت می خواهد از ما بخواه! باید می گفت: یک هفت، هشت، ده تا اسب تیزرو با چهار تا بلد جاّده به من بده، من اهل کنعان هستم، پدر و مادرم هم آنجا هستند، از مصر تا کنعان که در فلسطین بود، دو هفته ای طول می کشید با اسب، من بروم شهر خودمان، بروم خانه خودمان، آنجا باغی داریم، کشاورزی داریم، گوسفندی داریم، برویم دیگر استراحت کنیم، راحت باشیم. این را می توانست بگوید؛ اما دید مردم مصر در دینداری، در بیت المال، در ثروت عمومی دچار طاغوت هستند، هم دچار طاغوت سیاسی هستند، هم دچار طاغوت اقتصادی، این آگاهی خیلی مهم است که یوسف تشخیص داده بنده وظیفه رفتن به کنعان و سر گذاشتن روی دامن مادرم را ندارم، من وظیفه رفتن دیدن بابایم را ندارم، می دانم بابایم از فراق من اینقدر گریه کرده تا چشمش سفید شده؛ اما من وظیفه ندارم، من الآن دو تا وظیفه دارم، اینکه یک شغلی را اینجا قبول بکنم، از آن شغلم وارد یک شغل دیگر بشوم، مردم را از طاغوت سیاسی و طاغوت اقتصادی نجات بدهم، طاغوت سیاسی ظالم به مردم است، طاغوت اقتصادی هم حقّ مالی یک ملت را دارد بالا می کشد، این مردم فقیر هستند، ندار هستند، ثروت مصر کم نیست ولی عادلانه توزیع نمی شود، لذا به او گفت: وزارت دارایی را به من بده! ﴿اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ﴾^۱؛ من نسبت به وزارت دارایی در دخل و خرج علیم

۱. یوسف: ۵۵.



هستم و امین و حفیظ هستم، من نه مال مردم خور هستم، نه چشمم به این پولهای طلا و نقره بیفتد حالم به هم می‌خورد که جیب خودم را پر بکنم، ﴿إِنِّي حَفِیْظٌ عَلَیْهِمْ﴾؛ من دانای به خرج و دخل یک مملکت هستم، من مدیریت بالایی دارم، پولهای مملکت را دست من بدهید! مدیریت بالایش هم اینقدر قوی بود که هفت سال قحطی مصر نگذاشت یک کسی بی‌صبحانه بماند. این تجارت‌خانه.

ضرورت آگاهی در برخورد با نعمت‌ها جهت قُرب الهی

تجارت‌خانه و بازاری که نعمت ظاهر و باطنش کامل است؛ فقط من یک آگاهی می‌خواهم که در این تجارت‌خانه با این نعمت کامل ظاهری و باطنی که انبیاء و ائمه و قرآن است چگونه برخورد بکنم؟ یا یوسف بشوم یا آن مردی که زیر سایه عرش خداست بشوم یا آن مردی که آن مدرسه را در اصفهان ساخت، بشوم یا اگر هم وکیل و وزیر و رئیس شدم، یوسف بشوم بعد از آزادی از زندان، تمام راهنمایی‌ها به مردم شده، تمام جادّه‌ها را خدا پیش روی مردم باز گذاشته، دیگر این همّت مردم است که اگر پول دارند با پولشان چطوری تجارت کنند؟ اگر صندلی دارند با صندلی‌شان چطوری تجارت کنند؟ اگر علم دارند با علمشان چگونه تجارت کنند؟ اگر در معرض دعوت به شهوات حرام هستند با شهواتشان چگونه معامله کنند؟ دنباله بحث اگر خدا لطف کند؛ انشاءالله جلسه بعد.

روضه وداع حضرت زینب علیها السلام با پیکر ابی‌عبدالله علیه السلام

این شب جمعه چه شب نورانی است! آدم نورانیت آن را حس می‌کند، اصلاً فردا شب هم شب بعد از جمعه است؛ اما آدم کسل و دلگیر است اما ما شیعه شب‌های جمعه اصلاً دلگیر نیستیم؛ چون دو تا نگاه به ما است؛ یکی نگاه به پروردگار است؛ یکی نگاه حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین است، در نگاه پروردگار ما به مغفرت و رحمت خدا می‌رسیم، در نگاه ابی‌عبدالله یک مرتبه انگار دست خودمان نیست، حالا در اتوبوس هستیم، در ماشین هستیم،

معامله انسان با خداوند

در مغازه هستیم، در جلسه هستیم، واقعاً انگار دست خودمان نیست! او که نگاه می‌کند ما صدای دلمان، قلبمان درمی‌آید، می‌گوییم: السلام علیک یا ابا عبدالله! در نگاه او ما می‌شویم زائر، زائر از راه دور. می‌خواهید خوب زیارت کنید؟ به روز عاشورای اول، به روز یازدهم اول برگردیم، با یک دنیا ادب بیرون گودال بایستیم، این زائر بی‌نظیر را نگاه بکنید که چطوری آمده برای زیارت؟

آیم به قتلگاه که پیدا کنم تو را
جویم تو را قدم به قدم بین کشتگان
در حیرتم که با چه نشان جویمت حسین!
برگیرمت ز خاک و بیوسم گلوی تو
ای آنکه داغ‌های جگرسوز دیده‌ای!
امشب وداع هجرت فردا کنم تو را
با اضطراب و شوق تمنا کنم تو را
نه سر نه پیراهن ز چه پیدا کنم تو را؟!
خود نوحه مادرانه چو زهرا کنم تو را
اکنون به اشک دیده مداوا کنم تو را

حسین من!

خواهم که سیر بینمت اما حسین من! کو صبر و طاقتی که تماشا کنم تو را؟!

حسین من!

دل‌م اصلاً آرام نمی‌گیرد، حداقل با بوسیدنت دلم را بتوانم آرام کنم، حالا می‌خواهم صورتت را ببوسم، دستم نمی‌رسد، سرت را بالای نیزه زدند، می‌خواهم بدنت را ببوسم، جای درستی ندارد، چه کار کنم؟ دوتا دستش را دو طرف بدن گذاشت، خم شد، لب‌ها را روی گلوی بریده گذاشت. حسین من!

ممکن چه نشد صورت پاک تو ببوسم آن حنجر خونین تو بوسیدم و رفتم

دعای انتهای سخنرانی

«اللهم اغفر لنا والدینا و لوادی والدینا و لمن وَجَبَ له حقُّ علینا! اللهم ارحم موتانا! اَیَّد و انصر مراجعنا و فقَّهائنا! لا تسلط علینا من لا یرحمنا! اهلک اعدائنا! اَیَّد و احفظ امام زماننا! و اجعل عاقبه امرنا خیرا!»



جلسه پنجم

کیفیت قرار داد خداوند در

معامله با انسان

بازار و تجارت‌خانه بودن دنیا (خلاصه مباحث گذشته)

کلام درباره تجارت و خسارت از دیدگاه قرآن کریم و روایات اهل بیت بود، خلاصه همه مطالب گذشته این است که چنانکه از آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود، خداوند دنیا را برای همه انسان‌ها ذاتاً بازار و تجارت‌خانه آفریده، آیات مربوط به این معنا البته نه همه آیات تعدادی قرائت شد، روایاتمان هم چه از زبان پیغمبر، چه از زبان امیرالمؤمنین تا امام عسکری دنیا را یا به لفظ تجارت‌خانه که عربی‌ش می‌شود: «مَتَجَر»؛ محل تجارت یا به لفظ «سُوق»؛ بازار عنوان کردند.

پاک بودن همه اجزاء بازار

خدای پاک این بازار را، این تجارت‌خانه را که ترکیبی از مجموعه نعمت‌های پاک است، [قرار داده است]، به تعبیر خود قرآن: «طَيِّبَات»^۲، همه چیز این بازار پاک است.

پاک بودن زمین در کلام رسول خدا ﷺ

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: زمین این بازار [پاک است]، «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا»^۱، سطح کلّ زمین را خدا به عنوان مسجد به من ارائه کرده است و به عنوان یک محلّ

۱. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)؛ ص ۴۹۳.

۲. تحف العقول؛ النص؛ ص ۴۸۳.

۳. بقره: ۵۷.

۴. الأملی (للدوق)؛ النص؛ ص ۲۱۶.



پاک‌کننده پاک است که می‌تواند پاک کند، نجس که نمی‌تواند شیء نجس را پاک کند، تعبیر حضرت از کلّ سطح زمین طهور است با صیغه مبالغه، طهور نه طاهر، خود زمین پاک است، تمام نعمت‌هایی که دایره‌وار زمین را احاطه کردند؛ پاک هستند، من حالا نمونه‌هایش را از قرآن بخواهم برایتان بگویم؛ زیاد است.

پاک و پاک‌کننده بودن آب باران

برای نمونه قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَنُزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَ بِهِ﴾، ببینید؛ کاملاً لفظ طهارت در آیه آمده است. باران را فرستادم که پاکی همه جانبه برایتان بیاورد، «لِيُطَهَّرَكُمْ»، فعل طهّر در ادبیات عرب از باب تفعیل است، وقتی باران می‌بارد هوایتان را پاک می‌کند، درخت‌هایتان را شستشو می‌دهد، طبیعت را حمام می‌برد، برای خود شما شستشوی منازلتان، ظرف‌هایتان، لباس‌هایتان، غسل و وضوایتان این طهارت همه جانبه است، «لِيُطَهَّرَكُمْ بِهِ»، درباره میوه‌جات، سبزیجات، صیفی‌جات هم باید به کتابهای مفصل نگاه بکنیم! کتابهایی که به نام گیاهان شفا بخش نوشته شده. کم هم نیست این نوع کتابها که گاهی یک رویدنی شانزده تا کار از دستش برمی‌آید برای پاکسازی بدن، یک رویدنی کوچک. اسید میوه‌ها در پاکسازی، خود میوه‌ها، رنگ میوه‌ها، توضیحی لازم ندارد.

منحصر بودن خریدار در خداوند متعال

کلّ این بازار همه چیزش پاک است. چرا؟ چون صادر شده از خدای پاک است. این بازار یک خریدار بیشتر ندارد، چرا یک خریدار بیشتر ندارد؟ به علت اینکه قیمت جنسی که می‌خواهد از بندگانش بخرد فقط دست خودش است، هیچکس این قیمت را ندارد، فروشنده انسان است، خریدار پروردگار است.



تولیدات انسان، جنس مورد خرید

جنس مورد خرید تولیدات انسان است، تولید انسان اگر انسان یک انسان سالم درست باواقعیتی باشد؛ این تولید با مصرف کردن این نعمت‌های پاک عبارت از عبادت‌الله و خدمت به خلق الله است که کل عمر را می‌شود هزینه این تولید کرد.

منظور از تولیدات انسان

ممکن است شما بفرمایید: ما صبح دنبال کار می‌رویم، پولی هم به دست می‌آوریم بعد هم در خانه می‌آوریم، سفره می‌اندازیم، صبحانه و نهار و شام، لباس می‌خریم، دخترمان را شوهر می‌دهیم، پسرمان را زن می‌دهیم، این توحید قابل خرید حق است؟ بله قابل خرید حق است، یک آدم مؤمن وقتی از خانه می‌رود بیرون، اگر کسی از او بپرسد: کجا می‌روی؟ تأمین امر معاش، «الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، این عبادت است یا در روایت دیگر که در کافی شریف آمده در فروع کافی، پیغمبر می‌فرماید: عبادت هفتاد جزء است، یک جزئش نماز است، روزه است، حج و خمس و زکات است، شصت و نه جزئش کسب حلال است، درآمد پاک است. خود این را خدا از انسان می‌خرد. بنابراین ما می‌توانیم یک مولد باشیم، مولد عبادات و مولد خدمت به خلق الله، مقدم بر خلق خدا زن و بچه و پدر و مادرمان هستند، اقوام آبرودار فقیرمان هستند.

شرط خرید خداوند از انسان

خدای پاک در این بازار پاک از انسان پاک که دارای حُسن فاعلی است و به عبارت خودش در قرآن؛ مؤمن است، مؤمن واقعی است، مؤمن پاک است، درونش که پاک است؛ چون پر از باور به خدا و قیامت و انبیاء و قرآن و ائمه است، برونش هم که پاک است، دارد تولید عبادت و خدمت می‌کند. خداوند از این فروشنده که مؤمن است، فعالیت‌هایش، زحماتش، کارهایش، عبادتش، خدماتش را می‌خرد به چه قیمتی؟ بهشت.

۱. کافی (ط - دارالحدیث)؛ ج ۹؛ ص ۵۶۶.

تعیین محدوده تولید انسان

تولید ما برابر با دوران تکلیفمان است، ممکن است من الآن پانزده سالم تمام شود، تولیدم نصف روز باشد، بعد از ظهر مکلف شوم، نماز مغرب و عشاءم را بخوانم، قربان صدقه پدر و مادرم هم بروم، لبخند هم به خانواده بزنم، بمیرم، خداوند این مقدار تولید را به قیمت بهشت می‌خرد؟ بله! می‌خرد، کجای قرآن حدود زمانی گذاشته و کجای قرآن مسئله قلیل و کثیر را مطرح کرده است؟ فقط فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنْكُمْ أَنْفُسَكُمْ بِمِثْلِ ثَمَرِهَا»؛ «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ»؛ از اول قرارداد داد و ستد را اینجور بسته، آزاد که هست اینجوری قرارداد ببندد. از ابتدای خلقت انسان در این بازار اینجور قرارداد خرید و فروش بسته است، آزاد هم است، من خریدارم ولی از مردمی که مؤمن هستند، دارای حسن فاعلی هستند، چه چیز را می‌خرم؟ «أَنْفُسَهُمْ»؛ همه وجودشان را با کارکردشان، ﴿وَأَمْوَالَهُمْ﴾؛^۱ هر چقدر می‌خواهد باشد، کم و زیاد اینجا مطرح نیست، زمان هم مطرح نیست.

داستان اطعام اهل بیت (علیهم‌السلام) و چگونگی خریداری خداوند

شما منزل که تشریف بردید؛ اگر تفسیر قرآن دارید، حتی تفاسیر سنی‌ها به آیات سوره مبارکه دهر مراجعه کنید که در سه شب دوازده تا نان خالی، هر شب چهار تا، ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ * إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِرُوحِهِ اللَّهُ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا^۲، دوازده تا نان قیمتش در بازار معمولی هزار و پانصد سال پیش چقدر بوده؟ اما این دوازده تا نان را خریده و پشت سرش می‌گوید: ﴿وَلَقَاهُمْ نَضْرَةً﴾^۳؛ به قیمت این نان شادابی بهشت، شادابی دل، شادابی دور هم جمع شدن را خریدم.

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. انسان: ۸-۹.

۳. انسان: ۱۱.



خریدن به قیمت نامحدود

ما تولیدمان به اندازه دوران تکلیف است، تولید محدود است ولی قیمت این خریدار قیمت نامحدود است، ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۱، بعد هم آدم ذات مسئله را که دقت می‌کند - چند روز پیش گفتم - کلی در شرمندگی سنگین فرو می‌رود که اولاً بدن برای خودش است، مال مال خودش است، صدای ما برای خودش است، مفاصل کمر و زانوی ما برای عبادت برای خودش است، شکل حمد و سوره برای خودش است، ما مملوک کامل هستیم، مالک هیچ چیز نیستیم، مال خودش را از ما که تولید اندک می‌کنیم به قیمت ابدی می‌خرد، مال خودش است، چه کسی می‌گوید: نمازم تولید من است؟! پس ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾^۲ یعنی چه؟ حیات ما گره دارد به حی بودن او، قیام ما گره دارد به قیوم بودن او، اینها را آگاهان دنیا خیلی خوب می‌فهمیدند! یک بار روی منبر پیغمبر فرمود: اَمْتُ مِنْ! اگر قیامت دیدید خدا من را دارد بهشت می‌برد؛ به فضلش دارد می‌برد نه به عباداتم، ما عبادتی نداریم؛ چون همه‌اش مال خودش است، مال خودش را خریده به گران‌ترین قیمت، به فضلش دارد ما را می‌برد. چه خبر است! چه خدایی است! چه جور است! ما خیلی باید در حق وجود مقدس او و افعال او و برخورد او فکر کنیم! خیلی!

یادی از زمان جوانی و استفاده از منبر علماء (خروج از موضوع اصلی)

می‌دانم جای این روایت کجاست؛ ولی هیچکدام کتابش را ندارید؛ چون پنجاه سال پیش یک بار چاپ شده در پنج جلد، آن وقت‌ها که جوان بودم، مطالب بسیار دقیقی را از علمای بزرگ تهران که برای مردم منبر می‌رفتند؛ چون قبلاً منبر دست عالمان واجد شرایط و درس‌خوانده‌های حسابی بود که خودشان بیش از مستمع تحت تأثیر منبرشان بودند، من کامل یادم است، یک ربع، ده دقیقه که منبر می‌رفتند بعدش تا آخر منبر با خواندن آیات و

۱. نساء: ۵۷.

۲. بقره: ۲۵۵.

روایات از محاسنشان اشک روی پیراهنشان می‌ریخت، می‌فهمیدند چه می‌گویند و با پاکی کامل هم منبر می‌رفتند، از خدا نفس برای اثرگذاری گرفته بودند، منبر منبر انبیاء بود، منبری‌ها هم به دنبال انبیاء برای مردم حرف می‌زدند. یک نکات خیلی جالبی را از عالمان رده اول تهران می‌شنیدم، من نمی‌دانستم این حرفها برای کجاست؟ بعد که طلبه قم شدم، یک بار در یک کتابفروشی بودم، آن این پنج جلد کتاب را به من پیشنهاد کرد، گفت: برایت خوب است! من هم آن وقت خیلی عربیم کامل نبود، نمی‌توانستم درست کتاب‌های عربی را بخوانم، اوایل تحصیلم بود، بعد که یک بار تصمیم گرفتم این کتاب پنج جلدی را ببینم، مطالبش را برای شما مردم بزرگوار، برای شما مردم مؤمن بگویم، دیدم آن نکات برجسته‌ای که می‌شنیدم قسمت عمده‌ای از آن در این کتاب است، حالا یکی‌اش این است. این هم که دارم می‌گویم، خالص فضل پروردگار است، خالص.

ماجرای بنده‌ای که با تکیه به عملش می‌خواست وارد بهشت شود (برگشت به موضوع اصلی)

پروردگار یک کسی از عبادش را که حالا من یادم نیست، همان وقت که دیگر توانستم عربی بخوانم، دیدم، پیغمبر می‌فرماید، جبرئیل برای پیغمبر تعریف می‌کند، بالأخره مسئله وصل به معصوم است. عین قیامت را خداوند در عالم رؤیا به کسی ارائه می‌دهد، جبرئیل دارد برای پیغمبر تعریف می‌کند، جبرئیل نگاه قیامت این آدم را دارد تعریف می‌کند، خود آن آدم حالا دیده یا ندیده، قیامت را فهمیده. یک همچنین جریانی برایش اتفاق می‌افتد. خطاب می‌رسد نوبت تو است، «أَدْخُلْ جَنَّتِي بِرَحْمَتِي»؛ با کمک رحمت من وارد بهشت شو! جبرئیل به پیغمبر می‌گوید: برمی‌گردد به پروردگار می‌گوید: ما نود سال عمر کردیم، حالا ۱۵ سالش را منها کن، ۷۵ سال، من ۷۵ سال جان‌کندم، نماز خواندم، روزه گرفتم، چه کار کردم، چه کار کردم، نماز شب خواندم، گریه کردم، مستحبات انجام دادم، چرا به رحمت تو من راه می‌افتم میروم بهشت؟ «أَدْخُلْ جَنَّتِكَ بِعَمَلِي»؛ کار کردم، حمّالی کردم،

مزد دارم. خطاب می‌رسد: بنده من! بایست! به فرشتگان دادگاه خطاب می‌رسد که کلّ عبادات هفتاد و پنج ساله‌اش را از نظر وزن (وزن معنوی) محاسبه کنید! نعمت‌هایی که در این نود ساله به او دادم نه از نظر کمی که چند کیلو برنج خورده؟ چند کیلو پنیر، کره؟ چقدر ماست خورده؟ چقدر لباس پوشیده؟ کمی نه، اینکه من عنایت داشتم، نعمت به او دادم، نعمت را با ائصال به من محاسبه کنید! اگر نود سال عبادتش نسبت به نعمت‌های من سنگین‌تر بود؛ بهشت بفرستید، برابر هم شد عیبی ندارد اما اگر نود سال عبادتش وزنش کمتر از عنایات و نعمت‌های من بود؛ برود جهنّم.

فرشتگان به پروردگار می‌گویند: خدایا! این نود سال نعمتی که دادی قابل محاسبه نیست، ما هفتاد و پنج سال عبادت این را فقط با نعمت چشمش ملاک‌گیری کردیم، نعمت چشمش بر کلّ هفتاد و پنج سال عبادتش در ترازوی عدالت سنگین‌تر است، دیگر هیچ چیز نمی‌ماند. خطاب میرسد برگردانیدش به طرف جهنّم، بگویید: برود! وقتی دارد می‌رود طرف جهنّم - خود این ادب است که آقا محاسبه شد و به کلّ کم آوردی، هیچ چیز نداری، کلّ هفتاد و پنج سال عبادت با چشمت محاسبه شد، چشمت کلّ عبادات را خورد، بفرمایید دوزخ! چشم!- جبرئیل می‌گوید: یارسول الله! چند قدم که می‌رود، حالت انتظار دارد، گاهی برمی‌گردد پشت سرش، ببیند کسی صدایش می‌کند؟ یک دستی به سرش کشیده می‌شود؟ یک شفیعی؟ خطاب می‌رسد: منتظر چه هستی؟ منتظر که هستی؟ می‌گوید: خدایا! من یک سرمایه دیگر هم داشتم، آن را در ترازو نگذاشتند، بگو: آن هم بگذارند بعد من را ببر جهنّم! بنده من چیست؟ من کلّ عمرم را به رحمت تو امید داشتم، من فکر نمی‌کردم اینجا دچار این ورشکستی کامل شوم، همین که دیشب در دعای کمیل خواندید: «مَا هَكَذَا الظُّنُّ بِكَ وَ لَا أُخْبِرْنَا بِفَضْلِكَ عَنْكَ يَا كَرِيمُ يَا رَبَّ»، خطاب می‌رسد: برگرد، نمی‌خواهد بروی جهنّم! گذشتیم، نمی‌خواهم نعمت‌هایم را با عبادات میزان‌گیری بکنم، برگرد! وقتی که حرکت می‌کند به طرف بهشت، جبرئیل می‌گوید: با شادی هر قدمی که برمی‌دارد، می‌گوید: «يَا رَبَّ ادْخُلْ جَنَّتِكَ بِرَحْمَتِكَ». کدام عبادت؟ کدام



خدمت؟ آنکه دارد از ما می‌خرد، همه چیز برای خودش است. حالا چه در ما دیده که ما را در جاّده عبادت انداخته، در جاّده خدمت انداخته، در جاّده گریه کردن انداخته؟ آن را نمی‌دانیم و گرنه مثل من و شما شش میلیارد آدمیزاد روی زمین است، خیلی‌هایشان، نود درصدشان، نه یک رکعت نماز می‌خوانند، نه یک روزه می‌گیرند، عرقخور و قمارباز، زناکار، بدکار، رباخوار هستند؛ اما شما ببینید چه عنایتی در حق ما کرده؟! همین امروزمان، من هم همینطور، شما هم همینطور، بالأخره شبها مردم تهران دیر می‌خوابند، ما می‌توانستیم ساعت ۵ و نیم بلند شویم، دو رکعت نماز سراپا شکسته بخوانیم و همان‌جا کنار جانماز بخوابیم و نه بیدار شویم؛ اما این کشش‌ها، این جاذبه‌ها که خواب را از ما می‌گیرد بعد به ما انرژی می‌دهد، بلند شو، لباس‌هایت را بپوش، وضو بگیر! ابی‌عبدالله جلسه دارد، بلند شو برو! هیچ‌چیزش را نمی‌شود محاسبه کرد.

عدم خرید خداوند از انسان ناپاک

بازار مال خودش است، «العبد و ما فی یده کان لِمولاهُ»؛ همه چیز ما برای خودش است، آن وقت آمده می‌گوید: من مشتری تو هستم، مشتری جنسی که تولید می‌کنی هستم، تولیدت هم اندک است، تولیدت هم مدّتش محدود است، زمانش کم است، ولی من تولیدات تو را به قیمت ابدی می‌خرم. اینها همه مضمون همین یک قطعه آیه است، البته آیه مفضل است بعد یک آیه هم دنبال همین آیه است که در ارتباط با این آیه است که هر دو آیه یک حقیقت را دنبال می‌کند؛ اما جمله اول آیه اول این است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾^۱، آنکه خیلی مهم است باید در ذهن ما بماند؛ این است که سازنده این بازار پاک است، بازارش پاک است، در این بازار پاک خریدار از انسان پاک، انسان پاک را اسمش را گذاشته مؤمن، جنسی را که می‌خرد همین فعالیت‌ها و وجود خود انسان و مال انسان است، قیمتی هم که می‌پردازد بهشت است.

۱. این عبارت را مرحوم علامه مجلسی در حاشیه بحار الأنوار آورده‌اند. بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۸۸؛ ص ۱۵.

۲. توبه: ۱۱۱.



قرارداد خداوند نسبت به طرف خریدار

از اول هم این داد و ستد را خودش با مشتری‌ها قرارداد کرده، چه ایرادی کسی می‌تواند به او بگیرد که یکی دین ندارد، یکی کافر است، یکی مشرک است، یکی فاسق است، یکی فاجر است، ولی می‌آید بیست میلیارد کار خیر می‌کند، نمی‌خرد، از اول قرارداد کرده که من با چه فروشنده‌ای معامله می‌کنم، این که پروردگار آزاد است که قراردادی که خودش می‌پسندد در خرید ببندد.

این آیه و اینکه آزاد در قرارداد است؛ جواب خیلی از شبهه‌ها را می‌دهد که بله آقا در ایران یک کسی دین نداشت، خدا را هم قبول نداشت؛ اما پنجاه تا مدرسه ساخته، بیست تا درمانگاه ساخته شما می‌گویید: شماها را قیامت با احترام می‌برد بهشت که نتوانستید یک لانه مرغ درست کنید؛ چون پول نداشتید اما این آقا را جهنم می‌برد؟! برای چه این سؤال را می‌کنی؟! اصل پرونده قرارداد را در قرآن ببین! شما مجبور نیستی به او جنس بفروشی چه کسی گفته: مجبور هستی؟! مگر ما را اجبار کردند به خدا جنس بفروشیم؟! خداوند آزادانه یک قرارداد بسته، قراردادش را هم در قرآن آورده، هیچکس هم مجبور نکرده، حالا یک کسی دلش نخواسته؛ خدا را قبول کند، قیامت را قبول کند اما تریلیارد شده این مقدار مدرسه و درمانگاه و جهازیه به این و آن داده خدا نمی‌خرد؛ چون برابر با قرارداد نیست، اگر برابر با قرارداد باشد؛ دوازده تا نان تافتون جو خالی را می‌خرد؛ اما اگر قرارداد را قبول نکند به این معنا که مطابق با قرارداد نباشد؛ هیچ چیز را نمی‌خرد.

بیان ادامه شرایط خریدار بودن خداوند از انسان در آیه ۱۱۲ سوره توبه

من برای نورانی شدن جلسه آیه دوم را هم برایتان بخوانم. نُه مسئله در این آیه است که اعلام می‌کند از چه کسانی می‌خرم؟ وصل به آیه قبل است که می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾^۱ بعد آیه بعد می‌گوید: مؤمنی که می‌گویم؛ کیانند: «التَّائِبُونَ

۱. توبه: ۱۱۱.

الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ»، اینها هر کدام یک پرونده مفضل زیبایی دارد! «السَّائِحُونَ الرَّائِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْزُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ»، این نه برنامه باید در حدّ خودش در فروشنده باشد ﴿وَسُرِّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱؛ به اینهایی که این نه خصوصیت را دارند مژده بده؛ کلّ جنسشان را می خرم، توبه شان را می خرم، ستایششان را می خرم، عبادتشان را می خرم، روزه هایشان را می خرم، رکوع و سجودشان را می خرم، امر به معروف و نهی از منکرشان را می خرم، حفظ حدود خدا را از آنها می خرم، باز به آیه اول برگردیم به چه می خری؟ ﴿يَا أَيُّهَا الْجَنَّةُ﴾^۲.

حالا ما این نه تا سرمایه را داریم، در حدّ خودمان که داریم، نداریم؟ ما اهل جسارت هستیم در گناه؟ تا حالا شاخ و شونه کشیدیم و گفتیم: به علّت مخالفت با تو می خواهیم گناه بکنیم؟! نه! چه وقتی ما این حال را داشتیم؟! ما از تو غفلت کردیم، یک گناهی که کردیم بعد که گناه تمام شده از فضای لذت گناه که درآمدیم، چه دلشوره ای گرفتیم و چقدر ناراحت شدیم و در سرمان زدیم و مرتّب گفتیم: چه غلطی کردیم! این توبه [است]، «الْعَابِدُونَ»، ما که نمازهای یومیّه مان را داریم می خوانیم، روزه هایمان هم می گیریم، مکّه ای هم اگر تعلق گرفته؛ رفتیم. «الْحَامِدُونَ»؛ ما که پشت سر تو تا حالا غیبت نکردیم، ما همه جا تعریف را کردیم، همه جا گفتیم: چه خدای خوبی داریم! چه خدای کریمی داریم! چه خدای ارحم الراحمینی داریم! این حمد ماست. روزه هم گرفتیم، در حدّی به زن و بچه یمان، به رفیق هایمان، امر به معروف، نهی از منکر، رکوع و سجود، حدود تو را حفظ کردیم، حجاب بوده در زن و بچه حفظ کردیم، حلال بوده در کسبمان حفظ کردیم، به پیغمبر می گوید: تو با زبان خودت به اینها بشارت و مژده بده؛ همه جنسهایتان را می خرم. حرفم تمام.

یک روایت بسیار مهمی را هم همین یکی دو روزه پیدا کردم در همین زمینه، در زمینه این بحث یک گفتگویی پروردگار با موسی ابن عمران دارد، خیلی عالی است! قصد داشتم امروز بگویم، نرسید، اگر خدا لطف کند؛ فردا روایت را مطرح بکنم.

۱. توبه: ۱۱۲.

۲. توبه: ۱۱۱.



روضه شام غریبان

اگر دوست داشته باشید؛ امروز که روز شهادت زین العابدین علیه السلام است من شب یازدهم ایشان را برایتان بگویم، یک کسی از حال شب یازدهم زین العابدین که طبیعی هم است، گفتاری دارد از حال آن شب، تا زن و بچه جمع شدند، زن و بچه‌ای که دو سه ساعت این اسب‌سوارهای بی‌رحم دوانده بودند، تازیانه زده بودند، گوشواره‌هایشان را کشیده بودند، دو سه ساعت کشید، دیگر حدودهای نیمه شب همه روی زمین خوابیده بودند، خیمه هم که نداشتند، همه را سوزانده بودند، شب یازدهم نور ماه کم است ولی سایه‌وار کمی سطح زمین را روشن می‌کند، زین العابدین روی خاک نشسته نگاهی به ماه می‌کند، با ماه صحبت می‌کند.

متاب امشب ای ماه کین بزمگاه
ز هر سوی مه‌پاره‌ای تابناک
ندارد دیگر احتیاجی به ماه
درخشنده افتاده بر روی خاک
شده شه در این بزم پرسوز و ساز
سراپا بود غرق راز و نیاز
به دامن معشوق آویخته
گل و لاله بر مقدمش ریخته

بیا ببین ماه به پای معشوق چه گل‌هایی را ریخته! چه لاله‌هایی را ریخته! نگاه کن!
لاله‌زار شده اینجا، قمر بنی هاشم یک طرف، اکبر یک طرف، اصغر یک طرف.

زمین را به سرو و گل آراسته
فلک! شمع خود را تو خاموش کن
به نحوی که معشوق از او خواسته
جهان را از این غم سیه‌پوش کن

همین یک امشب

پپوشان تو امشب به رخ ماه را! مگر ساربان گم کند راه را

حسین جان!

مبادا که از بهر انگشتی
به غم‌ها فزاید غم دیگری

بگذار تمام عالم در سیاهی فرو برود، ماه نتاب!

۱. که کاملاً زمین تاریک شود.



معامله انسان با خداوند

اگر چشم زهرا بیفتد به خاک ببیند جگر گوشه‌اش چاک چاک
مگر مادر چقدر طاقت دارد؟! ببیند سر عزیزش را از بدن جدا کردند، لباسهایش را بردند،
بدنش را قطعه قطعه کردند.

اگر چشم زهرا بیفتد به خاک ببیند جگر گوشه‌اش چاک چاک
ببیند عدو آتش افروخته خیام حرم سر به سر سوخته



جلسہ ششم

حالات قلب انسان

عناصر تجارت در تجارت‌خانه دنیا

از امروز به بعد با کمک خداوند مهربان تا حدی، عناصر تجارت در این دنیایی که از دیدگاه قرآن تجارت‌خانه و بازار است، بیان می‌شود.

سرمایه حالات انسان

طبق آیات و روایات انسان می‌تواند با حالاتش با پروردگار مهربان عالم وارد داد و ستد شود، یک بخشی از کتابهای مهم گذشته این مسئله را تحت عنوان احوال که جمع حال است، نظام دادند، توضیح دادند، این حال هم یک امر درونی است، یک امر باطنی است.

الف: حالت رقت قلب

مثلاً رقت قلب در مقابل سنگدلی که در یک روایتی دیدم؛ پیغمبر عظیم الشان اسلام از رقت قلب تعریف کردند، قلب به گونه‌ای است که انسان با شنیدن یک سلسله واقعیات، حقایق، مصائبی که بر اولیاء الهی رسیده؛ تحت تاثیر قرار می‌گیرد، قلب جواب می‌دهد، عکس‌العمل نشان می‌دهد و به قول ما ایرانی‌ها می‌سوزد، می‌شکند و از پی این حالت اشک انسان جاری می‌شود.

قلب‌های سنگی

اما یک عده‌ای از قلبها به قول قرآن مجید: «كَالْحِجَارَةِ» است، مثل سنگ است و در یکی از آیات سوره بقره می‌فرماید: «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»؛ از سنگ سخت‌تر است، بعد توضیح می‌دهد خود



آیه شریفه: «إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ»، می‌گوید: یک پاره سنگ‌هایی تخته سنگ‌هایی هست که در مقابل فشار آب عکس‌العمل نشان می‌دهد، عکس‌العملش هم این است که خودش را در آغوش آب رها می‌کند و آب هم به تدریج این سنگ را می‌شکافد و آب بیرون می‌زند. «إِنَّ مِنْهَا»؛ بعضی از این سنگ‌ها «لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ»، بعضی از این سنگ‌ها در همین آیه می‌فرماید: «لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»^۱ که همه هم دیدیم، اینها را علم نجوم به آن می‌گوید: شهاب سنگ‌ها، حالا تهران یا شهرهای بزرگ پیدا نیست، اما در دهات‌هایی که خیلی نور زیاد نیست، مردم در خانه‌هایشان در هر اتاقی با یک شعله لامپ زندگی می‌کنند، چراغ کثی در کوچه هم ندارند، شب آدم وقتی که روی پشت بام یک خانه ده خوابیده، می‌بیند از هر طرف آسمان یک سنگ نورانی با چه سرعتی از بالا به طرف زمین می‌آید بعد هم خاموش می‌شود، به جَوّ که برمی‌خورد گرد و غبار می‌شود و از بین می‌رود. شبانه روز میلیون‌ها از این شهاب‌سنگ‌ها از عالم بالا، از ستاره‌ها جدا می‌شود به طرف زمین می‌آید، خدا تا حالا اجازه نداده کره زمین سنگباران شود الا یک شب در شهر سدیم که قوم لوط در آنجا زندگی می‌کردند و دچار زشت‌ترین گناه بودند، در آن منطقه این شهاب سنگ‌ها عین باران بارید و همه شهر را اهل شهر را نابود کرد. قرآن مجید می‌فرماید: در این شهر از بالا سنگ بارید.

رها شدن شهاب سنگ‌ها به جهت خشیت الهی

اما حرف قرآن این است که این شهاب‌سنگ‌ها که عجیب است، شعور دارند، می‌گویند: از خشیت خدا رها می‌شوند، «لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»^۲، کار طبیعی نیست علت هیبوط خشیت‌الله است، یک ترس معنوی است که در حقیقت ترس از عظمت پروردگار است. در آینده هم ثابت خواهد شد، خیلی چیزها انبیاء، ائمه برای ما گفتند؛ خیلی طول کشیده تا گفته آنها ثابت شده. این مسئله هم حتماً در آینده ثابت می‌شود که البته نصفش ثابت شده که دانش امروز می‌گوید: تمام موجودات شعور دارند [و] قرآن مجید هم می‌فرماید، اما بخش بعدش که این شهاب سنگ‌ها علت رها شدنشان و به سرعت پایین آمدنشان خشیت‌الله است، این هنوز درک نشده است.

۱. «فُرِقَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْفَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» بقره: ۷۴.

۲. بقره: ۷۴.



بعد خدا می‌فرماید: سنگ تحت تاثیر آب قرار می‌گیرد، آب از آن بیرون می‌زند، گاهی شسته می‌شود، از وزنش کم می‌شود، از بس [که] باران می‌خورد آرام آرام شسته می‌شود، بعضی از سنگ‌ها من خشية الله رها می‌شوند؛ اما بعضی از دلها از این دو نوع سنگ‌ها هم سخت‌تر است، تحت تاثیر هیچ حقیقتی قرار نمی‌گیرد. ﴿كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾^۱.

آثار رقت قلب

الف: زیر و رو شدن قلب بر اثر ذکر الهی

ضد این قلب قسی طبق روایات ما قلب رقیق است. رقت قلب، قلب دارای یک طبع بسیار رقیق است که وقتی گوش انسان آیات خدا را می‌شنود، ﴿إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^۲، یکی دارد قرآن می‌خواند؛ بی اختیار آدم دلش زیر و رو می‌شود، گریه‌اش می‌گیرد، تحت تاثیر قرار می‌گیرد، این را متخصصین مسائل الهی اسمش را گذاشتند: حال، این یک حال است، یک حالت است برای دل. آنهایی که چنین حالتی قلبشان دارد، این حال هر وقت به کار می‌افتد؛ در حقیقت فروشنده دارد به خدا جنس می‌فروشد، جنس حال، این یک نوع جنس است.

ب: جاری شدن اشک بر اثر شناخت حق

یک آیه دیگر من برایتان بخوانم از سوره مبارکه مائده به احتمال قوی، یک تعداد مسیحی در مدینه بودند، اینها با هم خیلی رقیق بودند، حدود ده، دوازده تا بودند، مسیحی نه یهودی که پروردگار عالم در قرآن می‌فرماید: آنهایی که مسیحی واقعی بودند؛ یک علامتشان این بود که قلب مهربانی داشتند. در قرآن است. این ده، دوازده تا مسیحی بزرگشان اسمش عبدالله ابن سلام بود، اینها زبانشان هم عربی بود، خیلی وقت بود، چند نسل بود مدینه بودند، یکی از کارهای پیغمبر اکرم ﷺ این بود؛ خودشان قرآن را قرائت می‌کردند، در مسجد قرآن قرائت می‌کردند، حالا آن صدا و آن لحن و حال و خلوص، معلوم

۱. بقره: ۷۴.

۲. انفال: ۲.

معامله انسان با خداوند

است که با قلب رقیق، با قلب نرم و مهربان این صدا، این آیات چه کار می‌کند! پروردگار عالم به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: این ده، دوازده تا مسیحی را می‌بینی؟! مدینه محدود بود، اینها گاهی می‌آمدند کنار مسجد، مسجد هم یک دیوار یک متری داشت، هیچ چیز دیگر نداشت، همین زمین و یک متر دیوار دورش کشیده بودند، کاملاً داخل مسجد پیدا بود، هر کسی رد می‌شد، نماز جماعت را می‌دید، منبر پیغمبر را می‌دید، صدای پیغمبر را می‌شنید. چقدر این حال ارزش دارد! «تَرَى» - این را خدا دارد به پیغمبر می‌گوید - «تَرَى»؛ با چشمت می‌بینی، «أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ»؛ چشمشان اشک فراوان دارد، «تَفِيضُ»؛ اینها فیضان اشک دارند، چرا اینجور روی صورتشان اشک جاری است؟ «مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ»؛ چون حق را درک می‌کنند، دل می‌دهند به حق، بعد هم هر دوازده تا آمدند مسلمان شدند که حالا من بحثی درباره آنها ندارم. همین جمله اول اگر یادتان بماند؛ بعداً به قرآن مجید مراجعه کنید! اول آیات مربوط به اینها این است: «تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»؛ خدایا! ما که این حق را شنیدیم، آن هم از چه زبانی، از چه دلی، از چه حالی! خدایا! ما را در پرونده شاهدان ثبت کن که ما داریم می‌رویم پیش پیغمبر به وحدانیت تو، به نبوت پیغمبر، به قرآنت، به آیاتت، به احکامت از دل شهادت بدهیم، آن وقت دو تا آیه بعدش را ببینید که پروردگار عالم چه تعریفی از اینها می‌کند و پاداشی را که برایشان بیان می‌کند، آن را هم ببینید، همه اینها برمی‌گردد به همان حالت قلبشان، یک سرمایه عظیم که با آن می‌شود با پروردگار معامله و داد و ستد کرد؛ قلب نازک است، قلب مهربان است، قلب آرام است یا به عبارت دیگر قلبی است که تحت تأثیر قرار می‌گیرد. این یک نوع سرمایه که باید اسمش را بگذاریم: سرمایه حالی، احوالی، حالات.

ج: گریه بر مصائب ابی عبدالله علیه السلام

خیلی جاها هم این قلب رقیق به درد می‌خورد! خیلی! امام هشتم علیه السلام [کلامی را] می‌فرماید که مربوط به قلب رقیق است، می‌فرماید: وقتی ما مصائب کربلا را می‌شنویم یا می‌خوانیم؛

گریه‌هایمان پای چشممان را زخم می‌کند، انگار این چشمه دل ما در برابر مصائب ابی‌عبدالله علیه‌السلام آب آن تمام نمی‌شود^۱، چشم ما دلیل بر این است که این چشمه آبش خشک نمی‌شود.

جمع آوری روایات گریه بر امام حسین علیه‌السلام در کتاب «البكاء للحسین» (خروج از موضوع اصلی)

کتاب مستقل داریم آن هم خیلی عجیب است! من اول‌هایی که این کتاب نوشته شده بود؛ تهیه کردم، نویسنده‌اش هم دیده بودم، ده، دوازده سالم بود، دیده بودم بعد هم که طلبه شدم اصفهان که رفتم آخرهای عمرش بود پیش او می‌رفتم، هشتصد، نهصد صفحه است معلوم می‌شود که مسئله خیلی مسئله فوق‌العاده‌ای است که توانستند از کتابهای مختلف روایاتش را جمع کنند، یک جا بیاورند، یک کتاب هشتصد، نهصد صفحه بشود. اسمش هم براساس همان روایات داخلش است: «البكاء للحسین»، گریه برای ابی‌عبدالله علیه‌السلام، فضیلت گریه، ثواب گریه، آثار گریه، خدا می‌داند چه خبر است این روایات!

شرط قبولی روایات گریه بر امام حسین علیه‌السلام

خود این روایات هم قبول کردنش به این است که آدم روشنفکر غرب‌زده نباشد، قبولش به این است که آدم دلش سخت نباشد، قبولش به این است که آدم دلش نرم و مهربان و به قول پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارای رقت باشد، دل رقیق مثل شیشه خیلی نازک می‌ماند، عین شیشه نازک، آن تیرهایی که کربلا پرتاپ کردند، نیزه‌هایی که پرتاپ کردند، تازیانه‌هایی که بلند کردند زدند، اینها وقتی به قلب ماها می‌خورد؛ می‌شکند، حالا آنها که نیستند به ما نیزه بزنند، تازیانه بزنند، تیر بزنند، اما به آنهایی که زدند؛ چون دل ما شعبه دل آنهاست، می‌شکند.

ب: حالت دل‌شکستگی (برگشت به موضوع اصلی حالات قلب)

حالا باید برویم سراغ روایاتی که راجع به دل‌شکستگی عالم معنا حرف می‌زند، موسی ابن‌عمران گفت: خدایا! می‌خواهم همنشین تو بشوم، جلیس تو بشوم، با تو باشم، کجا

۱. الأمالی (للسدوق)؛ النص؛ ص ۱۲۸.

باید بروم؟ خطاب رسید: موسی! هر وقت من را خواستی؛ «أَنَا عِنْدَ الْمُتَكْسِرَةِ قُلُوبُهُمْ»؛^۱
من پیش دل شکستگانم.

اشعاری از شیخ بهائی در سه بخش

شیخ بهائی رحمته الله علیه در این کتاب کشکول واقعاً یک شعر نابی دارد! بسیار شعر عالی باحالی است! نصف شعر گلایه از خودش است، نصف شعر درد و دل با پروردگار است، بخشی از شعر نصیحت به مردم است، کم شعر اینجوری سروده شده، گلایه به جا از خود، مناجات با پروردگار، نصیحت به مردم.

من همه‌اش را یادداشت کردم اما نرسیدم تمامش را حفظ کنم، اما در سه بخش آن گلایه از خود، مناجات، نصیحت به دیگران، از هر کدام یکی چهار، پنج خط، دو خط یک خط را بخوانم؛ در این اول هفته و روز شنبه به قول معروف حال بیاییم، حال خیلی قیمت دارد!

الف: گلایه از خود

ای باد صبا به پیام کسی	چو به شهر خطاکاران برسی
بگذر ز محله مهجوران	وز نفس و هوا ز خدادوران
وانگاه بگو به بهائی زار	کای نام سیاه و خطاکردار
گفتم که مگر چو به سی برسی	یابی خود را دانی چه کسی
عمرت شده شصت و همان پستی	از باده لهو و لعب مستی
درسی، درسی ز کتاب خدا	رهبر نشدت به طریق هدی
یک دم به خود آی و ببین چه کسی	به چه بسته ای، به که همنفسی

۱. منیه المرید؛ ص ۱۲۳

۲. محمد بن عزالدین حسین (۹۵۳ق - ۱۰۳۱ق) متخلص به بهائی و معروف به شیخ بهائی و بهاءالدین عاملی، فقیه، محدث، حکیم و ریاضیدان شیعه عصر صفوی بود. شیخ بهائی بیش از ۱۰۰ کتاب در زمینه‌های مختلف تألیف کرده است. جامع عباسی و اربعین از جمله آثار اوست. آثاری نیز در معماری بر جای گذاشته که منارجنبان اصفهان، تقسیم زاینده‌رود اصفهان، گنبد مسجد امام اصفهان و نقشه حصار نجف، از آن جمله است. وی سفرهای بسیاری به نقاط مختلف دنیا کرد و سفر مشهوری نیز همراه شاه عباس صفوی با پای پیاده به مشهد داشته است. او مقام شیخ الاسلامی بالاترین منصب رسمی دینی در حکومت صفویه را بر عهده داشت.



این گلایه از خودش است.

ب: نصیحت به دیگران

نصیحت:

از اهل غرور^۱ بیر پیوند خود را به شکسته دلان دربند^۳
شیشه چو شکست شود ابتر^۲ جز شیشه دل که شود بهتر
هر چه در دنیا بشکند؛ الماس، عقیق، فیروزه، شیشه بی ارزش می شود، تنها چیزی که
بشکند، خیلی قیمتش بالا می رود، دل است.
از اهل غرور بیر پیوند بر جمع شکسته دلان بر بند
شیشه چو شکست شود ابتر شیشه دل که شود بهتر

ج: مناجات با خداوند

اما مناجاتش:

ای ساقی باده روحانی مستم ز علائق جسمانی
یک لمعه ز عالم نورم بخش یک جرعه ز جام طهورم بخش
این است دل، داستان دل خیلی عجیب است!
روز شنبه است، زودتر می خواهید بروید، می دانم، همین جا حرفم را تمام می کنم، خدا
بخواهد فردا ادامه می دهم، بخش های دیگر جنس مورد معامله با خدا را.

روضه شهادت امام حسین علیه السلام

دل، بعضی دل ها چه دلی است! دل نیست، امام صادق علیه السلام می گوید: حرم خداست.^۴ دل
نیست، امام صادق علیه السلام می گوید: عرش خداست. یک چنین دلی، حرم الله، عرش الله، این را

۱. آنها تاریکت می کنند

۲. دیگر ارزشی ندارد باید در بیاورند، دورش بیندازند!

۳. برو چهار تا دل شکسته را پیدا کن که اینها اُنسی با خدا دارند، اُنسی با قرآن دارند، اُنسی با ابی عبدالله علیه السلام دارند.

۴. بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۶۷؛ ص ۲۵.

معامله انسان با خداوند

پروردگار در سینه ابی‌عبدالله ساخته است، عرش الله، حرم الله. این دل با این رقت شدیدش با اینکه هفتاد و یک نفرش را کشتند، باز هم دلش برای دشمن میسوزد، سوار بر اسب آمد تا جلوی لشگر که صدایش را بشنوند، خیلی آمد جلو؛ چون بر اثر تشنگی و گرسنگی دیگر جوهره صدایش کم شده بود، یک مقدار نیزه را در خاک فرو کرد، به آن تکیه داد، خیلی خسته بود، شروع کرد به نصیحت کردن [از] روی دلسوزی، شیخ مفید^۱ نوشتند: با تیر پیشانیش را هدف قرار دادند. معلوم است تیر چه کار می‌کند، پوست و استخوان را شکست، پاره کرد، با این دست مبارکش نشد جلوی خون را بگیرد، کمربندش را باز کرد، لباسش را آزاد کرد، دامن پیراهنش را بالا زد، این بار قیمتی‌ترین جنس دریای خلقت را مورد هجوم قرار دادند، وقتی با تیر سه شعبه به سینه‌اش حمله کردند؛ دید دیگر نمی‌تواند سواری را ادامه بدهد، پایش را از رکاب خالی کرد،

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد	اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد
نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت	نه سیدالشهداء طاقت سواری داشت
هوا ز باد مخالف چو قیرگون گردید	عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید

دعای انتهای سخنرانی

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وحب له حق علينا اللهم اشف مرضانا! وارحم موتانا! اهلك اعدائنا! واجعل عاقبه امرنا خیراً».

۱. محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید (۳۳۶ق یا ۳۳۸ق - ۴۱۳ق) متکلم و فقیه امامیه در قرن‌های چهارم و پنجم قمری بود. درباره شیخ مفید گفته شده او با تدوین علم اصول فقه، روشی جدید در اجتهاد فقهی ارائه داد که راه میانه‌ای بود در برابر دو روش عقل‌گرایی افراطی و اکتفا کردن به روایات بدون توجه به عقل. شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ابن قولویه مشهورترین استادان شیخ مفید بودند. شیخ طوسی، سید مرتضی، سید رضی و نجاشی نزد او درس خوانده‌اند. الْمُفیدُ در علم فقه، اوائل المقالات در دانش کلام و الارشاد در شرح‌حال امامان شیعه معروف‌ترین آثار شیخ مفید است.

جلسه، مقتم

قرار داد خداوند با مؤمنان و عدم

پذیرش اعمال غیر مؤمنان

خلاصه مباحث گذشته در رابطه با تجارت خانه دنیا و خریدار و فروشنده

کلام در این مسئله بود که خداوند مهربان فقط برای ما انسان‌ها نه برای موجودات زنده دیگر زمین، این دنیا را تجارت‌خانه و یک بازار قرار داده است، در قرآن مجید تلویحاً ما را به عنوان تاجر و کاسب دانسته، خریدار ما و جنس ما را هم منحصرأً خودش معرفی کرده، من خریدار هستم و علت اینکه به تنهایی او خریدار است؛ چون قیمت ما و جنس ما را کسی جز او ندارد، جنسی را که از ما می‌خرد، وجود ما، فعالیت‌های وجودی ما که از آن تعبیر به عمل صالح کرده و اموال ماست، حالا چه این که ما این مال به دست آورده را در معاش خودمان مصرف کنیم، چه اینکه در امور معنوی مصرف کنیم.

انحصار قرارداد خداوند با مؤمنان در تجارت خانه دنیا

در قرارداد با ما که قرارداد مربوط به ما در قرآن است؛ چون ما امت بعد از قرآن هستیم، با امت‌های گذشته هم قراردادش همین بوده و از ابتداء هم اعلام کرده. عرض کردم: هر خریداری آزاد است، یک قرارداد درست، صحیح و حکیمانه ببندد، پروردگار عالم آزاد است؛ این قرارداد را با قید ببندد؛ مثل قراردادهایی که همه شرکت‌ها، کارخانه‌ها، تجارت‌خانه‌ها می‌بندند، ده تا، پنج تا، هشت تا تبصره برایش می‌زنند، خریدار راضی به این قرارداد است، می‌گوییم: من به این شرایط می‌خرم، فروشنده هم امضا می‌کند، می‌گوید: قبول دارم! عیبی ندارد.

با این قراردادی که در قرآن دارد این قید، این تبصره را زده؛ هیچ جای ایراد هم نیست، جای اشکال هم نیست، جای شبهه‌اندازی هم نیست، جای این هم نیست که ما از خودمان من درآوردی مسئله‌ای را اعلام کنیم، از اول قرارداد این بوده، این قرارداد در سوره توبه است که



من وجود شما را و آثار وجود شما را و مال شما را می‌خرم؛ اما شمایی که مؤمن هستید، «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ»، قیمت جنس‌تان هم بهشت است، «بِأَنْ لَّهُمُ الْجَنَّةَ». حالا یک کافری، یک فاسقی یک مشرکی، یک بی‌دینی بیاید؛ عین کارهای شما را انجام بدهد، کلی عمل صالح انجام بدهد، کار خوب انجام بدهد، کلی مالش را هزینه کار خیر کند، درمانگاه بسازد، بیمارستان بسازد، مدرسه بسازد، من در قرارداد است که فقط از مؤمن می‌خرم، از غیر نمی‌خرم، با بیگانه از خودم معامله نمی‌کنم، این قرارداد که عیبی ندارد. از اول می‌گوید: قرارداد من این است. حالا دیگر در این کلاس‌ها و دانشگاه‌ها و کوچه و بازار مرتب بنشینند بگویند: آیا همین چهار تا مسجدی‌ها و هیئت‌ها در طول این زمان و روزگار بعد از بعثت پیغمبر و نزول قرآن بهشت می‌روند؟ آنهایی که کلی مسائلی را اختراع کردند، خدمت به کلّ کره زمین کردند، خانه‌ها را گرم کردند، خانه‌ها را روشن کردند، با چه جان‌کنندی چه داروهایی را اختراع کردند، به پروردگار چه؟! به این قرارداد چه؟! در قرارداد که تبصره دیگر ندارد که حالا اگر کافری، فاسقی، مشرکی، بی‌دینی، یهودی، مسیحی، مشروب‌خوری اهل عمل صالح بود، اهل پول خرج کردن بود، اهل اختراع بود؛ آن هم با شما بهشت می‌بریم، قیمت جنسش بهشت است، می‌خرم. نه نمی‌خرد؛ چون قرارداد فقط با یک گروه مؤمن است. آن کسی که وجود مقدّس او را باور دارد، قیامتش را باور دارد، انبیایش را باور دارد، ائمه را باور دارد، قرآن را باور دارد، این باور یک وزن عظیمی است، آثار این باور در عمل، در مال، ضرورتاً ظهور دارد، من وقتی دارم نماز می‌خوانم و مؤمن باشم؛ می‌گویند: آقا! چه کار داری می‌کنی؟ می‌گوییم: با پروردگار دارم معامله می‌کنم، او گفته: من وجودت و آثار وجودت را می‌خرم. یا [وقتی که] عبادت‌های دیگر [انجام می‌دهم].

بازرشی تر بودن ایمان افرادی که از روی کاغذ ایمان آوردند

منی که هنوز بهشت را ندیدم، فقط می‌بینم روی یک کاغذ به من وعده داده است، آن کاغذ هم همین کاغذهای قرآن است، فقط روی یک کاغذ به من وعده داده که من جنس تو را،

مال تو را در برابر بهشت می‌خرم. کارم [و] وجودم خیلی ارزش دارد! من ندیده باور کردم، هم خودش را ندیدم، هم قیامتش را ندیدم، هم بهشتش را ندیدم، فقط روی وعده‌هایی که به من کرده یا درباره خودش حرف زده یا درباره قیامتش حرف زده، همه‌اش هم روی کاغذ است، من هم یک عمری است براساس باورم نسبت به این وعده‌های روی کاغذ عمل کردم، پیغمبر ﷺ فرمود: بعدی‌های شما خیلی بهتر از شما هستند؛ چون شما با دیدن من و معجزات من قبول کردید، آنها فقط از روی کاغذ قبول می‌کنند، خیلی از شما باارزش‌تر و بهتر هستند! آنها برادران من هستند، شما اصحاب من هستید، بعد هم اصحاب پیغمبر در یک حادثه حکومتی - حالا باطنش را کار ندارم - تمامشان دست از پیغمبر برداشتند، از پیغمبر برگشتند، «ارتد الناس»^۲، الا چند نفر، یک سلمان^۳ برگشت، یک مقداد^۴، یک ابوذر^۵، یک عمار^۶، خیلی عجیب است! کلّ مدینه‌ای‌ها برگشتند، کلّ مکه‌ای‌ها برگشتند، پیغمبر را رها کردند.

۱. من لا یحضره الفقیه؛ ج ۴؛ ص ۳۶۶

۲. رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال (مع تعلیقات میر داماد الأسترآبادی)؛ ج ۱؛ ص ۳۸

۳. سلمان فارسی، صحابی مشهور پیامبر ﷺ و از یاران امام علی ﷺ بود. او جایگاه والایی در میان صحابه داشت و پیامبر ﷺ او را از اهل بیت خود خواند. او به اسم اعظم خداوند آگاه بود و مقامش از مقام لقمان حکیم بالاتر شمرده شده است. در گزارش‌هایی او را از اهل اصفهان یا شیراز معرفی کرده‌اند. مطابق روایات شیعه او هیچگاه به غیر خدا سجده نکرد. او روح حق‌جویی داشت و برای یافتن حقیقت به سرزمین‌های مختلفی مسافرت کرد و نزد اسقف‌های مسیحی به تعلیم و تربیت نفس پرداخت تا آنکه به ظهور پیامبر آخرالزمان در سرزمین عرب بشارت داده شد. سلمان برای یافتن پیامبر ﷺ به حجاز رفت و با دیدن نشانه‌های نبوت در پیامبر ﷺ، به وی ایمان آورد.

۴. مقداد بن عمرو، معروف به مقداد بن اسود (درگذشت ۳۳ق) از بزرگان صحابه پیامبر ﷺ و از نخستین شیعیان امام علی ﷺ بود. مقداد در اوایل بعثت مسلمان شد و از نخستین افرادی بود که اسلام خود را آشکار کرد. وی در همه جنگ‌های صدر اسلام حضور داشت. از مقداد در کنار سلمان فارسی، عمار بن یاسر و ابوذر به عنوان نخستین شیعیان امام علی ﷺ یاد کرده‌اند که در زمان پیامبر ﷺ نیز بدین نام شناخته می‌شدند.

۵. ابوذر غفاری (درگذشت ۳۲ق) یا جُنْدَبُ بْنُ جَنَادَةَ غفاری از بزرگان صحابه پیامبر اکرم ﷺ و یاران امام علی ﷺ بود. وی از دوست‌داران پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ بود که نزد شیعه و اهل سنت دارای فضائل و مناقب فراوانی است و علمای رجال، او را یکی از ارکان اربعه شیعه دانسته‌اند. اعتراض‌های ابوذر به اقدامات عثمان، سبب تبعید وی به شام و سپس ربذه شد و در همان‌جا درگذشت.

۶. عمار یاسر یا عمار بن یاسر صحابی پیامبر ﷺ، از نخستین مسلمانان و از یاران نزدیک و نخستین شیعیان امام علی ﷺ بود. وی فرزند یاسر و سمیه اولین شهدای اسلام بود. عمار در هجرت به مدینه

اما ماه، حالا آنهایی که در این جلسه حدود هفتاد، هشتاد سالشان است، آنهایی که چهل سالشان است، سی سالشان است، بیست و پنج سالشان است، چقدر حادثه دیدیم؟! چقدر تلخی دیدیم؟! چقدر فشار و مزیقه دیدیم؟! چقدر [در] هشت سال جنگ دیدیم؟! چقدر هجوم ماهواره داریم؟! برنگشتیم، همه به دست آمده‌های باطنمان هم برای روی کاغذ است، معلوم است ما خیلی بهتر هستیم! معلوم است؛ ما برادران پیغمبر هستیم!

ضعیف بودن ایمان و ادب اطرافیان پیامبر ﷺ

آنها با دیدن پیغمبر و معجزات پیغمبر با خود حضرت هم بگومگو داشتند، بی تربیت‌ها، بگونگوهایشان همان آیات اول در سوره انفال است، در سوره توبه است، خیلی بگونگو داشتند، یک جنگی را به پیغمبر تحمیل می‌کردند، خود پیغمبر مؤسس جنگ نبود، شروع‌کننده نبود، دشمن با ابزارش، با یارانش، با افرادش آماده حمله بودند، پیغمبر باید دفاع کند! در قرآن مجید است، در سوره توبه، با دیدن پیغمبر، با دیدن معجزاتش، پیغمبر می‌گفت: آماده شوید برویم! می‌گفتند: هوا خیلی گرم است، نمی‌شود رفت. پروردگار جوابشان را داد: ﴿قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا﴾؛ خیلی مردم نامردی هستید! جنگ است، جلویش را نگیرید به ضرر خودتان و زن و بچه و شهرتان است، بعد هم اطاعت از پیغمبر واجب است! می‌گویید: هوا گرم است؟! آتش جهنم خیلی داغ‌تر از این هواست پدرتان را قیامت درمی‌آورم. اینها مردم دور و بر پیغمبر هستند، اما ما چه وقتی به پیغمبر گفتیم: گرم است؟ چه وقتی به پیغمبر گفتیم: مشکل داریم؛ روزه نمی‌گیریم، مشکل داریم؛ نماز نمی‌خوانیم، در مزیقه اقتصادی هستیم؛ نمی‌رویم مسجد، نمی‌رویم جلسات. باز یک حادثه پیش می‌آید؛ پیغمبر ﷺ مردم را می‌گفت: جمع شوید، برویم جلوی حادثه را بگیریم! می‌گفتند: مگر نمی‌بینی؛ چقدر سرد است؟! تابستان را می‌گویید: گرم است. زمستان مدینه را می‌گویید: سرد است. پس چه وقتی می‌خواهید بنده خدا باشید؟! اینها بودند.

همراه پیامبر بود و در ساخت مسجد قبا همکاری داشت و در همه جنگ‌های پیامبر نیز شرکت داشت. روایاتی از پیامبر اسلام ﷺ در فضیلت عمار نقل شده از جمله اینکه بهشت مشتاق اوست.



اصلاً فکر کنم ده، پانزده تا آیه در سوره توبه است درباره ﴿خوَالف﴾^۱، این جمله در آن آیات است، ﴿قَاعِدِینَ﴾^۲، اینها همه دور و بری‌های پیغمبر بودند، ایمان ما خیلی ارزشش بالاتر از آنهاست! کردار ما هم همینطور، ما با پیغمبر آدم‌های نرمی هستیم، نرم، با ادب، گاهی اسمش را می‌شنویم؛ اشکمان جاری می‌شود، گاهی نامش را می‌شنویم؛ با جان و دل درود به او می‌فرستیم.

نمونه‌ای از بی‌ادبی اطرافیان پیامبر ﷺ نسبت به ایشان

قرآن در سوره حجرات به دور و بری‌های پیغمبر ﷺ می‌گوید: برای چه جلوی پیغمبر من بلند بلند حرف می‌زنید؟! بی‌تربیت‌های بی‌ادب! مگر یکی مثل خودتان را گیر آوردید؟! برای چه وقتی می‌آید؛ اسمش را می‌برید؟! چقدر مردم سبکی هستید! مرتب از در وارد می‌شوید؛ محمد! محمد! چه شد آن داستان؟! بی‌تربیت‌های بی‌ادب! کاری کردند که خدا ممنوع کرد اسمش را ببرند، گفت: حق ندارید اسمش را ببرید! می‌خواهید صدایش کنید با صدای نرم [بگویید: «یا ایها التبی!»، «یا ایها الرسول!»، یک وقتی یک آیه نازل شد، دارد بعد از این آیه که حق ندارید اسمش را با «یا ایها الرسول» با «یا ایها التبی» ببرید! نرم با او حرف بزنید! با ادب حرف بزنید! بعد از این آیه، اولین باری که صدیقه کبری ﷺ بابا را دید، طبق دستور قرآن گفت: «یا ایها التبی!» در آغوشش گرفت فرمود: عزیزدلم! من را همان بابا صدا کن! این آیه برای تو نیست، برای این بی‌ادب‌هاست.^۳

عنایت خاص خداوند نسبت به مردم ایران

اما ما چه وقتی بی‌ادبی کردیم؟ اصلاً همه چیز ما با زمان پیغمبر فرق میکند. این هم عنایت خاصی است به ما شده، بیشتر هم به ما ایرانی‌ها شده؛ چون من ملت‌های مختلف

۱. ﴿رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ توبه: ۸۷.

۲. ﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَا كُنَّا كَرِيمًا اللَّهُ إِنَّمَا نَعْتَهُمْ قَبْضَةً وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾ توبه: ۴۶.

۳. مناقب آل ابی طالب (لابن شهر آشوب)؛ ج ۳؛ ص ۳۱۹.

را زیاد دیدم، خیلی زیاد دیدم، اینجوری نیستند، نه ارمنی و یهودی‌ها مسلمان‌هایشان را می‌گویم حتی شیعه‌هایشان، زمان حکومت امیرالمؤمنین حضرت در مسجد بودند، شلوغ هم بود، یک کسی از در مسجد وارد شد، امیرالمؤمنین علیه السلام تا او را دید، تمام قد بلند شد، ایستاد، اشاره کرد بیا پیش خودم بنشین! بعد که رفت، گفتند: چه کسی بود؟ فرمود: یک ایرانی. خیلی به او احترام کردید. فرمود: ما به اینها خیلی علاقه داریم. شما نتوانستید علاقه ما را جلب کنید، ما به اینها علاقه داریم. وقتی این آیه در سوره جمعه نازل شد: **«وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»**^۱، آخرین به معنای دیگران نه آنهایی که آخر هستند، آخرین منظور دیگران است، دیگران از مردم مؤمن، **«لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ»** که در آینده می‌آیند، الآن نیستند، ملحق به مؤمنان واقعی می‌شوند، یک کسی گفت: یا رسول الله! این دیگران چه کسانی هستند که در این آیه مطرح است و الان نیستند؟ سنی‌ها هم نوشتند، من در تفاسیرشان دیدم، حضرت دستش را گذاشت روی شانه سلمان؛ فرمود: همشهری‌های این هستند، دیگران ایرانی‌های آینده هستند. می‌دیدند ما را، وضع ما را، سختی‌های ما را، مضیقه‌های ما را، بعد می‌دیدند در کنار این همه مضیقه نه سرما و گرما می‌کنیم، نه شل می‌شویم، نه فراری و دلسرد می‌شویم، یک اخلاق خوبی که هنوز در مؤمنین زمان ما است؛ در شماها، مثل سختی، یک مشکلی که پیش می‌آید، برمی‌گردیم می‌گوییم: متوسل به خدا شو! متوسل به قمر بنی هاشم [شو]! نذر کن! دعا کن! نصف شب بلند شو دو رکعت نمازی، یک اشکی، گریه‌ای! هیچ وقت نمی‌آییم این مضیقه‌ها و مشکلات را به پروردگار یا به ائمه طاهرين نسبت بدهیم.

جواب شبهه عدم ورود افراد غیر مؤمن صاحب اختراع و خدمات

به بهشت

قرارداد در خرید به قیمت بهشت با مردم مؤمن است، شما این در ذهنتان باشد؛ چون گاهی در قوم و خویش‌هایتان یک جوجه روشنفکر یک مرتبه صدایش بلند می‌شود که



بهشت برای شماها است آره؟! مثلاً چه کار کردی که بهشت برای تو باشد؟! نمی بینی چه اختراعاتی، چه رشته های علمی، چه داروهایی! باشد می بینیم، آنی که با من تاجر قرارداد بسته؛ قید زده که من «اشتری من المؤمنین»^۱، از آشنا جنس را می خرم؛ چون جنس غریبه قاطی دارد، قاطی جنس غریبه کفرش است، شرک است، «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ»^۲، هم خودش قاطی دارد، هم مالش، اما کارش خیلی قشنگ است؛ ولی خودش قاطی دارد، کفر دارد، اعمالش هم قاطی دارد، پولش پول نیست مگر این تریلیاردر زکاتی داده؟! خمسی داده؟! اینقدر با بانک ها کار کرده که حالا صد میلیارد تومان ثروتش شده، حالا ده تا هم بیمارستان ساخته، قاطی دارد. من از آشنا می خرم، آشنا قاطی ندارد، خودش مؤمن است، حالا گاهی هم این آشنای من به قول امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه متقین: گاهی این آشنای من یک لغزش هم پیدا می کند^۳، پس من آمرزنده چه کاره هستم؟! باید بنده ام را ببخشم، اگر نبخشم؛ کم می آورد، می بخشم که کم نیاورد.

ماجرای ملاقات یک لات و سخن از بخشش خداوند با آیت الله

سید محمدباقر شفتی

می گویند: یک لات گردن کلفتی، خیلی لات بود! این در اصفهان یک روز جلوی مرحوم آیت الله العظمی آقا سید محمدباقر شفتی^۴ را گرفت، گفت: شنیدم گفتی: اعلم علمای شیعه هستم! اگر هم گفته باشد؛ راست گفته در آن زمان. به لات گفت: بله من برای خودنمایی

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. توبه: ۱۷.

۳. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۳۰۵.

۴. سید محمدباقر شفتی بیدآبادی (۱۱۸۱-۱۲۶۰ق)، فقیه شیعی در دوره قاجاریه. شفتی از صاحبان فتوا و مفتی قضات قرن سیزدهم قمری و از نخستین فقیهانی بود که به لقب حجت الاسلام مشهور شد. مسجد سید اصفهان با حمایت وی ساخته شده است.

معامله انسان با خداوند

نگفتم، برای اینکه مردم بدانند، شاگردها و طلبه‌ها بدانند، من اعلم علماء هستم نه برای خودنمایی. گفت: تو اعلم علما هستی، من یک مسئله دارم جواب بده! گفت: جانم! مسئله‌ات را بپرس! گفت: پیغمبر وقتی شب معراج می‌خواست برگردد خدا به او گفت: حبیب من! من یک مطلبی به تو می‌گویم که پیش من و تو بماند، هیچکس نفهمد! یک مطلبی هم می‌گویم، دلت می‌خواهد بگو به مردم، دلت می‌خواهد نگو، یک مطلب هم می‌گویم؛ بگو! یکی‌اش را گفت: حتما بگو! یکی‌اش را گفت: دلت می‌خواهد بگو، دلت می‌خواهد نگو. یکی‌اش هم گفت: دم نیاور! هیچ‌چیز، پیش خودمان بماند! آن چیست؟ گفت: مؤمن! مگر نمی‌گویی: خدا به پیغمبر سفارش کرده به هیچکس نگو؟! برای چه از من می‌پرسی؟! لات گفت: من میدانم. گفت: چیزی که خدا سزای کرده به پیغمبر گفته: نگو! فقط پیش خودت باشد! تو می‌دانی؟! گفت: بله من می‌دانم. گفت: چیست؟ گفت: به پیغمبر گفت: آخرش من اینها را می‌بخشم اما به آنها نگو؛ پررو می‌شوند. می‌گویند: آقا سید محمد باقر نشست روی خاک در پیاده‌رو، اینقدر گریه کرد! اینقدر گریه کرد! دیگر داشت بی‌حال می‌شد، آن لات هم رفت، مرجع تقلید است، مردم هم دورش ایستادند، گریه‌اش که تمام شد، گفتند چه شده؟ گفت: این لات خدا را از من بهتر شناخت.

بخش خداوند نسبت به لغزش افراد مؤمن

حالا اگر لغزشی هم داشته باشند؛ باید ببخشم! بالأخره ما مؤمن‌ها، ما شیعه‌ها گاهی برایمان یک پیشامدی می‌شود دیگر، چه کار کنیم؟! ما که به خدا می‌گوییم: ما که معصوم نیستیم، اگر معصوم بودیم؛ این یک خرده لغزش هم برایمان پیش نمی‌آمد، حالا پیش آمده. این قرارداد قرآن است. ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾، من از آشنا جنس می‌خرم؛ چون آشنا هم خودش قاطی ندارد، کفر، شرک، فسق ندارد، هم عملش قاطی ندارد. عمل‌هایی که قاطی ندارد؛ خدا می‌داند چقدر می‌ارزد!



مطهر بودن ایمان و گریه بر ابی عبدالله علیه السلام

این جلد سوم وسائل الشیعه، بیست جلد است، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی^۱ این کتاب را چاپ کردند، در جلد سوم این روایت است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اگر کسی هفتاد سال خدا را عبادت کند - پانزده سال که تکلیف نداشت - هفتاد سال کامل خدا را عبادت کند، مخصوصاً نماز و روز قیامت وارد بر پروردگار بشود، پرونده‌اش را برسند، فرشتگان رسیدگی به پرونده به خدا بگویند: فقط در کل هفتاد سال عمر عبادتش دو رکعت نمازش قابل قبول است، بقیه نمازهای هفتاد ساله‌اش عیب دارد، کم دارد، نقص دارد، خطاب می‌رسد: کل آن نمازها را هم به قیمت همین دو رکعت قبول شده برایش رقم بزنید!^۲ دو رکعت. حالا شماها که روزه هم دارید، مکه هم دارید، امام رضا را دارید، خمس‌تان را می‌دهید، زکات‌تان را می‌دهید، آن وقت در تمام این مستحبات خدا به این مستحب که از همه بالاتر است، شرکت در جلسات ابی عبدالله و گریه بر ابی عبدالله، می‌خواهید عیب‌های پرونده‌تان را این گریه‌ها نشورد؟! پس این گریه چه فایده‌ای دارد؟! چه سودی دارد؟! **﴿وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ﴾**^۳؛ سماء وجود شما دل شماست، این اشک به خاطر سوختن دلتان نازل می‌شود بر شما؛ **﴿لِيُطَهِّرَكُمْ﴾**؛ برای اینکه پاکتان کند. هیچ طهارتی در عالم، هیچ مطهری در عالم پاک‌کننده‌تر از ایمان و گریه بر ابی عبدالله نیست، امیرالمؤمنین از ایمان تعبیر به مطهر کرده و همینطور صدیقه کبری. آیه

۱. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲ق-۱۳۸۰ق / ۱۲۵۴ش-۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعمیه حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. آیت الله بروجردی از شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع سه گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم‌ترین مرجع شیعیان بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می‌شد.

۲. وسائل الشیعه؛ ج ۴؛ ص ۳۳.

۳. أنفال: ۱۱.

را ببینید! «يُنزَلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءٌ»؛ آن آسمان با رفعت کشور وجود ما دل ماست، این اشک بارانی است که از آن آسمان بر ما نازل می‌شود، «لِيَطَهَّرَكُم».

چگونگی جان دادن حضرت آیت الله میلانی

یک عالمی داشتیم، اول من چند تا از شاگردهایش را بگویم که با نَفَس او به کجا رسیدند، به نام مرحوم آیت الله آقا شیخ محمد حسین اصفهانی^۱، یک تعداد از شاگردهایش را شما نمی‌شناسید، من اسم نمی‌برم ولی دو تایشان را اسم ببرم، یکی مرحوم آیت الله العظمی آقا سید محمد هادی میلانی^۲ که در مشهد بودند، همان جا هم از دنیا رفتند، ایشان که از دنیا رفت، من سریع رفتم مشهد، به تشییع نرسیدم، خیلی به من محبت داشت، علامه طباطبایی^۳ صاحب المیزان ایشان را در آن روزگار از کلّ مراجع قم و نجف اعلم می‌دانست، رفتم دیدن خانواده‌اش، من را دیدند، خیلی گریه کردند؛ چون سابقم با ایشان زیاد بود، از آقا زاده‌شان که دو سه سال پیش مرحوم شد، پرسیدم لحظه مرگ پدر بودی؟

۱. محمد حسین غروی اصفهانی، مشهور به کمپانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ق) فقیه، اصولی و فیلسوف قرن چهاردهم. او در کنار آقاضیاء عراقی و میرزای نایینی، یکی از سه مکتب اصولی در شرح و بسط مکتب اصولی آخوند خراسانی را ایجاد کرده است. کتاب نه‌ایة الدرایة از مهمترین آثار او در اصول فقه و در شرح کفایه الاصول آخوند خراسانی است. تلاش او برای تغییر در باب‌های علم اصول با مرگ او ناتمام ماند. دیوان کمپانی در مدح و رثای اهل بیت از آثار اوست. تخلص او در شعر «مفتقر» است.

۲. سید محمد هادی حسینی میلانی (۱۳۱۳-۱۳۹۵ق)، از مراجع تقلید شیعه در قرن چهاردهم قمری. آیت الله میلانی بیشتر عمر خود را در عراق گذارند و در آنجا از درس علمایی چون شیخ الشریعه اصفهانی، آقا ضیا عراقی و میرزا محمد حسین نائینی بهره برد. وی از سال ۱۳۳۲ش در مشهد ساکن شد. سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران مدتی نزد وی شاگردی کرد. از میلانی آثاری از جمله محاضرات فی الفقه الامامیه و قادتنا کیف نعرفهم بر جای مانده است.

۳. سید محمد حسین طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ش) مشهور به علامه طباطبایی مفسر، فیلسوف، اصولی، فقیه، عارف و اسلام‌شناس. وی از عالمان تأثیرگذار شیعه در فضای فکری و مذهبی ایران در قرن ۱۴ش بود. او نویسنده تفسیر المیزان و کتاب‌های فلسفی بدایة الحکمة، نه‌ایة الحکمة و اصول فلسفه و روش رئالیسم است.



گفت: بودم. گفتم: چطور می‌مرد؟ گفت: دو سه روز بود حرف نمی‌زد، چشمش را باز نمی‌کرد، عکس‌العملی نشان نمی‌داد؛ اما روز مردنش ده صبح که همه ما دورش بودیم، یک مرتبه چشمش را باز کرد، گفت: محمدعلی! اینقدر ما خانواده خوشحال شدیم! اینقدر خوشحال شدیم! انگار به کل خوب شد! گفت: محمدعلی! بابا بیا طرف راست من بنشین! گفتم: چشم! گفت: روضه ورود زینب کبری به قتلگاه را برای من بخوان! گفتم: حالا خوب هم که شد، متوسل هم دارد می‌شود، دیگر به کل خوب می‌شود. گفت: من آن روضه را خواندم که زیاد هم از زبان خود من شنیدید. گفت: پدرم انگار خودش کنار گودال است، چنان گریه کرد، من روضه‌ام تمام نشده بود، اشک روی صورتش پر بود، از دنیا رفت، این شکل مُردن است. این یکی از شاگردهای مرحوم کمپانی بود، یکی از شاگردهایش هم مرحوم آیت الله العظمی خوئی^۱ بود که هیچ مرجعی در این صد ساله اخیر آثار به اندازه ایشان در علم و شاگردی ندارد.

خدمت‌گزاری مرحوم آیت الله اصفهانی در مجلس روضه

مرحوم آقا شیخ محمدحسین دهه عاشورا خانه‌اش روضه بود، نه اجازه استکان شستن به کسی می‌داد، نه سماور روشن کردن، نه منقل، نه چایی ریختن، نه چایی پخش کردن، چهل تا بی‌سواد بازاری نجف می‌آمدند روضه و یک مشت علماء، خودش چای می‌ریخت، خودش هم بلند می‌شد دودستی جلوی مردم می‌گرفت، یک بار به او گفتند: آقا! شما مرجع هستی،

۱. سید ابوالقاسم موسوی خویی (۱۲۷۸-۱۳۷۱ ش) از مراجع تقلید شیعه، رجالی و نویسنده مجموعه ۲۳ جلدی معجم رجال الحدیث و همچنین صاحب اثر تفسیری البیان فی تفسیر القرآن بود. میرزای نائینی و محقق اصفهانی دو تن از برجسته‌ترین استادان او در فقه و اصول فقه بوده‌اند. آغاز رسمی مرجعیت خویی پس از درگذشت سید حسین طباطبائی بروجردی دانسته شده و درگذشت سید محسن طباطبائی حکیم، آغاز مرجعیت وی مخصوصاً در عراق خوانده شده است. خویی، در طول هفتاد سال تدریس، یک دوره کامل درس خارج فقه و شش دوره درس خارج اصول فقه را تدریس کرده و یک دوره کوتاه هم به تدریس تفسیر قرآن پرداخت. عالمانی از جمله محمد اسحاق فیاض، سید محمدباقر صدر، میرزا جواد تبریزی، سید علی سیستانی، حسین وحید خراسانی، سید موسی صدر و سید عبدالکریم موسوی اردبیلی از شاگردان خویی معرفی شده‌اند.

معامله انسان با خداوند

بزرگ هستی، بشین ما چای درست می‌کنیم، چای می‌دهیم. می‌گفت: مجلس ابی‌عبدالله است نوکری مثل من را می‌خواهد. شما چه می‌دانید چایی ریختن در این جلسه چه عبادتی است؟! چایی دادن به مردم چه عبادتی است؟! من همینقدر که قیامت صدایم بکنند، بگویند: تو هم جزو نوکرهای ما بودی، بس است! من قیامت علمم را می‌خواهم چه کار؟! این توفیقات را خدا به شما داده، یقین بکنید جنس‌تان را خوب می‌خرد، ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآنَ لَّهُمُ الْجَنَّةَ﴾^۱.

روضه قتلگاه

من هم یک قسمت روضه قتلگاه را برایتان بخوانم، این روضه خیلی باحال است! خیلی! خیلی دل آدم را می‌سوزاند! طاقت آدم را می‌گیرد، فشار عجیبی به روح آدم وارد می‌کند. زینب چو دید پیکری اندر میان خاک از دل کشید ناله به صد آه سوزناک کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن احوال ما بین و سپس خواب ناز کن طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر دستی به دستگیری ایشان دراز کن پاشو؛ بین خیمه‌هایمان را آتش زدند. پاشو؛ اسب سوارها دنبال بچه‌ها کردند. پاشو؛ دارند زنان و دختران را با تازیانه می‌زنند.

سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا لب بر گلو رسان و ز جان بی‌نیاز کن

فقط گلویت را ببوسم و بمیرم.

ای وارث سریر امامت ز جای خیز

ما را دارند می‌برند؛ اما حداقل دلمان خوش باشد به این هفتاد و دو کشته یک نمازی خوانده شد، نگذاشتند که ما نماز بخوانیم،

ای وارث سریر امامت ز جای خیز بر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن

یا دست ما بگیر و از این ورطه بلا بار دیگر روانه به سوی حجاز کن



پاشو ببین؛ چه کسانی دارند ما را می‌برند؟ پاشو؛ همسفر ما شمر^۱ و خولی^۲ و سنان^۳ است.

دعای انتهای سخنرانی

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حقُّ علینا! اللهم اشف مرضانا!
اللهم ائد مراجعنا و فقہائنا! اللهم لاتسلط علینا من لایرحمنا! اللهم ائد وانصر امام زماننا!»

۱. شمر بن ذی الجوشن (کشته شده در ۶۶ق)، از تابعین و از فرماندهان سپاه عمر بن سعد در واقعه کربلا که به سبب تأثیرگذاری‌اش در این واقعه، از چهره‌های منفور نزد شیعیان است. از جمله اقدامات او در واقعه کربلا زمینه‌سازی شهادت مسلم بن عقیل، برافروختن آتش جنگ در روز عاشورا، فرماندهی جناح چپ لشکر عمر بن سعد، به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام، حمله به خیمه‌ها و تلاش برای شهید کردن امام سجاد علیه السلام است. شمر پیش از آن، در جنگ صفین در سپاه امام علی علیه السلام بود؛ ولی بعدها در جمع دشمنان امام و خاندانش درآمد. در زیارت عاشورا از شمر با لعن و نفرین یاد شده است. او در مقابل مختار ثقفی شکست خورد و سر از تنش جدا گردید.

۲. خولی بن یزید اصبحی (کشته شده در سال ۶۶ قمری)، از لشکریان عمر بن سعد در واقعه کربلا است که روز عاشورا در شهادت امام حسین علیه السلام، عثمان بن علی علیه السلام و جعفر بن علی علیه السلام نقش داشت. وی پس از شهادت امام حسین علیه السلام به دستور عمر بن سعد، به همراه حمید بن مسلم از دی سر امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد بردند؛ اما چون شبانگاه قصر بسته بود، آن را با خود به منزل برد که این امر اعتراض همسرش را در پی داشت. این واقعه در سوگواری شیعیان و در روضه تنور خولی نقل می‌شود. در برخی منابع، بریدن سر امام حسین علیه السلام به خولی نسبت داده شده است. وی سال ۶۶ هجری قمری در قیام مختار کشته شد.

۳. سنان بن انس بن عمرو نخعی از لشکریان عمر بن سعد در واقعه عاشورا که بنا بر برخی نقل‌ها، سر حسین بن علی علیه السلام را از تن جدا کرد. برخی کتاب‌های تاریخی، سنان را جنگجو و شاعری سبک‌سر و مجنون دانسته‌اند. او که به عنوان یکی از قاتلان اصلی امام حسین علیه السلام شناخته می‌شد، پس از واقعه عاشورا زندگی پنهانی در پیش گرفت و پس از قیام مختار ثقفی، از کوفه خارج شد و به بصره و اطراف آن گریخت. در برخی منابع آمده است سنان به دست یاران مختار کشته شد.



جلسه هشتم

کاسب بودن انسان در دنیا

مطرح شدن انسان به عنوان کاسب

دنیا برای انسان بازار است، نه مثل بازار، در آیات و روایات تشبیه به بازار نشده است، «کالسوق» نفرموده‌اند بلکه خود بازار است. از ابتدای خلقت انسان دنیا به عنوان بازار به او ارائه شده است و انسان هم به عنوان کاسب شناسانده شده است، جنس مورد کسب هم خود وجود انسان است و فعالیت‌های مثبت او، قیمت جنس بهشت است، خریدار پروردگار مهربان است.

روایت «الكاسبُ حبيبُ الله» و ارتباط آن با بحث بازار دنیا

البته من اطمینان کاملی به شما نمی‌دهم که حتماً این روایت در رابطه با این بازار و این فروشنده است، روایت فوق‌العاده مهمی است و تشویق‌کننده، تحریک‌کننده، هدایتگر، دو کلمه هم بیشتر نیست، از رسول خدا هم در کتاب‌ها نقل شده، خودم احتمال خیلی قوی می‌دهم شاید هم احتمال نزدیک به یقین که این روایت در ارتباط این بدنه مطلب است، وقتی می‌گوید: دنیا بازار است، خدا خریدار است، کاسب این بازار اگر متوجه بشود، موقعیت خودش را بشناسد؛ انسان است، از اولی که وارد فروش جنس، تولید جنس، ارائه جنس به پروردگار عالم می‌شود تا لحظه مرگش «الكاسبُ حبيبُ الله»^۱ است، این محبوب خداست. احتمال قریب به یقین می‌دهم، حالا اطمینان کامل هم نمی‌دهم که صددرصد

۱. مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۰.



این روایت مربوط به این حوزه باشد؛ اما حالا نمی‌دانم؛ مثلاً یک کسی که عطاری دارد، لبنیاتی دارد، نجاری دارد، فروش جنس دیگری دارد، «الکاسبُ حیبُ الله»، آیا واقعاً او است به شرطی که تمام صنف‌ها درست کار کنند، هرچه مغازه در این ایران است؛ کارگردان‌هایش حیب الله هستند، هم لقب با پیغمبر اکرم ﷺ هستند یا نه منظور از این کاسب که در طول معنویت پیغمبر است نه در عرض؟

مقام والای رسول خدا ﷺ و عدم تقابل در عرض معنویت ایشان

کسی که در عرض معنویت رسول خدا نیست، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: هیچ چیز مقدم بر پیغمبر وجود ندارد ولی در طولش چرا [وجود دارد]. به این شکل در طول است، در وزن و هم عرض بودن کسی نیست، در طول پیغمبر محور می‌شود، رأس مخروط. ائمه طاهرین، انبیاء الهی، اولیاء خدا، اهل ایمان، همینطور شما نگاه کن تا برسد به آن آخرین نفری که یک ایمان و عمل معمولی دارد که ته این صف طولی است، همه هم اهل بهشت هستند؛ اما زمان نجات و کیفیت بهشتشان فرق می‌کند و این هم یک مسئله قرآنی است.

درجات بهشت (خروج از موضوع اصلی)

اتفاقاً ائمه ما می‌فرمایند: این جنّاتی که خدا می‌گوید؛ جمع است، مفردش جنّت است، یک دانه بهشت نیست، اینطور که معروف است؛ بهشت هشت درجه دارد، حالا هشت‌تایش در قرآن ذکر نشده، چرا هشت تا درجه دارد؟ خود بهشت‌ها هم در طول همدیگر هستند، نه در عرض، یک بهشت است که در رأس همه بهشت‌هاست، قابل مقایسه با بهشت دوم نیست؛ دومی قابل مقایسه با سوم نیست، تا آخرین بهشت که دیگر مربوط به افراد معمولی ایمانی است که عملشان هم معمولی بوده و این مسئله هم در زندگیشان رعایت شده، طبق آیات سوره آل عمران، آلوده به کبائر نبودند، اصرار بر گناهان صغیره هم نداشتند. این را صریح قرآن می‌گوید، اتفاقاً آیه بعدش می‌گوید: اینها اهل بهشت هستند. این خیلی آیه عجیبی است!



ملاک کبیره بودن یک گناه

اهل کبائر نبودند، زناکار نبودند رباخوار نبودند، کلاً اهل گناهایی که خدا در قرآن اسم برده و بلافاصله وعده عذاب داده. شما اگر بخواهید گناه کبیره را بشناسید؛ خیلی نیاز به مطالعه کتابهای مختلف ندارید، این قاعده را امام صادق بیان کردند؛ هر گناهی را خدا در قرآن اسم برده، پشت سرش گفته: این گنهکاران - البته اگر بدون توبه باشند - ﴿لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۱، گناهی که بغلش تهدید به عذاب شده کبیره است، اما اگر گناهی در قرآن ذکر شده، تهدید به عذاب نشده، این صغیره می‌شود. خیلی جالب رده‌بندی شده! اصرار بر صغیره، ولی مهم نیست، هر روز هم این گناه را بکنم؛ عیبی ندارد، هر هفته هم این گناه را مرتکب شوم؛ عیبی ندارد. خود این اصرار بر تکرار صغیره می‌شود کبیره، خود این [کبیره است] که خیلی‌ها هم نمی‌دانند.

تناسب طولی روایت «الکاسب حیب الله» (برگشت به موضوع اصلی)

این «الکاسبُ حیبُ الله»^۲ تناسبش با مردم و انبیاء خدا و ائمه طاهرين تناسب طولی است، یقیناً پیغمبر اکرم ﷺ که بالاترین کاسب بوده، رده محبوبیتش با رده محبوبیت یک کاسب در این حوزه یکی نیست؛ ولی همین کاسب در این حوزه (حوزه کسب ارزش‌ها، کسب عبادات، کسب خدمت‌ها) این کاسب را اهل بهشت می‌کند. حالا کدام بهشت؟ این را دیگر ما نمی‌دانیم، پرونده‌ای به ما ندادند که روخوانی کنیم، ببینیم که این مردم کدام‌هایشان اهل کدام بهشت هستند؟ این را دیگر خود پروردگار مهربان عالم می‌داند، آنکه خیلی برای ما آرام‌بخش است، واقعاً هم نباید کنارش دغدغه داشت؛ این است که هر کسی «الکاسبُ حیبُ الله» است، اهل بهشت است، در هر رده‌ای که می‌خواهد باشد.

۱. آل عمران: ۷۷.

۲. مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۰.

ضرورت توجه به رده‌بندی‌ها و مسائل طولی توسط سخنرانان (خروج از موضوع اصلی)

گاهی سخنرانی‌ها خیلی مردم را غصه‌دار می‌کند، درهم می‌برد، رنج برایشان ایجاد می‌کند، سخنران مطالب را توضیح نمی‌دهد، رده‌بندی‌ها را در روایات بیان نمی‌کند، مسائلی را که طولی است به مردم نمی‌گوید، منبری روی منبر سخنرانی می‌کرد که هر کسی این گناه را بکند؛ آب کوثر به او نمی‌دهند، هر کسی این گناه را بکند؛ محروم از آب کوثر است. ده، پانزده تا گناه را اسم برد و همه را گفت: محروم از آب کوثرند، حالا شاید هم درست می‌گفت!

روش برخورد با گناهکاران؛ بیان تهدید و امید دادن پس از تهدید

اینجا باید کاری که قرآن مجید کرده برای مردم توضیح می‌داد، مثلاً در سوره فرقان است: من مشرک را نمی‌بخشم، آدم‌کش را که بی‌عالت شرعی چاقو کشیده یک مسلمانی را کشته حالا سر آب دعوایشان شده، سر رانندگی دعوایشان شده، سر پیچیدن جلوی همدیگر دعوایشان شده، چاقو را درآورده کشته، این خیلی جسارت کرده! خیلی کار بدی کرده! یک خانواده‌ای را داغدار کرده، یکی را از حیات محروم کرده. زناکار را نمی‌بخشم، بعد می‌گوید: ﴿يُصَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ﴾^۱؛ مشرک، آدم‌کش، زناکار عذابشان چند برابر است. خدا که عادل است، باید جریمه را مطابق جرم بدهد! بعضی از جریمه‌ها اقتضا ندارد مطابق با جرم باشد، دامن ناموس خانواده را لکه‌دار کرده، برای چه یک عذاب داشته باشد یا یکی را از حیات محروم کرده یا شرک ورزیده؟! ملاحظه کردید این تهدید و حمله را؟! اما پشت سرش می‌فرماید: «الا»، «الا»، «الا» دارد، همه جای قرآن «الا» دارد، ﴿مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۲، حالا یک گوینده بی‌هنری می‌کند، بالای منبر خطاب کند: هر کدام این گناه را داشته باشید؛ یک قطه آب کوثر نمی‌دهند، هرکس این

۱. فرقان: ۶۹.

۲. فرقان: ۷۰.



گناه را داشته باشد؛ کنار حوض راهش نمی‌دهند، این همه را که گفت، یک از وسط جمعیت بلند شد، به این آخوند گفت: آقا! یک پیغامی به امیرالمؤمنین بده و بگو: خودت فقط می‌مانی و حوض کوثر، این جور که تو می‌گویی؛ فقط علی می‌ماند و حوضش. گفت: چرا درست حرف نمی‌زنی؟! چرا همه را تهدید می‌کنی؟! چرا اِلاه‌های قرآن را نمی‌گویی؟! چرا استثناها را نمی‌گویی؟! مردم که در مقام عصمت نیستند، خود خدا در سوره آل عمران می‌گوید: اگر خودتان را آلوده به کبائر نکنید، اصرار به صغائر نکنید؛ اهل نجات هستید. به مردم سخت نگیرید! روحیه مردم را خراب نکنید! دل مردم را نرنجانید! مردم را از خدا دلسرد نکنید! مردم را از خدا ناامید نکنید! حالا واقعاً خودت که این‌جور برای مردم حرف می‌زنی، خودت خیلی پاک هستی و تا حالا هیچ گناهی را مرتکب نشدی؟! جوانیه‌ایت مثل یوسف بودی؟! الآن که ریش سفید شدی مثل حضرت ابراهیم هستی؟! خودت هم که جزو همین مردم هستی، خودت هم گوشه و کنار پرونده‌ات عیب و نقص هست. روش برخورد خدا را در قرآن با گنهکاران حداقل ببین و همان روش را برای مردم توضیح بده!

درجه بندی «الكاسب حبيب الله» (برگشت به موضوع اصلی)

«الكاسب حبيب الله»^۱ درجه‌بندی است، بله یک «الكاسب حبيب الله» پیغمبر اکرم ﷺ است، مطابق آن کسی که کرده؛ حبيب الله شده و پول جنسش را در قیامت پروردگار مهربان عالم مطابق همان جنس تولید شده‌اش می‌دهد. امیرالمؤمنین یک «الكاسب حبيب الله» است، درست است؟!

بیان یک مورد از کسب‌های امیرالمؤمنین علیه السلام

یک مورد کسبش را ببینید! یک مورد، نه شصت و سه سال کسب ارزش‌هایش را، یک مورد کسبش را که شاید وقتی این کاسبی را انجام داده، پنج دقیقه نکشیده که وارد این

۱. مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۰.



کسب شده و بعد خارج شده است، کسب هم این بود شمشیرش را برده بالا. البته آن وقتی که داشت برای جنگ می‌رفت، پیغمبر فرمود: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الْكُفْرِ كُلِّهِ»^۱، این خیلی تعبیر زیبایی است که پیغمبر ﷺ از امیرالمؤمنین علیه السلام در سن بیست و سه سالگی تعبیر به کلّ ایمان کرد، نگفت: یک مؤمن دارد می‌رود با عمرو ابن عبدود^۲ بجنگد، گفت: کلّ ایمان دارد می‌رود، این اصلاً برای ما قابل درک نیست، آن هم در سن بیست و سه سالگی، کلّ ایمان، جنگ هم هنر و فرزی قوی می‌خواهد، آن وقتها اینجور بود و گرنه آدم کمترین غفلتی در مقابل دشمن می‌کرد؛ کشته می‌شد، زرنگی می‌خواست، جنگ تن به تن بود، الآن جنگ دکمه‌ای است، الآن شجاعتی نمی‌خواهد، یک ترسوی ضعیفی هم بگذارند پشت دستگاه بگویند: هر وقت چراغ روشن شد؛ دکمه را بزن، سی تا موشک طرف دشمن برود! این شجاعت نمی‌خواهد.

جنگ‌های قدیم بدن بود با بدن، دل بود با دل، معنایش نترسی [بود]، کشتن عمرو ابن عبدود چقدر طول کشید؟ با آن تر و فرزی که حضرت داشت، با آن هنرمندی که امام داشت، شاید پنج دقیقه نکشید که حضرت پای عمرو ابن عبدود را قطع کرد، هیکل افتاد روی زمین، سرش را از بدن جدا کرد، این یک کاسبی. پیغمبر ﷺ درباره این یک مقدار کسب فرمود: «ضربه علیّ يومَ الخندقِ افضلُ من عبادة الثقلين»^۳؛ این کاسبی را بگذارند در این کفه، کسب جن و انس را در معنویت و عبادت بگذارند در یک کفه، برای علی سنگینی می‌کند. این هم یک «الكاسب حبيب الله»^۴. همینطور صف به صف تا قیامت

۱. در کتاب «عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه؛ ج ۴؛ ص ۸۸» این چنین آمده است، در نقل‌های مشابه اینگونه آمده است: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرْكِ كُلِّهِ» بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۲۰؛ ص ۲۱۵.
۲. عمرو بن عبدود یا عمرو بن عبدود (کشته شده در سال ۵۵ق) از برترین جنگجویان قریش که در جنگ خندق به دست امام علی علیه السلام کشته شد. بنابر برخی روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله ضربه علی بن ابی طالب علیه السلام بر عمرو بن عبدود را در این جنگ، برتر از عبادت همه جنیان و انسان‌ها دانسته است. ابن تیمیه، عالم اهل سنت و پایه‌گذار سلفیه، وجود عمرو بن عبدود را رد کرده است. برخی محققان، انگیزه ابن تیمیه را انکار فضایل امام علی علیه السلام دانسته‌اند.

۳. مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين علیه السلام، ص: ۳۱۳.

۴. مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۰.



که صف «الكاسب حبيب الله»ها هشت صف است، بهشت هم هشت درجه است، هر صفی هم وارد بهشت خودش می‌شود، اجازه هم به او می‌دهند که در بهشت دیگران هم مهمانی برود و برگردد، طبق آیه ۶۹ سوره نساء می‌تواند هر کسی در بهشت است؛ بهشت‌های دیگر هم برود و سر جایش برگردد. جالب این است که اینهایی که در بهشت آخر هستند، آنهایی که در بهشت اعلاء هستند، وقتی بهشتشان را می‌بینند، نعمت‌هایشان را می‌بینند، یک ذره حسرت نمی‌خورند، چون و چرا هم نمی‌کنند؛ چون این هشت طایفه در این هشت بهشتی که قرار می‌گیرند؛ پروردگار می‌فرماید: ﴿فِي عَيْشَةٍ رَّاضِيَةٍ﴾^۱؛ کاملاً به آن بهشت‌شان راضی، آرام، اینکه آرزو کنند؛ [نیست]؛ چون دیگر بهشت جای آرزوها و حسرت‌ها و رنج‌های قلبی و این حرفها نیست.

قبول کردن ریزترین اعمال افراد مؤمن

این هم در زمینه این حوزه تجارتي و بازاری یک روایت ناب، «الكاسب حبيب الله»، آنهایی که اینجور کسب دارند؛ خدا دوستشان دارد، خدا با آنها داد و ستد می‌کند. برادران! خدا ریزترین عملشان را قبول می‌کند، ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۲؛ ریزترینشان. گران هم می‌خرد، چه تعجبی دارد بعد از این آیات قرآن و روایات بگوییم: در سه شب، شبی چهار تا نون جو به مسکین و یتیم و اسیر دادند؛ خدا در سوره دهر^۳ وعده امنیت در قیامت، وعده بهشت، وعده چشمه سلسبیل، وعده لباس‌های سُندس و استبرق به آنها داده؟! گران می‌خرد، کمترین جنس را گران [می‌خرد]، عجیب‌تر اینکه گاهی آدم معامله‌گر با خدا نیست، کاری هم به کار خدا ندارد، خدا را هم قبول ندارد، ولی یک جنس‌هایی دارد که حالا این جنس‌ها اگر دست مؤمن باشد و خدا این جنس‌ها را می‌خرد، در برابرش بهشت است، گاهی این جنس‌ها دست مؤمن نیست، دست کافر است، دست غیرمؤمن است،

۱. قارعه: ۷.

۲. زلزله: ۷.

۳. دهر: ۲۱.

خداوند اینقدر این جنس‌ها را دوست دارد که اگر دست بیگانه و غریبه باشد؛ نمی‌خرد اما یک روزه نجات در دنیا به خاطر این جنس‌ها برای طرفش باز می‌گذارد.

قراردادن روزه نجات برای افراد غیر مؤمن

با بحث‌های یکی دو روز قبل اشتباه نشود که قرارداد خرید فقط با مؤمن است، نمی‌خرد؛ ولی یک روزه نجات به خاطر این جنس‌ها می‌گذارد.

داستان چگونگی برخورد پیامبر ﷺ با اسیران جنگی

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: یک جنگی شد، یک تعدادی اسیر شدند، این اسراء را مدینه آوردند، ده، بیست تا بودند، جنگ را تحمیل کرده بودند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به این چند تا اسیر فرمود: دلم می‌خواهد آزادتان کنم؛ شرط آن این است که هر کدامتان ده تا از بی‌سوادهای ما را سواد یاد بدهید؛ چون می‌گویند: شما باسواد هستید. علم چقدر قیمت دارد که به کافر می‌گوید: انتقال بده؛ بابت انتقال نجات می‌دهیم. گفتند: نه ما حاضر نیستیم درس بدهیم، فرمود: جریمه جنگ را بپردازید! گفتند: جریمه هم نمی‌دهیم. فرمود: مسلمان شوید! گفتند: اسلام را قبول نداریم، اصلاً به این خاطر هم آمدیم با تو جنگیدیم. فرمود: گناهی که مرتکب شدید، گناهتان قتل است. گفتند: مهم نیست، بکش! خودشان قبول کردند کشته شوند، اگر هر کدام ده تا را درس می‌دادند؛ نجاتشان می‌دادند، اگر جزیه می‌دادند، جریمه جنگ می‌دادند؛ رهایشان می‌کردند. مسلمان هم می‌شدند که جزء ماها می‌شدند، خودشان قبول نکردند. فرمودند: این‌ها با این روحیه مزاحم ما هستند، اگر زنده بمانند؛ جاسوسی و جنایت می‌کنند، می‌کشند، خیانت می‌کنند، این‌ها را بکشید! هفت، هشت تا را که اعدام کردند، به یک جوان بیست و پنج شش ساله رسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این را نکشید؛ بروید بعدی!

جوان به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: برای چه ما را معاف کردی؟ بخشیدی؟ فرمود: تو هم داخل اعدامی‌ها بودی؛ اما وقتی نوبت تو شد؛ جبرئیل به من نازل شد، گفت: آقا! خدا می‌فرماید: چند تا خصلت بالارزش در این جوان است این حیف است به این زودی از بین برود، رهایش



کنار پیغمبر نشست، حضرت شهادتین را تلقینش کرد و مسلمان شد و گفت: یا رسول الله! حالا که من مسلمان شدم، هدیه شما نمی‌دهید به کسی که تازه مسلمان می‌شود؟ فرمود: هدیه چه می‌خواهی؟ چرا نمی‌دهیم؟! چرا ما هم دست و دل‌باز هستیم، چشم روشنی می‌خواهی؟ هدیه می‌خواهی؟ هر چه خودت تعیین می‌کنی؛ بدهم. عقل هم واقعاً چکار می‌کند؟ گاهی آدم کافر است؛ ولی دفتر ارزشهاست، باید بیدارش کرد که در کفر نماند! گفت: آقا! هدیه نمی‌دهید؟! فرمود: چرا هدیه نمی‌دهیم؟! ما دوست داریم هر کسی از ما هدیه می‌خواهد؛ خودش بگوید چه می‌خواهد. گفت: آقا! هدیه‌ای که می‌خواهم به من بدهید، اجازه هم به من دادید خودم تعیین کنم، الآن جلوی دید خود من دستت را به دعا بردار، به پروردگار بگو: این جوان می‌گوید: اگر جنگ دیگر بعد از این جنگ کفار به تو تحمیل کردند؛ خدا شهادت در جنگ بعدی را نصیب من کند، من بروم پیش خودش، پیغمبر دعا کردند. امام صادق می‌فرماید: در جنگ بعد، در اول‌ها اولین نفرهایی بود که این جوان شهید شد. گاهی خدا نمی‌خرد؛ ولی روزنه برای خریدن باز می‌کند. آنجا درجا نمی‌خرد؛ چون با کافر قرارداد ندارد، اما راه باز می‌کند برای اینکه جنس تولید شده انسان را بخرد.

من اینهایی که برایتان از خدا می‌گوییم، یک میلیاردیم رحمت خدا، لطف خدا، کرم خدا، احسان خدا نیست. ما یک خدایی می‌گوییم، شما یک خدایی می‌شنوید، اما نمی‌دانیم چه خبر است؟! بنده‌اش نمک خورده، کافر است، با پیغمبرش جنگیده؛ اما یک سلسله ارزش‌ها دارد، از او نمی‌خرد؛ ولی راه برایش باز می‌کند که خودش را به نقطه خرید برساند، آن وقت می‌خرد، ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾، خیلی این خرید مهم است! خیلی!

روضه وداع حضرت زینب علیها السلام با پیکر امام حسین علیه السلام

این را زینب کبری دقیق می‌داند، هم «الکاسبُ حبيبُ الله»^۲ را و هم اینکه دنیا بازار است، هم اینکه جنس مورد خرید جان و فعالیت‌هاست، اینها را دقیق می‌داند که اولین کاری که

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۰.



می‌کند دست می‌برد زیر بدن قطعه قطعه وارد بحث خرید و فروش می‌شود، کنار جنازه و بدن همینطور که دست زیر بدن است، می‌گوید: «اللهم تقبل منا هذا القليل القربان»؛ خدایا! این جنس را از ما بخر! بخر، «تقبل»؛ قبول کن! بخر! یقین هم دارد که خدا این جنس را به گرانترین قیمت [می‌خرد]، یقین دارد این بدن قطعه قطعه را می‌خرد و هر کسی هم تا قیامت به نوعی وصل به این خرید و فروش شود؛ آنها را هم می‌خرد. گریه‌های بر این بدن قطعه قطعه را می‌خرد، محبت به صاحب این بدن را می‌خرد، پول خرج کردن برای ابی‌عبدالله را می‌خرد، کفش جفت کردن برای گریه‌کن‌های ابی‌عبدالله را می‌خرد، الله اکبر از این جنس، از این خرید! خریدی که تا قیامت ادامه دارد، هفتاد و دو نفر در کربلا داد و ستد کردند، میلیاردها نفری که به این داد و ستد وصل هستند؛ آنها را هم می‌خرد.

خطاب حضرت زینب علیها السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله در رثای سیدالشهداء

حرفش را با خدا زد، این سر بریده را از ما بخر و بعد برگشت به طرف مدینه همینجوری که بدن قطعه قطعه روی دامنش بود، «یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء هذا حسینک مرقل بالدماء مقطّع الاعضاء مسلوب العمامه و الرداء»^۱، این جمله زینب کبری دیگر کوه را داغون می‌کند، «مجزوز الرأس من القفا»^۲؛ یا رسول الله! حسینت را طبیعی سر نبریدند، حسینت را در گودال برگرداندند، از پشت سرش را از بدن جدا کردند.

دعای انتهای سخنرانی

«اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات! اللهم اغفر لموتانا! واشف مرضانا! اهلك اعدائنا! أیّد وانصر امام زماننا! واجعل عاقبه امرنا خیراً برحمتک یا أرحم الراحمین!»

۱. کبریت الاحمر، ص ۳۷۶.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)؛ ج ۴؛ ص ۱۱۳ - اللهوف علی قتلی الطفوف / ترجمه فهری؛ النص؛ ص ۱۳۳.

۳. همان.

جلسه نهم

احساس مورد خرید خداوند از انسان

خریدن اعمال صالح و اخلاق حسنه و تقوا از انسان

ما هم قدرت بر فراهم کردن جنس مورد خرید خداوند را داریم و هم داد و ستد با حضرت او کار بسیار آسانی است! آنچه را که خریدار است در قرآن کریم بیان شده است؛ حالات مثبت انسان، اعمال صالح انسان، اخلاق حسنه انسان است و گران‌ترین جنسی هم که ما می‌توانیم به وجود مقدس او بپردازیم تقواست؛ در هنگام برخورد با گناهان کبیره خودداری از آلوده شدن به آن گناهان و اصرار نداشتن بر گناهان صغیره.

ترک گناهان کبیره و بخشش خداوند

اگر ترک کبائر ادامه پیدا کند و آدم گول نخورد، در دام گناه نیفتد، اصراری هم بر گناهان صغیره نداشته باشد، بین آن ترک و بین این اصرار نداشتن اگر به خاطر فراموشی، غفلت، نسیان، لغزشی پیش آمد؛ به زبان امروزی‌ها اتوماتیک خودش بخشیده می‌شود، این در یکی از آیات قرآن مطرح است، در سوره نساء است: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ﴾؛ اگر از گناهان کبیره خودتان را کنار بکشید، اجتناب یعنی کنار کشیدن، جنب یعنی کنار، مردم کلمه جنب را زیاد به کار می‌برند، می‌گویند: مغازه من جنب بانک است، خانه‌ام جنب فلان فروشگاه است، بعد این جنب وقتی از نظر ادبی می‌رود در باب إفتعال؛ لغت تغییر پیدا



می‌کند، یک الف و یک تاء به آن اضافه می‌شود، خود جنب سر جایش است، اجتناب، افتعال، این اجتناب معنیش با جنب فرق می‌کند، جنب کنار چیزی بودن است، اجتناب کناره‌گیری از چیزی است، اگر از گناهان کبیره کناره‌گیری کنید، اجتناب، ﴿نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^۱، در این آیه سیئه در برابر کبیره است، معلوم می‌شود یک سلسله گناهان گناهان صغیره است، این اتوماتیک که گفتم، همین آیه شریفه است، می‌گوید: پاک کردن صغائر از پرونده‌تان در گرو اجتناب از کبائر است. حالا صغائر را یادت رفت که مرتکب شدی و در پرونده‌ات هم ثبت شده، توبه و عذرخواهی هم نکردی، گریه و زاری هم برایش نکردی، با کناره‌گیری از کبائر آنها از پرونده‌ات پاک می‌شود، دیگر حالت اتوماتیک است، کاری به ما ندارد. ما یک لغزش‌هایی داشتیم، پروردگار عالم هم شاهد و ناظر وضع ماست، می‌بیند که ده تا گناه کبیره پیش آمد، می‌توانستم هم مرتکب بشوم، ملاحظه خدا را کردم و مرتکب نشدم، این مرتکب نشدن من کار توبه را می‌کند، دیگر لازم نیست من برای صغائر بدوم و داد بزنم و در سرم بزنم و گریه کنم و عذرخواهی کنم. این متن آیه است.

عدم وجود تضاد بین بخشش خداوند و محاسبه ریزترین اعمال بدن انسان (خروج از موضوع اصلی)

می‌دانیم که پروردگار هم پروردگار سخت‌گیری نیست، اینجا ممکن است به ذهن مبارکتان بیاید ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲ مگر در قرآن نیست؟ آن آیه که اتوماتیک صغائر را پاک می‌کند در سوره نساء است، این آیه که می‌گوید: اگر وزن عمل شما به اندازه دانه ارزن باشد؛ یقیناً دامنگیرتان است، این آیه در سوره زلزال است، نعوذ بالله خداوند حرفی که در نساء زده یادش رفته و بعد در سوره زلزال اینجور مته لای خشخاش

۱. نساء: ۳۱.

۲. زلزله: ۸.



گذاشته؟! نه یادش نرفته، قرآن مجید هیچ اختلافی در آیاتش وجود ندارد، ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^۱ برای شما مردم مؤمن است، پرونده‌ها که همه یکی نیست. «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» برای مجرمان حرفه‌ای است، برای بی‌دین‌هاست، برای ستمگران و ظالمان است، انسان‌ها طایفه به طایفه هستند، برای اهل ایمان به خاطر مؤمن بودنشان پروردگار ارزش قائل شده، معامله‌ای که با مردم مؤمن دارد در لغزش با کافران که ندارد، با فاسقان که ندارد، بعضی از بی‌خبرها ممکن است آیاتی را به خیال خودشان متضادّ گیر بیاورند و بیایند بگویند: قرآن مجید تضادّ در مطالبش است و به نظر خودشان ایراد به قرآن بگیرند.

ضرورت رجوع به متخصص جهت حلّ شبهات

اینها اگر پیش متخصص قرآن بروند که نمی‌روند؛ چون می‌ترسند، متخصصان مچشان را می‌گیرند، می‌آیند این حرفها را در مردمی که تخصص در قرآن ندارند علم می‌کنند و اعتقاد مردم را تخریب می‌کنند، البته مردم هم باید مواظب باشند اگر گرفتار شبهه و دچار تردید و وسوسه‌شان کردند؛ سریع به متخصص مراجعه کنند.

رجوع مفضل به امام صادق علیه السلام و حلّ شبهات توحیدی

یک روز مفضل بن عمر کوفی^۲ آمد خدمت امام صادق علیه السلام گفت: آقا! ما گیر یک آدمی افتادیم که در بیان، در حرف زدن، در شبهه افکندن در ایجاد وسوسه، خناس خیلی هنرمندی

۱. نساء: ۳۱.

۲. مفضل بن عمر جعفی کوفی از اصحاب و شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام است. مفضل را از کسانی دانسته‌اند که در سازمان وکالت فعال بوده و جزء وکلای امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام در شهر کوفه بوده است. کتاب توحید مفضل منسوب به اوست. درباره شخصیت فکری و اعتقادی مفضل در میان دانشمندان رجالی شیعه اختلاف نظر است. بیشتر علمای شیعه، او را از یاران و شاگردان مورد اعتماد امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام دانسته و برخی از آنان، ضمن اقامه دلیل در ردّ آرای تضعیف‌کنندگان، به تأیید و

معامله انسان با خداوند

است! فرمودند: به تو هم ضربه زده؟ گفت: داریم آن ضربه را می‌خوریم. [حضرت فرمود]: راجع به چه؟ [مفضل گفت]: پروردگار. فرمودند: مفضل! از فردا طلوع آفتاب بیا پیش من! حالا من یادم نیست این جلسه پنج روز طول کشید یا سه روز که امام صادق علیه السلام حقایق مربوط به توحید را چنان قوی و محکم و مستدل بیان کردند که مفضل ابن عمر خیلی آرام شد و آن زخم‌های کاری که آن پشت هم انداز فکر می‌کرد بتواند به مفضل بزند، نشد که بعد هم مفضل این چهار پنج روز مطالب امام صادق علیه السلام را خوشبختانه یادداشت کرد که فکر می‌کنم اولین کسی که آن پنج جلسه را به فارسی درآورد، در چهارصد و خرده‌ای سال قبل مرحوم علامه مجلسی^۱ بود، تحت عنوان «توحید مفضل» که یک بار دیدم یکی از علمای امروز قلم مرحوم مجلسی را از چهارصد چهل، پنجاه سال قبل به قلم امروز درآورده، کتاب هم جیبی است، خیلی خواندنی است! خیلی کتاب با بنیانی است! البته کتاب نیست، یک رساله است.

اینها هیچ وقت نمی‌آیند پیش متخصص علم بکنند که در قرآن تضاد وجود دارد، خدا یک جا یک حرفی زده بعد انگار یا یادش رفته یا از حرفش برگشته یک چیز دیگر گفته، یک موردش همینجاست در سوره نساء فرموده: «إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ» اگر شما بندگان از گناهان کبیره کنار بکشید، خودتان را درگیر و آلوده نکنید؛ من به پاداش کنار کشیدن شما ﴿نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^۲، تمام گناهان صغیره‌تان را می‌بخشم، اما می‌بینیم در سوره

→

توثیق وی پرداخته‌اند اما برخی رجالیان بزرگ او را تضعیف کرده‌اند و او را شخصی غالی و از گروه خطاییه می‌دانند. برخی دیگر هم درباره وثاقت یا عدم وثاقت او سکوت کرده‌اند.

۱. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ق) معروف به علامه مجلسی یا مجلسی دوم، از محدثان و فقیهان مشهور شیعه در قرن یازدهم هجری بود. علامه مجلسی از میان شاخه‌های علوم اسلامی بیش از همه به حدیث‌نگاری علاقه داشت و به اخباریان نزدیک بود. مشهورترین کتاب او، مجموعه پرچم حدیثی به نام بحارالانوار است که نقش بارزی در احیای جایگاه حدیث در منظومه معرفت دینی داشت.

۲. نساء: ۳۱.



زلزال فرموده: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱، نه هیچ تضادّی نیست؛ برای اینکه بعضی از آیات در رابطه با لغزش‌ها مربوط به اهل ایمان است، بعضی‌هایش مربوط به کافران و فاسقان و فاجران است، سوره نساء آیه‌اش مربوط به مردم مؤمن است.

کلام میرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با بخشش گناهان مؤمن

این گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام هم خیلی جالب است! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: از مؤمن گناهی را می‌بخشد که اگر نمونه این گناهان ذره‌ای در پرونده کافران و بی‌دینان و منکران باشد؛ نمی‌بخشد، آنها جریمه کفرشان را باید بدهند و از کافران اعمال بسیار خوبی را قبول نمی‌کند که اگر اندکی از آن اعمال از مؤمن صادر شود؛ قبول می‌کند، قرار داشتن در حوزه ایمان و مؤمن بودن به قول خارجی‌ها یک پوهن مثبت عظیمی است برای انسان، این ارزش مؤمن بودن، معلوم می‌شود در قرآن هیچ تضادّی نیست، به حرف اصلی‌مان برگردیم.

فراهم نمودن اجناس مورد خرید خداوند بر بخش‌های مختلف (بازگشت به موضوع اصلی)

ما، همه‌مان، مرد و زنمان، پیر و جوانمان حالا از هر وقتی شروع کنیم؛ بعضی‌ها از قبل از تکلیف شروع به تولید می‌کنند؛ بعضی‌ها دو سال بعد؛ بعضی‌ها ده سال بعد، چند سالی خوابند حالا به توفیق خدا بیدار می‌شوند و شروع می‌کنند، ما می‌توانیم اجناس مورد خرید پروردگار را فراهم کنیم، در چهار بخش: حالات، اخلاقیات، اعمال، اجتناب از گناهان (تقوا)، می‌توانیم فراهم کنیم بعد که مرتب داریم فراهم می‌کنیم؛ معامله کردن با پروردگار بسیار آسان است! من از هر کدامش یک نمونه بگویم که تقریباً پرونده این بحث کامل شود.

۱. زلزله: ۸.



بخش حالات و تولید نیت پاک

یکی از حالات نیت است، نیت یک امر باطنی است، یک امر قلبی است، ما خیلی خوب می‌توانیم تولید نیت پاک کنیم.

الف: ارزش‌گذاری نیت در روایات

اینقدر هم پیغمبر صلی الله علیه و آله برای نیت ارزش‌گذاری کرده است که در مقدمه جلد اول کتاب وسائل الشیعه روایات باب نیت یکجا جمع‌آوری شده؛ مثلاً این یک روایتش است، «نیت المؤمن خیر من عمله»؛ یک مؤمنی نیت می‌کند -حالا من نیت خیلی بالا را برایتان بگویم، اینها که مدارک قرآنی و روایتی دارد، شک هم ندارد- یک کسی در خانه‌اش نشسته فقط درآمد بخور و نمیر دارد، کاری از دستش برنمی‌آید؛ ولی برمی‌گردد این نیت را تولید می‌کند، می‌گوید: خدایا! من اگر داشتم؛ مشکلات تمام مشکل‌داران این مملکت را حل می‌کردم، بی‌خانه‌ها را همه خونه برایشان می‌ساختم، دخترهایی که دم بخت هستند؛ همه را شوهر می‌دادم، همه پسرها را زن می‌دادم، بدهی مردم را به مردم می‌پرداختم، بدهی مردم را به بانک‌ها می‌پرداختم، می‌رفتم دم هر بیمارستانی می‌گفتم: چند تا مریضی مرخصی دارید که پول ندارند بدهند؟ پول آنها را هم می‌پرداختم، هم قرآن، هم پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: این‌گونه نیت‌ها را انجام گرفته در پرونده‌تان ثبت می‌کنم.

ب: ارزش‌گذاری نیت در قرآن کریم

نمی‌شود حالا یک مدرک قرآنی هم برای ما بگویید! شما گفتید: هم در قرآن است و هم در روایت، روایتش که خوانده شد، مدرک قرآنی چیست؟ همه شما داستان ابراهیم و اسماعیل را می‌دانید، نیازی نیست من برایتان بگویم، آیه در سوره مبارکه شعراء است، ابراهیم واقعاً مأمور ذبح اسماعیل شد، با پسر در میان گذاشت، پسر گفت: آنچه به تو امر کردند؛ انجام



بده! من در برابر امر خدا هیچ مقاومتی نمی‌کنم. حالا بعضی کتابها دارد؛ جای قربانی کردنش یا در مسجد الحرام بود یا منا بود، همه مقدمات فراهم شد، کارد را کشید، کارد به آن تیزی اصلاً پوست زیر گلو را پاره نکرد، حالا چند بار کشیده؟ ما نمی‌دانیم، بعضی‌ها می‌گویند: هفتاد بار. حالا شما بگو: پنج بار. نبزید، رنجیده شد که چرا الآن امکان انجام امر خدا فراهم نمی‌شود؟ نمی‌دانم عنایت فرمودید من چه گفتم؟! خوشحال نشد که بگوید: خدا گفت: سرش را ببر! ما هم که آمدیم ببریم نشد، خیلی خوب شد! جوان بلند شو برویم! خوشحال نشد، این خیلی روحیه است، ناراحت شد از این که چه مانعی در برابر این مأموریت الهی من است؟ من الآن با پروردگار چه کار بکنم؟ او به من امر کرده، انجام نمی‌گیرد.

کارد نبرید، قرآن می‌گوید: ﴿وَفَدَيْتَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾^۱، یک گوسفند چاق قیمتی آنجا برایش قرار دادیم، گفتیم: این گوسفند را قربانی کن و با بچه‌ها بلند شو برو! آن وقت در سوره شعراء می‌گوید: برای جدا کردن سرش صورت اسماعیل را روی خاک گذاشته بود، نمی‌گوید: ما نگذاشتیم، نمی‌گوید: ما جلوی کارد را گرفتیم، می‌گوید: کار را واردش شد، انجام نگرفت، ما نخواستیم انجام بگیرد؛ اما ﴿كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۲؛ ما اسماعیل زنده برگشته را قربانی شده حساب کردیم، نه اینکه وقتی ما نگذاشتیم سر جدا شود، بلند شد با پسرش رفت ما هم گفتیم: نخواستیم ذبح شود، برود! این متن قرآن است، او نیت داشت عمل را انجام بدهد، برای عمل مانع پیش آمد، خدا می‌گوید: من به مانعش کار ندارم که نشد یا ما نخواستیم سر بچه‌اش را ببرد ولی ما این نیت ابراهیم را اجرایی پایش حساب کردیم، انجام داد. این را می‌گویند: حال، این حال را با پروردگار عالم می‌شود معامله کرد، داد و ستد.

پاداش دادن به نیت گسترده انسان مؤمن

یک وقت هم نیت آدم خیلی گسترده‌تر می‌شود، همینطور در خانه‌اش است، پشت ما ماشینش است، در مغازه‌اش است، به کسی هم نمی‌گوید، می‌گوید: خدایا! شش میلیارد

۱. صافات: ۱۰۷.

۲. صافات: ۱۰۵.

معامله انسان با خداوند

جمعیت گرفتار این همه گرگ و ظلم و جانی و قاتل و دزد و غارتگر، من اگر می‌توانستم؛ تک تک این شش میلیارد نفر را نجات می‌دادم، حالا نمی‌تواند یکی را نجات بدهد، قدرتش را ندارد، این طبق همین آیه و روایت پیغمبر قیامت که وارد می‌شود؛ پرونده‌اش را به او می‌دهند، می‌بینند نوشته: یک عمل او نجات شش میلیارد گرفتار است. حالا پاداشش هم حساب بکنید ببینیم چقدر می‌شود. این آسان معامله کردن خداست.

برای مردم مؤمن هم مثل شما، شما که می‌گوییم: واقعاً [منظورم] شماست، من اهل تعریف بی‌جا، تکذیب بی‌جا، تقریباً در عمر منبرم نبودم، هیچ وقت هم نمی‌خواستم بی‌دلیل از مردم تعریف کنم یا بی‌دلیل شادشان کنم، نه! شبهای احیاء هم که حتماً خیلی‌ها ایتان گوش دادید، در این چهل سال محور احیاء برخوردهای پروردگار است، تمامش هم با مدرک قرآنی و روایتی، آسان می‌شود با خدا برخورد کرد و همین هم باعث شده این منبرهای احیاء من، هر شهری، خارج از کشور هر جا می‌روم، می‌گویند: آقا! ما با خدا هیچ کاری نداشتیم، ارتباطی نداشتیم، احیاءها ما را به خدا ارتباط داد، حالا نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، زن و دخترمان حجاب پیدا کرده؛ برای اینکه دیدیم با این حرفهایی که شنیدیم؛ معامله نکردن با خدا بدترین ضرر و خسارت است، اینی که می‌گوییم: شما، با یقین می‌گوییم: شما، برای مؤمن پروردگار عالم گشایش‌های عظیمی دارد! عظیم! ابراهیم اصلاً ذبح نکرده ولی در سوره شعراء می‌گوید: ابراهیم ذبح کرد، ﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾، چطوری ذبح کرد؟! ذبح نکرد، نیتش [را داشت]، آن نیت را اجرا حساب کردند.

داستان تقسیم مزد توسط امیرالمؤمنین علیه السلام در پایان جنگ

جمل و اهمیت دادن به نیت

جنگ جمل که تمام شد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یاران من! به صف بایستید، زحمت کشیدید از شهرها آمدید، من مزد این رفت و آمد شما را بدهم. اولی آمد، حضرت نشمرده



یک مشت پول به او داد، رفت آنورتر شمرد، دید ششصد درهم است، خیلی شاد شد، ششصد درهم هم پول کمی نبود، دومی آمد حضرت یک مشت هم به او داد، تا آخرین نفر به هر کس یک مشت داد، هر کدام هم رفتند شمردند دیدند ششصد درهم است، دیگر کسی نمانده بود، یک مقدار پول قاطی خاکها بود، حضرت اینها را هم جمع کرد، اینها هم ششصد درهم بود فرمود: این هم حقّ من، من هم در جنگ بودم، اول برای شماها را دادم که اگر چیزی برای خودم نماند؛ نماند، این ششصد درهم هم برای من، یک کسی نزدیک حضرت گفت: که ای داد بیداد! حیف! حضرت صدایش کردند فرمودند: چه شده؟ گفت: من می‌خواستم بیایم در رکاب شما ولی الله الاعظم با این اهل شتر جنگ کنم - پیغمبر اسم آنها را گذاشت؛ اهل جمل. بدبخت‌ها از خدا و قرآن و امام زمان‌شان بریدند، غلام حلقه به گوش شتر یک زن شدند گاهی، بشر چقدر پست می‌شود! خودت از دو میلیون شتر انگشتت قیمتش بیشتر است، برای چه رفتی نوکر شتر شدی؟! -

گفت: می‌خواستم بیایم، رفتم دیدن داداشم، او هم بردارم بیاورم، مریض سختی شده بود و در رختخواب افتاده بود، بردارم گفت: خوش به حالت! من که نمی‌توانم راه بروم، اگر من سرپا بودم؛ با سر می‌آمدم کمک امیرالمؤمنین، فرمود: این ششصد درهم را بردار ببر به داداشت [بده]، او هم جزو ماست، او هم در جنگ شرکت کرده، او هم به علی کمک داده، در حالی که در رختخواب افتاده بود، اصلاً از خانه بیرون نیامد.

این همانی است که آیه سوره شعراء می‌گوید: من نیت مؤمن را در پرونده‌اش اجرایی حساب می‌کنم. اینجوری که آدم خدا را می‌شناسد، هیچ جوری دیگر نمی‌تواند از او دست بردارد، همه‌اش می‌خواهد با خدا باشد، همه‌اش می‌خواهد برای خدا کار کند، همه‌اش می‌خواهد برای خدا حَمّالی کند، همه‌اش می‌خواهد برای خدا بندگی کند، آخر هیچ جای دنیا اینجور نیست، هیچ جا. یک همچین مشتری مثل انسان مؤمن هیچ جای دنیا نیست، یک همچین خریداری مثل خدا هیچ جا نیست که بیاید نیت آدم را اجرایی شده بخرد، گران هم بخرد، گران.

جابر بن عبدالله انصاری و امید به همراهی با امام حسین علیه السلام در بهشت به واسطه نیت

عطیه^۱ وقتی دست جابر^۲ را گرفت آورد جلو گفت: بشین؛ کنارت قبر ابی عبدالله است، نشست گریه کرد بعد گفت: حسین جان! من که کربلا نبودم، چشم نداشتم، نمی توانستم ببایم؛ اما خوشحالم قیامت با شما هستم. عطیه به او گفت: جابر چه داری می گویی؟! تو هم انگار خیلی دلت خوش است! عطیه آدم باسواد بود، صاحب تفسیر قرآن است، گفت: خیلی دلت خوش است! من قیامت با شما هستم یعنی چه؟ برای چه این حرفها را می زنی؟ اینهایی که اینجا دفن هستند، سر دادند، دست دادند، بدن قطعه قطعه دادند، سرهایشان را به نیزه زدند، آن وقت که این بساطها بود؛ تو در خانهات بودی، من قیامت با شما هستم یعنی چه؟! گفت: عطیه تند نرو! من خودم زانو به زانوی پیغمبر نشسته بودم، پیغمبر فرمود: «الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخِلِ فِيهِ مَعَهُمْ»^۳؛ هر کسی به عمل قوم راضی باشد؛ مثل این است که جزء آنهاست، من به جهاد ابی عبدالله، به کار ابی عبدالله، به امر به معروف ابی عبدالله، به جهاد ابی عبدالله کاملاً راضی هستم، پیغمبر خودش به من سند داده، زمان مطرح نیست الآن ما زیر این خیمه نشستیم، می گوییم: حسین جان! ما به سفر تو، به جهاد تو، به بیانات تو، به معامله تو با

۱. عطیه بن سعد بن جناده عوفی از تابعان و از شیعیان حضرت علی علیه السلام در کوفه. از وی به عنوان مفسر، محدث و فقیه شیعه یاد شده و کتابی در تفسیر قرآن دارد. عطیه در زمان خلافت امام علی علیه السلام به دنیا آمد و در سال ۱۱۱ قمری در کوفه وفات یافت. وی در قیام مختار و قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بر ضد حجاج بن یوسف شرکت داشت. حجاج او را به دلیل خودداری از ناسزاگویی به حضرت علی علیه السلام تازیانه زد. همراهی عطیه با جابر بن عبدالله انصاری در زیارت روز اربعین امام حسین علیه السلام مشهور است.

۲. جابر بن عبدالله انصاری (درگذشت بین سالهای ۶۸ق تا ۷۹ق)، صحابی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و راوی حدیث لوح که در بردارنده نام امامان شیعه از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله است. وی همچنین در سلسله راویان احادیث مشهور شیعی مانند حدیث جابر، حدیث غدیر، حدیث ثقلین و حدیث شهر علم نیز قرار دارد. جابر را از اصحاب پنج امام (از امام علی علیه السلام تا امام باقر علیه السلام) دانسته اند. او پس از واقعه عاشورا، نخستین زائر امام حسین علیه السلام بود که در روز اربعین به کربلا رسید. همچنین بنابر روایات، او سلام پیامبر صلی الله علیه و آله را به امام باقر علیه السلام رساند.

۳. این روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص: ۴۹۹.



خدا، به داد و ستدت، به همه کارهایت راضی هستیم، ما باز طبق قرآن می‌شویم جزء آن قوم، اینجا دیگر زمان مطرح نیست، مکان هم مطرح نیست، این جنس مورد خرید خدا در بخش احوالات، حالا تا در بخش اخلاقی و اعمالش و تقوایش برسیم، ببینیم آنجا چه خبر است؟ در آنجا هم خبرهای عظیمی است، حالا نمی‌دانم، این بحث می‌ماند تا امروزش را، تا اینجا را من نوشتم، برای چند روز دیگر هم نوشته حاضر کردم، فکر می‌کردم همه‌اش امروز تمام می‌شود، حالا اگر زنده بودم؛ ادامه‌اش سال دیگر، اگر هم نبودم که همین بود که خدمتان عرض کردم یا در یک مجلس دیگر در همین ماه صفر بتوانم ادامه بدهم. البته ماه صفر تهران هم نیستیم الا یک ده روز صبح، بقیه‌اش را شهرستان هستیم.

خدایا! ما فقط می‌خواهیم شکر کنیم، دعا نمی‌خواهیم بکنیم، از اینکه ما را قبول کردی، از اینکه با ما وارد خرید و فروش شدی، از اینکه به ما نیت پاک دادی، ما شرّ هیچکس را نمی‌خواهیم، ما نیت بد در حق هیچکس نداریم، تو را شکر می‌کنیم، بله! یک چیزی می‌شود از تو بخواهیم، این است که این وضع ما را، این حال ما را، این اعمال ما را، این داد و ستد ما را با خودت از شرّ دزدان راه مستقیمت حفظ کن، ما را بکش با همین اوضاع تا بیرون رفتن از دنیا!

حضور ائمه علیهم‌السلام بالای سر مؤمن محتضر (مقدمه روضه)

دیشب در یک کتابی این روایت را دیدم، این یک روایت است البته در این زمینه خیلی روایت مرحوم مجلسی نقل کرده، ماها که می‌خواهیم بمیریم، مؤمن [وقتی که می‌خواهد بمیرد]، رسول خدا با ملک‌الموت بالای سر ما حاضر می‌شود، با هم می‌آیند، ما دیگر داریم آنطرف را می‌بینیم، پیغمبر که بر نمی‌گردد در دنیا، ما در حال احتضار پرده از جلوی چشممان کنار رفته، آنطرف را داریم می‌بینیم، آنها هم آن طرف هستند، این طرف که نمی‌آیند، صدیقه کبری هم کنار پدرش ایستاده، صدیقه کبری شروع می‌کند گریه کردن، پیغمبر می‌فرماید: دخترم! من به ملک‌الموت سفارش این را کردم، خیلی راحت جان می‌دهد، تو چرا گریه می‌کنی؟ گفت: من دلم برای این می‌سوزد دارد از دنیا می‌رود. فرمود: دخترم! مرگ که حق است، همه مردند، این هم باید بمیرد! دلت برای چه می‌سوزد؟ گفت: دلم برای این می‌سوزد که این یک عمری دلش



برای حسین من سوخت، من دارم برای گریه کن بچه‌ام گریه می‌کنم، بالأخره آدم که می‌میرد زن و بچه، برادر و خواهر همه گریه می‌کنند، یک گریه‌کن ما هم وقت مردن ما صدیقه‌کبری است، شما بالای سرما می‌آیی به خاطر مردن ما گریه می‌کنی.

روضه حضرت زینب علیها السلام و حضور در گودال قتلگاه

واقعاً خودت، بابایت، شوهرت، پسرت بالای سر هر مؤمنی شما می‌آیید؟ کربلا نبودید؟ قطعاً بودید، مشاهده کردید چه خبر شد؟ در گودال زینب شما را دید، اگر ندیده بود که با کاف خطاب حرف نمی‌زد، جمله را به صورت عربی غایب می‌گفت، اگر شما را نمی‌دید؛ ولی دید، که اول با شما صحبت کرد، «یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء هذا حسینک مرثلاً بالدماء»^۱.

این کشته فتاده به هامون حسین توست

وین صید دست و پا زده در خون حسین توست

«مسلوب العمامه و الرداء»^۲؛ یا رسول الله! لباس‌هایش را از تنش بیرون کشیدند، «مقطع الاعضاء»^۳؛ هیچ عضو سالمی برایش نگذاشتند، «مجزوز الراس من القفا»^۴، این را زینب‌کبری بود و دید، امام دیگر طاقت نداشت، دیگر حال نداشت، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به نفس نفس افتاده بود با لگد برش گرداند، سر او را از قفا جدا کرد.

دعای انتهای سخنرانی

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حقّ علينا! اللهم اهلك اعدائنا! آید وانصر امام زماننا! واغفر لموتانا! و اشف مرضانا! واجعل عاقبه امرنا خیراً برحمتک!»

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)؛ ج ۴؛ ص ۱۱۳ - اللهوف علی قتلی الطفوف / ترجمه فهری؛ النص؛ ص ۱۳۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

